

توحید و چنانچه از نظر ایمان مستودع جمله ازجهالت شبتما و رضای در لذتها ذات و  
 جمیع از عوام کالای نعام و سوخ یا فخر حسا لامر باطنی از جناب صاحب مرتبه اهر و حکم عام و کون  
 که کتابی که مشتمل بر حقایق نبوت و اسرار است باشد تصنیف نمایم و حقایق اینها نیز از ادله و  
 کتب سماوی اثبات کنم نوعی کفر و غیبت برای دشمنان دین عین البته نماید لهذا امر حسب امرایان  
 شروع بتصنیف این کتاب نمودم امید که عموم مکلفین از علوم این بهره مند گردند و بهر مطلبی  
 از حقایق این کتاب شواهدی از کتب سابقه نوشته شود که حجۃ الهی بر خصم تمام شود و  
 کتاب میزان الحق که در معنی میزان ضلالت است بلاختر نمودم بهر خود لازم دانستم که در ضمن  
 مطالب فاسده از ایمان عموده جواب از شبهات فاسده را نیز نوشته شود و الله الهادی الهم  
 سبیل الرشاد و هم چنین در طی اینکلمات شبهات سایر نصائر مثل شبهات یاری و کلمات نصائر  
 و غیر هم نیز با جواب آنها نوشته میشود و چون مطالب و شبهات سایر نصائر را نیز  
 در باب سیم از کتاب میزان الحق معترض شده لهذا عنوان کتاب از باب سیم شروع می شود و مطالب  
 دو باب دیگر با تمام مطالب سایر رضای فی مهمات شبهات آنها در ضمن مطالب  
 این کتاب بیان میشود و ادله دال بر نبوت عامه و خاصه و بر حقیقت قرآن نیز در این ضمن بجا  
 بیان می شود که دیگر شبهه که منصف بآن نمائند و الله المستعان و علیه التکلان و هو حسبا  
 و نعم الوکیل بضیاع علیه و علی در کتاب میزان الحق که در معنی وجود الحق و میزان الباطل است  
 گفته باب سیم در بیان احوال حج و فرائض و از منقسم میشود به پنج فصل الحقیقت گفت  
 قبل از شروع در بیان اجوبه از شبهات انصراف لازمست که فواید و مطالب مهمه در هر فصل  
 داده شود تا آنکه حقایق ایمانی بر برای سالکین مسالك حقیقت و نا هجین منابع انصاف و  
 معرفت منکشف و مشهور گردد و بمقتضا آیه کریمه **فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ** حقیقت نبوت و  
 خاصه و عامه واضح گردد **فَوَالَّذِينَ** بدانکه مرتبه نبوت منصف مرتبه و کایت نیز می باشد این  
 رسول صم منصف بمقام ولایت نیز می باشد و وصی مرتبه و کایت دارد ولی نبوت ندارد و وصی  
 رسول صم ولایت و وصی حاضر دارد و بدانکه صاحب مرتبه ولایت نبوت و ولایت در جانات رفیع  
 عالی مقام و پیغمبر کامل دارد که اکثر آنها از عالم ادراک رعیت متجاوز و آنها هم سیر تا اس از وصول

مخفاً بقاؤه عاجز است چنانکه فرموده مع الله حاله لا یسعیها ملک مقرب لا یثبته مرسل بیت احمد انکشا  
ان پر جلیل ه فالید مد هوش مانند جبرئیل و افضل طرق معرفت توحید و نبوت و ولایت طریق  
معاینه و شهود است که عاقل بچشم مثالی و قلبی مشاهده کند حقایق جبروت و ملکوت و  
الافهوت را و عزت اسماء جلال و کمال و جمال حقیقی او و تعارف شود پس توجیه کند و مشاهده  
کند بسوی مظاهر اسماء الله و هر یک از انبیاء و رسل و اوصیاء و اولیاء را بمقامات مخصوصه  
انها مشاهده کند و اکلیله و طوایر و ذلایل بر فضیلت بدانند پس بدلیل که معضایب است برای او  
منکشف خواهد شد که کلیه جامه اسم الله که اسم اعظم اجل اکرم است که مصداق ان اسم خداوند  
اکبر است باید مظهر این افضل مخلوقات و اول و اشرف ممکنات و مقامات پیمبران باشد فی الحقیقه  
او باید مظهر جمیع اسماء الله باشد و منبع فضایل و مصل و اصل هر یک کمال و فاضله و موصفا  
و علت غائیة و الیه شفاء عالم امکان بلکه بمنزله روح و قلب عالم امکان میثبات حضرت  
علیه علی بنی و الیه و علیه السلام مظهر اسماء رحمت بود و مظهر اسماء غضب جامع مرتبتین  
بنود پس مرتبه خاتمیت و اشرفیت و فضیلت بر جمیع انبیاء برای او نبود و لکن حضرت محمد صلی الله  
علیه و الیه و سلم چون اسماء رحمت و اسماء غضب جمیعاً نبود لهذا آنحضرت مظهر کلیه اسماء که  
کلمه الله است مینامد و باید و خاتم الانبیاء باشد و اوصیای او نیز باید خاتم الاوصیاء باشند  
زیرا که مقام جمع الجمع افضل و اکرم از مقام مظهر اسماء رحمت است و ایضاً اشکالی نیست در اینکه  
خاتم باید افضل باشد و افضل ممکنات باید اول مخلوقات باشد چنانکه قاعده امکان اشرف  
که منشاء از قبح ترجیح معضول بر فاضل است شاهد بر این مطلب است و احد از نصائر فضلاء  
من غیر هم ادعاء نموده که حضرت علی صلی الله علیه و آله اول مخلوقات است پس معلوم می شود که حضرت  
علیه علی بنی و الیه و علیه السلام افضل و خاتم الانبیاء نبوده و ایضاً هر که حضرت علی صلی الله  
افضل یا خاتم بود باید در توحید و انجیل ذکر باشد تا آنکه حجر الهمیه بر خلق واضح شود  
و در هیچ یک از کتب اسمائیه اشاره باین مطلب نشده پس اعتقاد خاتمیت بالتسبیح حضرت علیه  
خلاف قانون عقل بلکه مخالف با اتفاق جمیع ملل و ادیان است بلکه هیچ مطلبی را بدون حج و دلیل  
نباید تصدیق کرد و معجزات حضرت مسیح علی بنی و الیه و علیه السلام دلیل بر حقیقت صدق و عصمت و خلیف

بودند و ذلای از فضیلت و خاتمیت و ایستادگی عارف بیک حکمت باشد و می دانند که خلایق عالم جل شانه  
 برای هر جزائی رکنه و برای هر گروهی سلطانی خلق و مقدر فرموده که نظام دین و دنیا ای انبیا  
 بحسب مقتضای مرتبه اصیل باشد حتی آنکه برای هر یک از قیاس حیوانات سلطانی قرار داده  
 و برای اعضا انسان که عالم صغیر است پادشاه قرار داده که آن قلب مشعل بر روح است که هر  
 اجزاء بدن انسان را مطیع و خاضع آن گردانیده است پس چگونه ممکنست که حکیم عالمی الاطلاق جل  
 جلاله و عظمی و قهار عالم امکان پادشاهی قرار ندهد بلکه باید پادشاهی قرار داده باشد که تمام  
 عالم امکان مطیع و منقاد او باشند و علم و قدرت و سمع و بصر و سایر شئون کمالی و برکات  
 ذرات ممکنات احاطه داشته باشد و واسطه و سبب علی جمیع فیوضات ملکوتیه و عبرتیه  
 قلب و روح باشد در عالم امکان و ولایت و سلطنت او بالشیع و بموجب ممکنات شامل باشد  
 و احد از یهودانیمرتبه عظمی را برای حضرت موسی علیه السلام ادعاء نموده و  
 احد از نصاری ابهت مطلق را در حق حضرت عیسی علیه السلام اعتقاد نموده و پس مختصر  
 این مقام و مرتبه بنور حضرت محمد صلی الله علیه و آله که جمیع سلسله و اسباب و فیوضات علوی  
 و هلالیات و حالات آن سلسله طولیه و ذویه و صعودیه و نزولیه را در خاتم الانبیا حضرت راجع شود  
 و این مقام رفیع با اتفاق هم اهرام در مرتبه سایر پیغمبران علیهم السلام ثابت نشده و لکن هر عقیده بیکه این حقیقه  
 نمی رسد و هر فایده بچشم معرفت این معنی را تعقل نمیکند چنانکه چشم خناس نورانی از مشاهده  
 نمیکند و عقل جزو عقل کل و هاد سبیل احاطه ندارد و ذرات وجود و هیات اکل ماهیات  
 محاطان نور محیط میباشند و چنانکه قوام اجزاء بدن انسان بوجود قلب و روح است چنانکه وجود  
 و بقا و قوام جمیع ذرات وجود منوط و قائم بنور انوار و بوجود منبسط است که از اقتضای مقدار  
 میباید قوام وجود این ذات منوره قائم بمشیع حقیقی او نمیکند است و این مرتبه رفیع و ولایت  
 خلافت و تحلیق با خلایق رب العز و استکفاء و عصمت و احاطه و جامعیت و خاتمیت و شفا  
 و رسالت و مطاعت و صاحب مقام محمود و وسیله و جمع میان قوسین نزول و صعود  
 و مطهریه اسم اعظم و جمیع اسماء الهیه میباشند که غیر ذلک من المراتب العالیه و الدنیا  
 الکامله الرقیعیه المثالیه هم حقایق این مطالب را سر منوط مجابا لهذا تالیه و دریا ضامن معنویت نا

قلب خفا و مصفی شود و محل اشرق نور عالم و هیئت گردد و چشم بصیرت و معرفت کسوده شود و از  
نور بعالم انوار متصل است و از آن عالم بغیض نور که انوار بر صحاف قلوب صفا انوار حق  
فایز میشود و این مرتبه منوط با ترفع حجب و حصول مقنضیات و ترقیات معنویه است **قال الله**  
**تعالى ان من كان نصیفا فاحیة و جعلنا له نورا یبهری بینة الناس** که فی حاصیله آنکه عباد  
که قلب خود را از اخلاق و خبایث پاک گردانیده بآن نور که از مواهب الهیه است و محل قلوب اهل  
عرفان و مکاشفه و الهام است معجزات انبیاء **ع** را مشاهده می کند و هر را تصدیق میکند و  
حق و باطل را از یکدیگر تمیز میدهد و لکن قلبه که بحجب و عواشی ظلمات نازیکشده از فیض عظیم  
معرفت محروم است از این جهت که از آن معجزات نبیاء **علیهم السلام** و البصر نسبت دادند و ایشان را  
تکلیف نمودند **قال الله تبارک و تعالی و فی الجنة و فی نوری فی السعیر** بدین احباب بغیر ظلمات  
برای هتاشوی و در سحر خیزان و قرب خدا اشاره بمقام معرفت و وصول بمقام شهود و عرفان  
و معاینه از من لم یجعل الله له نورا فانه من نور و فصل **ب** آنکه چون مراد که بخیر احوال و اشراف  
ذکر شد مفصل از منوط بشود و عیا است و اگر عقول از ادراک آن عاجز است و خصم بمعاینه  
نمی توان ملزم ساخت پس لازم آمد که جمله از مطالب عقیده جلیه و بسیا از آیات موجود  
در کتب سابقه سما و ابریه که شاهد بر نبوت خاصه محمد **صلی الله علیه و آله** است در این کتاب ذکر شود شاید  
موجب اهتدای گردد **ب** آنکه نبوت عامه از جمله الطاف و احسان است و جمیع مذاهب و ادیان  
ملل و شرایع متفق بر وجوب آن هستند و دلیل بر نیطلب است که شکر منم حقیقه که خلایق را  
واجب است با تفاق عقول و شرایع و اداء شکر منوط و موقوف بمعرفت است و عقول ناقصه از  
ادراک عموم حقایق عاجز است پس نصیب رسول از جمله الطاف و احسان می باشد معصود آنکه  
بدلیل عقل و نقل و اتفاق ملل و ادیان ثابت شده که خداوند جهان حکیم علی الاطلاق است و لغو  
افلا صانع نمیشود پس غرض از خلقت عالم باید فایده عظیمه کامله باشد و آن فایده بر عاتق خلق  
ظاهر نیست و باختلاف از منبر مختلف میشود پس بحسب سئل حکمت رب خداوند عالم جل شانه  
واجب است حاصل آنکه معرفت از جمیع مراتب افضل است و مقتضا مبدء فیاض فاضل و معارف  
حق است بر قابلیت امکان و این معنی منوط بعزت و کرام است زیرا که وحی و الهام هر دو خلق را



نشد و رسول<sup>ص</sup> انبیاء و رسول استعداد و قابلیت از آن دارند پس سایر مخلوق محتاجند برسل و انبیاء  
 در استعداد معارف بلکه در عاقله تکالیف شرعی بلکه نظام دین و دنیا منوط بهجت ایشان  
 بلکه واجب است بر حکیم علی الاطلاق جل جلاله که در هر عصر حججی قرار دهد از رسل و اعیان  
 علم که است که رسول مبلغ و مندور صیحا نظ و معین و هادی و راهنما باشد و حجره رخصت کامل  
 شود و این واسطه وعد و وعید و ثوب و عقاب که از جمله الطاف و اجبه الهیه است محقق  
 میشود و این منوط بقیام حجت بالغیر است و حجره بدور بخت رسل تمام نمیشود و چون رسول  
 وفات نمود و صامت شد مادی که رسولی دیگر از جانب حق مبعوث نشد و واجب است که  
 در عالم امکان باشد که دین پیغمبر را حفظ نماید و احکام دین را بخلق رساند و مقرب بظا  
 و معبدان و عصیت باشد و هاد و راهنما و معبر و وزیر باشد زیرا که عامه خلق قابلیت استعداد  
 ندارند که درین توسط معصوم علیه السلام تحصیل معرفت نمایند و از این صفت علوم شرعی<sup>مندی</sup> پیروز  
 گردند و خداوند جل شان را با نموده اینکه امور را بدین اساس جاری نماید و سبب نظام دین و  
 خلقت وجود حجره است که هاد و معبر و وزیر و معبر و وزیر و معبر و وزیر و معبر و وزیر و معبر و وزیر  
 ولی الله ص که پادشاه عالم است در عالم ناسد امور دینیه خلق منتظم نمیشود و بدین نظر  
 و محل و مسائل و اختلاطات کثیره و اختلال در معیشت عامه رعایا حاصل نمیشود و دین و دنیا  
 خلق ناسد گردد و این معنی خلاف مکرمت و عطوحت و رحمت و اسع و الطاف الهیه است بلکه  
 متعالی با حکمت بالغه و با نیل است و وجود سلاطین ظاهریه و حکام و رئیس و حکماء ظاهریه  
 کفایت نمیکند خصوصاً از برای بیان تکالیف شرعی که اشاره به بیوت آنها شد بلکه اکثر احکام  
 و اقوال و افعال و ایلای و ظاهریه برخلاف مصالح و حکم مذکور و واقع نمیشود و انتظام اختلافات  
 که میان آنها پدید میشود منوط بوجود حججی است که معصوم باشد و از خطا و سهو و زنیان و  
 ذنوب محفوظ و معصوم باشد حاصل آنکه مصالح مطلوبه و حکم بالغه مذکور بر وجود حق  
 و عاصی مرتب نمیشود بلکه هر یک از اهل خطا در نظام دین و دنیا خود محتاج بوجود  
 فیض وجود معصوم میباشند و مخفی نمائند که بیان در این مقام بر کسی است که خود طالب حقی  
 یاد و مقابل خصم منکر دین مطلق باشد و لا تدبر این نصرا و در جواب این ایراد غیر محتاج الیه<sup>است</sup>

چاره خود بوجوب لزوم بعثت مقرر معترفست کلمه و روح الله سبحانه و تعالی را که از کافران  
 سماء می داند **البصائر** چون ثابت شد آنکه برخداوند عالم جل شانہ نظر بمقتضا حکمت  
 و لطف و وجود تکالیف شرعی و نظام اصل لازمست که در عصر و مادای که تکلیف باقی بود  
 حجتی برای خلوق قرار دهد که او را درین دنیای خلافت بطغیل وجود او و بنور هدایت او منظم  
 گردد و بعد از زمان حضرت عیسی و حواریین دیگر حجتی و معصومی از جانب حقیقت الحق معبوث  
 نشد مگر وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله پس بنا بر قول رضای که آنحضرت را پیغمبر مکیلا  
 لازم میاید فقدان حجت و انشا الله تعالی است پس معلوم شد که آنحضرت بحق معبوث شده  
 اند و بعد از وفات آنجناب دوازده امام علیهم السلام تدریجاً و امام و معصوم بوده اند و در  
 این زمان که حضرت صاحب الزمان علیه السلام حجت میباشند و در دنیا بر عینیت انبیا صفت خلقت  
 هدایت نمائند و قوام وجود عالم امکان و انتظام آن منوط بر وجود آن امام همامست و در تمام  
 عالم امکان حکم زنده و تصرف دارند و علم و قدرت او بر هر عالم احاطه دارد و واسطه جمیع فوضا  
 و منبع هر خیر است و اصل معدن کرم است و این دلیل است بر حقیقت محمد و آل محمد علیهم السلام  
**البصائر** دلیل دیگر آنکه در زمان حجت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و آله شرعاً آنحضرت  
 عیسی علی نبی و آله و علیه السلام اکثر احکام آن زمان را وضع نمود و بسا که امت آنحضرت طاعت  
 علیه السلام را بضروری ابراهیم نمودند و از زمان تا این و آن پیوسته احکام و اصول آنرا بر کمال  
 میفروید و اکثر بایک فرسود انظارها که ما شنیدیم مخالف با قانون عیسوی بود و اعتقاد  
 نصاری آنست که روح عیسی در حلول میفروید و از اینجهت ما را مطاع خود دانستند و از طریق  
 آنها بر ملا و مت بر شرب خمر شد و مفاسد دینی را بران مرتب شد و حال آنکه جمیع پیغمبران  
 حرام نموده اند چنانکه مواضع از توبه بجز صلح شرب خمر را حرام نموده و قانوناً ما را بریت  
 پرستی شد که شرک صریح است و مثلاً با توحید در عبادت است و حال آنکه ادله عقلیه و قویان  
 دیدنیتر است از ثبوت توحید مگر و است و هرگز تابع حضرت عیسی نبودند باید مثل آنجناب  
 از عبادت اجتناب نمایند چنانکه حضرت عیسی از بت پرستی و شرک اجتناب میفرمود  
 و در توبه نوشته است که صورتی را میباید خود و خدایا و اسطر قرانند هید و با اعتقاد نصاری احکام

حوز و ثابت است و دیگر آنکه در انصاف بر اینست که در هر سال از آنها کاه از اجی مجتهد و اینغنی نیز  
 مهمل کلام شرکت چه واضح است که مرتبه غفار بیت از خصا اینض بنویسیاست و غفار و  
 غافر از اسماء حقیقه است چگونه سزاوار است که سنده گاه دیگر را با عیروزد دیگر آنکه نصایح  
 خدا را ثالث ثلث میدانند و خدا را با عی و روح القدس و ریکیض و عزت قرار میدهند و  
 اکثر آنها میگویند که این سه نفر بنحو وحدت وجود یا بنحو وحدت موجود متحد بوده اند و بعد  
 منفصل شده اند و بسیاری از نصاری عیسی را فرزند خدا میدانند و استسهاد با نابیلیل از عیبه  
 میکنند و میگویند که حضرت عیسی را پدر نامید و بسیاری از نصاری گفتند غیر کسی خدا است  
 و دیگر آنکه کتب توبه و الخلیل را تغییر و تبدیل داده و زیاد و کم نموده اند چنانکه بعد از انشاء الله  
 بیان آن بنحو واضح بیان خواهد شد حاصل مطلب آنکه چون در زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت  
 احکام حضرت عیسی را در میان رفته بود مگر قلبی از ان و عموم نصاری تابع بدع و ضلالت  
 شده بودند لهذا بر خداوند عالم جل شانهم عجلت حاجت و امیر لازم بود که رسول بفرستد که  
 خلق را هدایت نماید و آن مختصر در وجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم کبریا بن دلیل عقلی نبوت  
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله ثابت میشود و آنکه بدانکه چو فرشتت الهی و داده یزدانی نقل کرد بار سال  
 رسول بر قومی را هر کد ایشان را با طاعت و عینیتواند شد که محض گفتن از رسول طاعت او و تعظیم باشد  
 چنانچه قطعیات و اتفاقیات مذاهب است که تمام حجت لازم و عقاب و مؤاخذه بدین  
 نصب حجه قبیح که هلاک من هلاک عن بینه و یحیی من حی عن بینه پس نصب رسول باید مقرون  
 بعلاقه باشد و الا هر چه و مرج و فساد اکل لازم میباشد و باید اغلامت بنوعی باشد که تمام مکلفین  
 بتوانند از آن معرفت بر نبوت تحصیل نمایند و شناختن بعضی پیغمبر را از طریق کشف و شهود  
 باللهام مایه قایم علوم یا مظاهر صفات و اخلاق بجماعوم ناس کفایت نمیکند زیرا که اکثر  
 خلق را این مقام حقیقت نرسیده اند پس اغلامت مختصر شد بمعجزه و بدانکه فرق میان  
 معجزه و سحر چند امر است اول معجزه از حیرت قدرت محکام خارج است مثل آنکه موسی عصا را از  
 نمود و عیسی علیه السلام مرده را زنده می کرد و امثال اینها پس معجزه از جمله مصنوعات حقیقه است  
 ضل حقیقه بر لیکاد بخلال است که جبار شود و الا لازم میباشد قبیح و عبث و تکلیف بلا لیا و لیا

افحام انبیاء و اوصیاء و اعراف مجهول و خداوند جل شانته منزله از قیاس است پس معجزه دلیل است بر وحدت  
حقیقت آن کسی که سر بدار سجایا می شود بخلاف معجز که از افعال متضمن خارج نیست حاصل آنکه  
معجزه خارق عادت است و معجزه چنین نیست پس آنکه در مقابل سحر ساحر مبطله و تحریف بطرا  
سحر از جانب حقیقتا خواهی آمد که خلق کراه نشوند و معجزه روز بروز حقیقت آن واضح تر  
میکرد و دستیم آنکه معجزه به واسطه آنها اثر میکند مثل شق القمر و رفتن عیسی عتاسه ملا و سحر  
مؤثر در آسمان نیست چه ارم آنکه معجزه حقیقت دارد و سحر محض خیال است یا چشم بندیت  
لهذا بر کسیکه سحر بر چشم و خیال او اثر نکرده سحر ناشی ندارد و پنجم آنکه معجزه فعل حقیقتا و نایب  
از عالم غیب و ملکوت و جبروت و احراست و سحر فعل خلق و در عالم خلق و شهادت و ملک  
مشتم آنکه صادر نتواند شد معجزه مگر از جانب کسی که قدرت او بجمع مفردات مساوی باشد  
و سحر چنین نیست و بدانکه باید معجزه مطابق با ملامتای صادر باشد و مخالف سحر باد عواکاذ  
ممکن بلکه کثیر الوقوع است هفتم بعضی از علماء خرقه کنار داده اند میان معجزه و سحر باینکه معجزه خرق  
عادت کلیه است و سحر چنین نیست هشتم آنکه حصول معجزه بمحض افاضه و ایجاد است معجزه را در  
صاحب معجزه است بدون صنع حسیه و الیه آلات و اسباب است و سحر منوط در موی با اسباب  
خارجیه است نهم آنکه معارضه با صاحب معجزه و غلبه بر او ممکن نیست چنان از اسباب عادت نیست  
بخلاف سحر که معارضه با ساحر و غلبه بر او ممکن بلکه غالب الوقوع است دهم آنکه معجزه بمعنی  
عاجز کننده مخاصم و الزام دهنده است و تعلیم نمیتوان از آن گرفت و سحر چنین نیست بضرر الحقیقه  
ششصد و ده سال بعد از مسیح در وقتیکه دین مسیحی در عالم منتشر و برقرار گشته بود محفل نامی در  
عربستان در شهر مکه خروجه نموده ادعا نمود که من رسول خدای تعالی و محمد و صادم و قرآن کتاب است  
که بحجت هفتادم از جانب خدا بمن فرستاده شد پس بسیار است متوجه گردیده ملا حظ نمایند که  
ابا محفل ادعای خود را با چنان دلائل بشوت رسانیده است که از آنها قهقش و اشکار کرد که ادعا  
حق و بجا است زیرا که در باره چنین مطلب عمل محض با دعاء و بر اعتبار و اعتماد نمیتوان نمود و  
دلیل نبوت محض ادعای نیست الخ مصنف فقیر گوید که با این شخص مضرتی کان نموده که مسلمانان  
رضوان الله علیه بمحض ادعای تدبیر حق محفل علیه السلام نموده اند و امثال اینکما در کلام فرقه

یهود و نصاری و سائر کفار در باب نبوت حضرت عیسی علیه السلام و الیه و علیهم السلام صبر بر نصایح و توبه و انکار  
 نصایح و محض اذعان صدیق عیسی ناموده اند و معجزات حضرت عیسی علیه السلام را که بتواتر و ایات  
 کائنات و وسط السماء مثل معجزات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و رسال ظاهر و ثابت کرده  
 انکار میکنند و این دو انکار محض عناد است زیرا که معجزات هر یک از ایشان بلکه معجزات هر یک  
 از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین فوق حد توانمست و ما میگوئیم بهر حجتی که نصایح  
 جواب یهود را میدهند و نبوت عیسی را برانها عادل میسراند ما نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله  
 بمثل آن حجت اثبات میکنیم اگر میگویند بتواتر اخبار نصایح علم معجزات حضرت عیسی علیه السلام  
 حاصل شده میگوئیم بتواتر اخبار مسلمان علم معجزات محمد صلی الله علیه و آله حاصل شد پس حضرت عیسی کاب  
 و معجزه او و مدعی رسالت شد صادق بود و انکار یهود محض کجاست بود هم چنین حضرت  
 محمد صلی الله علیه و آله کاب و معجزات با هم آورد و رسالت آنحضرت ثابت شد و حصول  
 تواتر و جمل است و از بدیهات عقول است و اگر معجزه بتواتر ثابت نشود چگونه نصایح بر یهود  
 در باب نبوت عیسی علم تمام حجت نتواند کرد نصرتی گفته باید بر بینیم که آیا در الحقیقه قرآن کلام الهی  
 معجز رسول خدا است الخ مؤلف فخر گوید مقصود نصایح را اینگونه که کلمات انکار حقیقت قرآن است  
 چنانکه یکی از نصایح که اسم او پرورس صاحب است منکر حقیقت شد باین دلیل که آیات قرآنی بعد  
 وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و جمع شدن و کسانی که تراجم نموده اند معصوم بنوده اند پس  
 قرآن محفوظ از زیاد و کم نیست جواب آنرا میگوئیم که آنجا جلیل از عبرتین بعد از دفن حضرت عیسی علم  
 با همان جمع و تالیف شده و نایب هرگاه بعضی از آیات قرآن مفسود شده باشد صحت بانه آیات  
 برقرار است و میبایم که زیاد شده است زیرا که احدی جز آنکه از وحی الهی نباشد نمیتواند یا ای  
 مثل قرآن بیاورد چنانکه جمیع فضیلهای عرب عاجز شدند و یکایم مثل آیات قرآنی نتوانستند  
 پس معلوم می شود انشاء این آیات بیانات رفو و قدرت شریح است یا آنکه خدا صریح کند  
 و با جمعی دارد از اینکه مثل قرآن بیاورند و هر کس احدا از عرب یا غیر مثل قرآن زرده بود منتشر می شد  
 و حال آنکه یک خبری در این باب نرسیده و ثالثا میگوئیم علاوه بر مراتب فصاحت و بلاغت قرآن معجز  
 بسیار دارد که دلیل بر حقیقت آنست و ما بحد معجزه در این کتاب برای حقیقت قرآن الکفا میگوئیم و آنکه قرآن

مستقیم علوم حقیقیه کثر است که عقل گواه و حقیقت آنهاست و حضرت رسول ص حتی بود و زنا حرام و زنی  
مخوفا نه بود پس معلوم می شود که اشیا و ارجان و حیالیه است و قیم آنکه از قصص و حکایات کثرت  
و ایند خیر می دهد چنانکه در شان یهود عنود میفرماید ضربت علیهم الذل و المسکنة و  
معه نافیامت بلایه است و خبر داد مسلمانان از الذل و الخلق المحجل الحرام ان شاء الله امین و صفا  
با واقع شد خبر داد که ابولهب ایمان نمیاورد و مطابق بود و صیفرماید و جاعل الذین یقفون فوق  
الذین کفروا الی یوم القیمة و ناجا لفرقة عیسویة تقدم و تقویر یهود دارند و دیگر آنکه  
از معیتا خبر داده و مطابق واقع بود و علم غیب با یاد جانب خدا باشد و این مطالب رسیده  
از کتاب دو ترجمه که یکی از کتب جنس تفسیر است بنام یحیو و بعد از اخبار موسی از آمدن پیغمبری بعد  
از ان و ذکر علامات و صیفرماید هر وقت که او بدینا میاید هر کس با و ایمان نیارود من اولی اشیاء حمله  
کشید پس میفرماید اگر مردم گویند در وفی که او بیاید ماها چون توانیم دانست که او سچ است و هم  
شخص است که خدا تو را و اولاد است با ایشان بگو که علامت او آنست که فثما و عدو خواهد نمود هر که  
لخبر او گفته است عمل آمده باشد یقین نبرسات او بهر رسانید و ایمان بیاورید و اگر بعد از آنکه  
بدانید که در دعوی کرده است کین از این یوریه ظاهر شد که هر که مدعی رسالت او  
غیب و ایند خبر دهد و خبر او مطابق شود بصدق و لازم است و اخبار صادق و معیتا  
در قرآن بسیار و دیگر آنکه از قلوب مهاجرین با نصار در مواضع و مقامات بسیار خبر داده  
چنانکه اخبار کثیره متواتره باطلاعات و اعلاهای نبوت و نبی منتشر است بسم آنکه جمیع علوم حق  
در قرآنست لا رطب الا یس الا فی کتاب مبین و لی استعلام انحض منوط بکشف و شهود و الهامات  
هر چند جمله از مواضع از احکایات معتبره مستقامی شود چنانکه اعمه هکذا علم السلام دعوی  
مطالب حقیر بآیات قرآنی است شفا فرموده اند چهارم آنکه اختلاف میان امامان و اولاد  
کاف من عند غیر الله و جعل فیهم اختلافاً کثیراً ایچم آنکه مجابیه و شهود استظهار و استعلام  
میشود که قرآن فوق کلمات کافر مخلوق است و هیچ کس را نمی توان مجرب شد و آیات قرآنی  
منقول و ارباب عارفان است و هذا ظاهر لمن الفی السمع و هو شهید قائم لبعضی افعال و ان خلق کان  
کرده اند که میان باقر از اختلاف است و یکو وضع میفرماید ما فل یوقها مال الموت و در موضع دیگر میفرماید

الله ينفذ في الانفس حين موتها وانما يدركها في غير ذلك انما يتبين انهم اعلموا ودر مقام دیگر مصفح  
 وبقين لهم الشيطان اعلمهم ودر کتاب دیگر میفرماید که بصل من يشاء وبقين من يشاء  
 دیگر میفرماید انما يهلك من يشاء واما انما يربايات بسيار است جواب آنکه از اشکال ناشی از  
 عدم معرفت محبت است که لا جبر ولا تقويع بل امر بهي الا من اراد است که جميع افعال از موت و جنو  
 و سایر امور مبدا ان از جانب حقیقت است و در اسباب ظاهره اختیاریه شده است و تقضیل  
 اینست که رافق در کتاب مقامات العارفين نوشته ام هر دو صاحب که از جمله نصایح است گفته  
 ابر و ما اقلوه و ما صلبوه و لكن شئت انم محالناست ما الخی مؤثر است از آنکه حضرت علیه  
 السلام اکشیدند و نفع نمودند جواب آنکه منشأ از حسن مردم است که مخفی را بصورت عسری  
 و مغفول مشاهده کردند و از امر مردم مشتبه شدند بعضی از مسلمین گفته اند ما میگوییم و انما قال  
 الله يا عيسى اني متوفيك الخ معارض است اخباریکه دلالت میکند بر آنکه حضرت عیسی  
 زنده با سمان رفت جواب آنکه معارض متوفیک قطع علامت بود و تعلقات که مانع از عروج با سمان  
 مطابق حدیث مؤنوا قل ان توفوا ما انکه معنی ناخیر اجل است و وفات بهر یک از این دو معنی آمده است  
**ان شیه صارا** بدانکه قرآن اعظم معجزات است به دلیل چون معجزه علیت و معجزه علم الوحد  
 عشره از سایر معجزات عظیم تر است اول آنکه معجزه باقیه است که یوم القیمه بخلاف معجزه نبی بودیم  
 معجزه است هر حاضرین و غائبین را بخلاف تسبیح حدیث که مخصوص حاضرین بود که حضور داشتند و  
 استماع نمودند استیم آنکه معجزه است که از زمان آدم الی خاتم من هیچ پیغمبری داده نشد بخلاف سایر  
 معجزات که هر یک از انبیاء علیه السلام نظیر آنرا داشتند و او در اوقات ویریه موسی و الخیر علی و زبور و  
 علیه السلام اصلا دلالت بر آنجا از احوال مرکب و اسلوب و فصاحت و بلاغت و اخلاص پیغمبر و  
 نبوت یعنی در انبیاء علیه السلام کی کتاب و صحیفه خود را معجزه خود قرار داد چون دلالتی نداشت  
 و نه این پیغمبر علیه السلام علیه و اله قرآن اعظم معجزات خود مقرر داشت چه نام آنکه معجزه ایست که  
 حاویست صحت جمیع مراتب نبوت را زیرا که هر کس از اسباب خود صنایع و لزوم و خود بینی نبی  
 باید خلف از ابو حذائیت خداوند و فغان خدا و نبوی عبادت خدا و صلوات جمیع انبیاء  
 و تحلیل آنها و آخر از رحمت نیا و الخیر موجب غضب حکام و در و از حق و احقر از انصهار و دیله و خلا



ذمی و اقصیٰ بصفنا حسن و اخلاق مرضیه و اغشاکا حقته و اعشقا محشر و ذشر و صراط و عدالت  
 ثواب و جبهه ایچره لایحه شان پنجگن است و در حکمت عقلیه و قرابت کسبه نیز باید بجهت ابرار  
 و اعلام اینها معجوت شود که غیر کلا در اینقران ثابت و مقرر است بجهت معجزه است که غضب آورد  
 کفار و هیچ معجزه انقدر اسباب غضب کفار و مشرکین نشد زیرا که آنها را تحمل بر سر می کردند  
 و قلب خود را تسکین دادند که این سحریت و ماها مشق از آن کرده و از آنرا نکر فزاید و در دوقه  
 یکا که نقل کند کلا امیر البطر نیکو احدی نتواند انقسم بیان کند این معنی عظیم غضب است و شان  
 و ناگوار است چنانکه اگر فقهی ساختن ساعت از آن چندان مجیزه او عصر نیست تا اگر یکسره  
 طهارت نداشتند چلی جهت او بخت و انفعال و عضا است که با وجود شان فضا هست یکسره سهل  
 طهارت نداشتند با وجود اسفار و فضا حاکم و لاغث و کمالات غریب که لیل و نهار را مشغول بودند  
 سر امیر مثل آنرا اعطینا نتوانستند در و خود را از کشتن و ذلت لحاظ دهند و این عظیم غضب است  
 بجهت اهل نسل از اینجهت خرم و دفل و مؤتو اعظم دشمن آنکه در شان هیچ معجزه از معجزات نمرود  
 هر حاجت و انس جمع شوند نتوانند مثل آنرا آوردند و اینجا از جهت عظم و حلال و محال بودن آن  
 انیان بمثل فرموده و لولا جنته که لایزال الحزن قل ان باؤا عیال هذا القرآن لایاتون بمثلها  
 و لو کان بعضهم معص ظهر اهفتم معجزه جامع است که چلی مراتب اعجاز از احاطی است از گذشته  
 و ایند و علوم غلبه و معارف حقانیه و این محسوس است استشفاء بان و عیال و امت بر قرآن  
 بجهت حصول مطالب و مقاصد و استخراج جمیع احکام دینی و تدبیر و اخبار از مائت الضیاع  
 و ایند الی یوم القیمه مثل و جاعل الذین اتبعوا قوا الذین کفروا الی یوم القیمه و باره  
 حضرت عیسی الی یوم القیمه را نمیتواند جز دهد الا ذات اقدس فرید که در محسوس ظاهر است که  
 الان هزار و دویست و نود سال است که از نزول این ایرکد شراست و بهمین نحو محسوس است که  
 احدی محال انکار ندارد در تسلط نصایح جماعت یهود و عنود و این اعظم معجزات از اخبار ایند  
 الی یوم القیمه و استمرار و ظهور و ان محسوس و عیان ظاهر است هشتم معجزه است که شبیه و نظیر  
 از سحر و کیمانت ندارد که جمیع معجزات نظیری دارد و شبیه و طراوی و لیاب و در محاسن و کیمانت  
 می و بدست اندر در معجزه علی که هر کلا الان فرنگ عالم بهم زدند در مقام شبیه و طراوی نمیتواند یکسره

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز

ان شاء الله تعالی توحید را از مسائل فقهیه یاد و سطر عاقل را با دواعی عالمات صغیر که در حرم حیات  
 مرتضی را بنهند در قواعد اصولیه و بیان کند و عبارات از اربعه صحیح بخواند بهر معجزه ط  
 خواص است معجزه علمیت و اغلب بزندان عرب که صاحبان اصف بودند و عالم با حاکم  
 بعزم که درین بخواند و ای بود اقرار بر نمودند ستاره بدو خورشید و ماه مجلس شد در راه  
 مارا انیس و مونس شد نگار من که بیکت غرقت و خطانوشته و غنم ضائله اموز صدمه شد  
 و در مقام اصف میفرماید هر که بگوید او در بدی بخیری من با طلی باشد و از کتب اسوده اید  
 و این قسم اصفای دهد لهذا انها امان می آورد تا چنانکه علم ابو جحل در مقام اصف تصدیق شود  
 و اکثر بزرگان مکه محض اذعان عدم آئین امان آورد بلکه مکه را می دانست که در قرآن یافت شود و  
 اهل عتداجل بر تکرار بیفاده می کند و سرانجام اندک پس از آنکه پیغمبر ص قضا می شود و فرعون را  
 میفرمود گفتند که افرات که این قصه را بیکلمات بیان شد دیگر دروغ گفتن و آوردن چر لطفی دارد هر که  
 او در عین همین خواهد بود لهذا پیغمبر ص می آورد بجایات و بیانات حکیمان مطلب میگوید و حدیثی را  
 با ملزم کرده اند ختم را که نوعا جوی از آستان و من قدرت بر آوردن تا ذوال و الیچ و الفاظ و  
 کلمات و بیان دیگر را در دهم ثبت جمیع معجزات و کلمات و مرآت پیغمبر ص است که هر که بگوید  
 میخوانم حلال و کمال و علم و خلق قدرت و عصمت و طهارت و عبادت و زهد و صدق و  
 ریاضت و حکمت عقیده و علم پیغمبر خود را اثبات نماید پس آن هر مرتبه از مرتب کمال و هر شک از  
 شون جلالت که از جهش پیغمبر خود مقدس شوم و با قرانت که خود حجت قاطع است بحال تفکرم  
 سودا که می تواند دلیل بر جمیع شئون حضرت رسالت بوده باشد فاعلم قد رسیان از ایاتی که  
 در سایر کتب معارف و حقیقت و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آقا و راست دانستند  
 پس است و فقیر نه در رساله بعضی از اینها گفتا می کنم و آن کلمات است برای کسکه معاند صحیح  
 اول هار نیست که در سهازل نورید و اخرا یادش را حاکم است در حکایت خطای حضرت  
 خلعت ماب ابرهیم خلیل الرحمن میفرماید و ان شیت که اول ایشان اعلیٰ سمیعینا اینست بر بختی او  
 و هی فرشته او تو و هی برین او تویم او دعا و دشمنان را دشمنی اسم یو کید و ان نبی لقوی کاظم  
 و صیایها و انرا یک حقیر که کاب بودید را بر جمعی از علماء یهود که از کبریا اسلام مشرق شده بودند

و خداوند که در اصل  
 ادب را بر نگردانیده  
 و هیچ کمال بر طرف بسته  
 و هیچ صواب و فائز  
 گفتند چون که او از  
 کمال او را شنیده و در  
 در کمال او را در این ص  
 عقلا بخت نمورایان  
 عیان در این نیست  
 و در وقت که هر که  
 از حق بگذرد  
 غمزه بفر  
 بنده و این  
 از این ابرار

فراست کرده بودم اینست که ای ابراهیم از باب اسمعیل شنوایم تو را هانا سیک لغزین کردم و از او بزرگ  
و بزرگوار و بسیار کردم و از اسبب هار د ما در یغی احمد احمد و از ان احمد بهم بر سندی  
دوازده بزرگ و امام که بنیویا باشند بر قوم عظیمی و بعضی دیگر از علماء مصریخ با بنی تغیر نموده  
و گفته اسم سنا الحضررت در توریه بطریق صحیح مود مود است و بطریق دیگر او را د و در  
توریه بلخ جلی سلسله و بنا بر این تغیر د لالت این پاسوق بر مطلب واضح و صریح در مدعا  
خواهد بود و لکن آنچه در بعضی از لغت عربی مسطور و علمای یهود که حقیقت بدیم مذکور شد  
اینست که هم او را د ما در معنی غانه الغایه و بحیا است و بنا بر این پاسوق این خواهد بود که سبط  
کردم و از بسیار بسیار و بحیاب و از او بهم بر سندی دوازده بزرگ و سر کرده و او را سر کرده  
اقت بزرگ که خواهم نمود و در ایضا و اگر چه بصراحت اول نباشد و لکن باز در ان اشاره عطا  
خواهد بود بواسطه منت گذاردن بقول دوازده بزرگ از نسل او چه ظاهر است که مراد  
از ایشان ائمه اثنی عشر علیهم صلوٰ الله علیهم السلام که با کبر باشند زیرا که دوازده نفر دیگر که خصوص  
و حجت اجتماعی داشته باشند از اولاد او کام ز سینه است هم چنین منت گذاردن بحضرت  
که دانید در حضرت اسمعیل سر کرده است بزرگ که چه ان متحقق نشد مگر در حقاقت بعین  
اخو الزمان صلی الله علیه و آله و سلم پادشاهی است که در پادشاهی و بحی یعقوب از توریه است و  
ان حکایت از آنچه حضرت یعقوب در هنگام رحلت خود بقبیل یهود فرمودند و از بنیت

لور با صورتی یهودا و موقوف بر بن رعلا و عدلی یا بنو شیلا و لوبقه عیم  
یغی ناج پادشاه و سلطنت از بنو قبیله یهودا و بنو اسامات از دوش ایشان خواهد افتاد و انان  
آنکس که خلائقا و از فرستاد و او ان کس است که هر امتها انتظار او را می کشند چه امیبا و  
دکالت می که بن پیغمبر موعود بپاد سلطنت از میان بنی یهودا میرود خواهد رفت تا او  
بنامه است سلطنت و امامت در میان بنی یهودا خواهد بود و حال آنکه امر و در هیچ صفتی  
سلطنت و امامت در میان بنی یهودا نیست پس معلومست که ان پیغمبر موعود آمده است و  
نمی تواند شد که ان عیسی علیه السلام چه از قبیل یهودا بود و علاوه بر اینکه صریح فرموده که هر امتها  
انتظار او را می کشند و حال آنکه عیسی هم چنانکه در انجیل صریح مذکور است میفرماید که من فرستاده

نذر ام مکر بنی اسرائیل و در فضل چهل وجه و ادم الجبل الوقای فریادیدم چنانکه یونان فرستاده  
 شد اهل بت و هم چنین عیسی و فرستاده شد اهل بیت المقدس پس استظهار هر اوقات و از انداز  
 و نه و اشخی که میبودان نشان میکشند چه از این از بنی یهودی یا بتدبیر نیست مگر حضرت  
 عبدالله علیه السلام علیه السلام چهره دین باین باب بدیده پیغمبری دیگر نیامدستم پاسو است  
 که در اول پاداش و در وقت هجره از توبه بر است یعنی پاداش و در وقت رحلت و ان پاداشی است که موسی  
 علیه السلام در وقت رحلت خود بر قوم خواند و ان نیست و یوم را از نای منسینا با و از ادح  
 میسر که اموهو دین مهر و پاداش یعنی موسی گفت که خدا اشکانا شد از سینا و در حشید از کوه  
 ساعیر و محلی نمود و فیض بخشید از کوه پازان و مراد از ان پاسوق ظهور حضرت موسی و علیه  
 و محلی علیه السلام است چهره محلی ظهور احکام الهیه و زلزله و حضرت موسی کوه  
 سینا و محلی حضرت عیسی ساعیر بود چه انحضرت بعد از تولد در قریه بیت المقدس بواسطه  
 خوف از هر دو پادشاه یهود با مادر خود مغربه بیت المقدس بود که سیاه و دغین در  
 حوالی مصر در آنجا مجوس شد و محل حجت نمود و در قریه ناصیه رسید دعوت کرد و محلی ظهور  
 محلی علیه السلام و پادان بود که مکه باشد چه پادان کوهیست در حوالی مکه که در میل  
 و نیم پیش از مدینه و جمهور مفسرین یهود نیز از انرا نمک بقبیله نموده اند و در بعضی عبارات  
 توفیر نیز کالات بر انست چنانچه در سفر بر امیث توفیر و پاداش و عیلا و پاداش چند میفرماید  
 که هر چه از انرا نیست که چون حضرت خلیل مامور به یرون کردن ها جوشد نای و ظرف الهی  
 ها جزو اسمعیل میساخت و ایشان را در و انرا بیان بر شیخ نمود و چون با ایشان تمام شد  
 اسمعیل در نزد حنی ارم گرفته ها جوار انحضرت گاه گرفته مگوشه مشغول گردید که بشنود  
 فرزند خود را ندانند حال ببینید در آنحال فرشته از آسمان آمد و ندا کرد بهما که مشوش مباش  
 خدا شنید از فرزند تو را بر خیز و بیکر دست و پا که بر یک میکرد اند خدا را و خدا نمود بهما  
 چاه ابی و ها جوار فتره از انجا آمد و او را با اسماعیل خواند و بود خدا با انحضرت و بر زکند و  
 بود تیر اندازین میفرماید و لکن شون بمید و پادان یعنی مسکر گرفت اسمعیل در بیان پادان و  
 واضح است که مسکر اسمعیل در مکه بود و در پاسوق کتاب حقیقوت فی که در کان خواهد تصریح و فرموده

۱۱  
باینکه رحمت الخیر از جانب جنوب بیت المقدس خاص از کوه باران نازل خواهد شد و همیشه خواهد بود  
و در جنوب بیت المقدس جایی که احتمال کوه باران در آن نباشد بعین ارمک معظّمه جاییست  
و از اینجا عباد و بلاد قلیب یاد و گریه از علای بضاری بوده و سابق بر این باشد در قدس  
نوشته شود چهره از سال کمتر است که کوه باران در میان تیر است و مراد از اشکارا حلال در  
مواضع ثلاثه است آن نعمتها خود است در آنها بر نبی اسرائیل چه بپایان تیر هر که ممکن است مجهل  
بنوده و در جنوب بیت المقدس نیست علاوه بر آنکه بقعه با سوق مذکوره که بعد از آنست اصلاً  
با این نمیشد از چهره آن با سوق اینست و ناخریوبت قریش میباشد که مود  
با سوق بعد از آن نیست از خوب عجم کل قد و شاوید و خواهم نو کور قلخا بلسای در  
و تاجموج آنکه با اوست چندین هزار خاصان یعنی فرشتگان و در دست راست او دستیست  
چون آنش یعنی در مشر و زوز او عزیزند که و هها و الله سبحانه و تعالی بپای او هر مقدسین و معصومین است  
اوست و انتفاع برد از تعلیم او هر که پاهای او زد یکشود یعنی بپای او برسد چنانچه بعضی اند  
پادریان فرنگ تفسیر کرده و در عهد او خواهد بود آنکه سید از هر عادت را باشد و کوبا باشد  
بانو شیران باشد چنانچه حضرت خنجر ص فرمود و اینست در زمین الملك العادل و بر داشت  
شود سخنها نور او کو یا مرد از این فرخ دین موسی باشد چنانچه در چند پاسون است که در اول آن  
الحلج از نور تیر است و آنها این است و آذینای امرال ابرام احوه یار دلو ط معیوسا ناغنی او را  
مبنی هم اقوام اشرا نا شام صا فوا با و انقیاد اقدما و ایامی ات کلاها ارض اشرا را و حنا  
انقستنا و لر حنا عدو کلام و ستمی ات در عا کفترها ارض اشرا سم بو خلا این سنو ات  
عمرها ارض که در عا میمانه یعنی فرمود خدا بابرهم بعد از خدا شدن لوط از زن او که نکست  
چنانکه خود را ملاحظه کن اطراف اینکار که در مقام داری از اطراف جنوب و شمال و مشرق  
و مغرب که جمله از زمین بلکه توحی یعنی بتوید هم از او بد زید و اولاد تو نا اخر عا یعنی خارید  
بگذارم کسل بقوا مانند خاک زمین چنانکه کسی خاک را تواند شمرد کسل بقوا نیز تواند شمرد و  
بعد از این در همین پایش میفرماید و تو مزلوه ملخ ناد نای ارببات در عجم و لا بیسی از مردن دیوم  
لوه ملخ ناد نای هیناخ ها را و بوی دیت بن وفات ناموشمبیل که تا مع اد نای ال عن مح و هو

پر اقام باد و یکدل و یکدل بود و عمل بر یک حال بدستگون و این پاسوق حکایت نکفت و کند که باهاجر  
 شده بعد از آنکه از مساره فرار کرده و در سر چشمه دریا با آب نشسته و فرشته با و نازل شد  
 یعنی کف بهاجر فرشته خدا که بسیار کم بسیار کرده است لعل تو را اگر شمرده نشود آن بسیار  
 گفت تا و فرشته خدا که تو احوال البتین و خواهری نایب پر بخوان نام او را اسمعیل که شنید  
 خدا در پیش تو و او را نفرزند خواهد بود پر اقام یعنی بهر و ضد و دست و در هر و دست هر دو  
 و بر دو برادران خود مسکن گرفت و معنی دست او در هر و دست هر دو را و تو کوم که یک  
 از مفرجهین نوریه است چنین ترجمه کرده که او بر هر مسلط و هر را و محتاج خواهند بود  
 حرام و غیره آنکه که یک از مفرجهین نوریه است بزبان لیتنی پر اقام را معنی کرده مچری که ترجمان تو را  
 و تکه از لیتنی نفس گرفته و دست او و دبا لای هر کس خواهد بود و هر کس دشمنی با او خواهد  
 و زدند و اما او خیم خود را در هر ولایت برادران خود خواهد زد و لایزال کت لایزال ظاهر  
 میشود و موافق آنچه ظاهر تفسیر است پر ادام بمعنی بحثی و صحرائی است و معنی پاسوق اینست  
 که این کپرت و وحشی خواهد بود و دست او با لای هر دستی خواهد شد و زود باشد که اجل او  
 اشرف و اعظم از هر برادران شود بعد از آن میفرماید و بسیار کم ذره او را نا از کثرت و بسیار  
 مضمونه نشوند و بعد از این فقره آنچه چند گذارش جهاد کردن حضرت را بهیم علیه السلام را یاد کرده  
 ثلث زمین گشتن را و محالی میفرماید و بعضی چیزها را دیگر پس میفرماید بوجم هه هو کانت دیا  
 است از ارام بریت لک و لک و غنا ماقی ات ها ارض هر و ت حی و هر مصر بهم عدنها ها ارها کاد و  
 نه برات یعنی از روز شرط که خدا با او بهیم بدارن زمین بدتیر تو از نه مصر تا نه فرات  
 و محی نماند که در این پاسوق اخلا حکایت فرموده است و عدتها که بخلیل خود و ها جو مادر  
 اسمعیل علیه السلام داده و از جمله وعده ها عطا فرمودن تسلط او بملک هر اطراف آن زمان است  
 از جهاد جانب بلکه از روز دین تا فرات بدتیر او بهیم علیه السلام او دیدن و همیشه و این ظاهر است که  
 هر یک از فرزندان او بهیم ع تا بعد از آن روز تا اسمعیل این عطاها محقق شد چه هر که بنام اشل را  
 تسلط بر اطراف عالم مخصوص ساحل فرات حاصل نشد بلکه با آنجا عبور نکردند چه با آنجا  
 و همیشه بودند پس معلوم است که این ثبات و مدت شرف در ذریه اسمعیل ع محقق شد و از جمله وعده ها

بسیار کردن شکلها جاست و مسکن دادن فرزندان او را در مقام هر فرزندی دیگر بر عیم علی السلام  
و محتاج کردن سایر فرزندان بفرزندان او و مسلط ساختن او بر دیگران و این خود واضح است  
که حضرت اسمعیل هم خود چنین نشد و هم چنین سایر فرزندان او ظاهر و پنهان و صریح و علقه  
عرب بر ساحل فرات علی الخصوص و ندید باشد که اجل الخ پنجمرایچه در سفر داشت از توفیق  
که بعد از آنکه حکایت می کند از عربت جلیل خلیل خود را بدین فرزندان خود و اطاعت و میفرماید که  
که چون تو این کار را کردی و بر یکس جوخت میخیزد و خوار من نه رسیدی برکت خواهم داد تو را و تسلی  
تو را بسیار خواهم کرد مانند ستارگان آسمان و مثل یک که در کنار دریاست و می دهم بدین  
تو خانه های دشمنان تو را و مبارکت می کنم بدین تو هر قابل روی زمین را حال ناقص کن بین  
اگر من اجل بن عبد الله صلی الله علیه و آله پیغمبر بر حق و معجوت بر کاف خلق باشد چگونه صدق  
اینچیز محقق میشود و حال آنکه موسی و عیسی علیه السلام بنا بر اینچیز در توفیق است و در انجیل  
معجوت نبودند مگر بجهت اسرا ایل ششم اینچیز در سفر نیم توفیق در بارش شود و نیم بعد از آن  
و صایا حضرت موسی بقوم خود میفرماید قالی مستقر اینجا ما خا کا مونه یافتم اینجا ادنای  
الو هخا الا و تشاعون یعنی پیغمبری از میان شما از برادران شما مثل من برانگیز از حاکمان لوق  
شما بشنودید از او قول او را و بعد از آن میفرماید کجول اش رسائلنا معیم اذن الو هخا الجوت  
یوم هخا هال کیور لوار و تف تشموع اف قول ادنای الهای وهات هاش هکد و کات  
هر وقت که راه عود و لواموت و یوم حاد نای الوهای هطیبو شریر و یعنی جز مشغول  
ان پیغمبر من رسید در روزیکه در پای کوه سینا جمعیت نمودند و بدینگاه احدیت عرض کرد  
که ما را از یکطرفت شنیدن این اوزانهای خدا خلق خود و دیدن آتشهای صاعقه و برق  
که در حین نزول کلام الهی بلشیدند ندانست چه میترسم که از هیبت ان بیم و مرود حد که نیکو  
گفتند این قوم و گویا بنی اسرا ایل چنین تصور کرده بودند که بر هر پیغمبری که وحی باز شود باید بر  
نزول الواح یا صاعقه و رب باشد لهذا استدعاء رفع اینچیز نمودند خدا رحیم نمود و فرمود خدا  
نا بر ایتیم که هم میفرمایند که ما موخا و نافع و ماری و پیو و دهر الهات کل اشری صوت یعنی پیغمبر  
مشغولی کردیم با ایشان از میان برادران ایشان مثل تو و بدیم کلام خود را بدین و سخن گوید اینها



انچه را فرموده و او را و مخفی نماید که آن پاسو قها دلالت کند بر موعود بودن پیغمبر از غیر ابراهیم بلکه  
 از بعد از ایشان و در برابر او روبرو موسی کمتر نیست و صاحب شریعت تازه است و نزول وحی پادشاه  
 بطریق نزول الواح یا صاعقه و ازها است و هیچ یک از این عمل متعارف پیغمبر که بعد از موسی  
 بوده اند صادق نمی آید چه هیچ یک چون موسی نبوده اند و هم چنین مباحث که به وقت آمدن چون  
 سخن اهل یهوده و یلیل آنکه در اخرون میرسد و گویست تو قام عود نابی میرا عمل گوشه یعنی پیغمبر  
 از بنی اسرائیل مثل موسی علاوه بر اینکه هر پیغمبر از بنی اسرائیل بود ندای هیچ یک از آنها  
 سخن اهل یهوده و این احوال تمام رجاء انبیا علیه السلام صادق است هفتم باینکه اسف  
 در سیمان نبوت و هشتم کتاب شصت و پنج حد گویست که صیغره اید کی صولا صا و صولا صا و صولا  
 فا و در عرش شام که یلیق صافا ابلان حوت بد بر الها عا هز اشرا هر زت همو حنا  
 شی و لعایف و زت همو کیا و ابوشم و ح و ها یا اله و در اید صولا صا و صولا صا و صولا صا و  
 قولا فا و در عرش شام و در عرش شام لعن هر حو و کاشلو و حور و نثار و نو قش و او تلکاد و جز است  
 از علامات پیغمبر و عود یعنی فرمان دهد بعد فرمان اندازد کند بعد اندازد اندک اینها اندک اینها  
 و در بانی باشد که فهمیدن شکل باشد و زبان و دیگر سخن گوید باین فرقه را اینجا آمدن ایشا  
 اسامیه است برای جستگان و اینست اسامیه و شنیدن آن خواهش ایشان نیست و حال آنکه  
 باشد برای ایشان سخن خدا فرمان دهد بعد فرمان اندازد کند بعد اندازد اندک اینها اندک اینها  
 باین سبب بر طرف شوند یعنی نافرمانان او و کت شوند و شکسته و تپله افشند و گرفته شوند و نیز  
 در همان سیمان از همین کتاب است که صیغره اید کی یلیق صافا ابلان حوت بد بر الها عا هز  
 یعنی بار دیگر بخت و زبان دیگر با شما سخن خواهم گفت و بعد از انشی احتیاج با احتیاج زبان دیگر سخن  
 نکست مگر جناب محمد صلی الله علیه و اله چه انجیل نیز چون ساریکت زبان عبری بود علاوه بر آنکه  
 نصا انجیل را بنجیل که با نافع سید الهشتم پاسو قها نیست که در سید الیچیل و دوم کتاب شصت  
 حد گویست و آنها نیست که هر عبدی اتماخ بوی مجری دامن افشانی ناشی و وحی حا که  
 و مشیاط لکونیم بوی صولا یعوی و لا یبلیا و لا یشمع مجوص فلو قان و اصول الیبر و  
 لا یخینا لامت یعی مشیاط لیک و لا یاروص حد یاسیم یا یرض مشاط و لوقا و لوقا و لوقا و لوقا

خبر است ز عالمات بجز موعود یعنی اینک بنده من احسان کنم او را بر کنیزید من پسندید که خاص بدارم و حق  
خود را بر او شریعت از برای قومها میرزا آورد و فرماید نکند و مرتبه بخود قرار ندهد نشواید  
بر برید و سخن خود را نمی خورد شده و آبشکند فیتله کار نیم سوز و آخاموش نکند بر راستی بر و زاید  
شریعت را ضعیف نشود و نگردد نانبه در زمین شریعت خود را و بکتاب و شریعتها از جزیره ها  
همه امیدوار باشند که هر آنچه باز در دهان سیمان از آنها کتاب که میفرمایید هاری شویوت هین بیاو  
و جدا شوت انی مکید بیزم تیسجنا التبع اوجم ابرانشا قدا و دارد نویشر و کدو نای شیر  
حواش تهمیلا تو مقصدها رص یورد هیام ایام و یوش و هم بلسیو مید بر عار و حشر  
تثو قیادار و نو و نو یوشو سلع مروش هاریم ایصو حو با سیو ولد نای کاود اوت هی لا تو  
ای ام یکید و یعنی اینک طایفه پیشینان آمدند و اینده کا ناز پیش از آمدن و ظاهر شد بشما اعلا  
میکم و میشنوا نم مدح کنند از برای خدا مدح تو و تسبیح کنند و زود اطراف زمین و دریاها و  
جزیره ها و بیابانها و شهرها و خانها و مکانها که مسکن و اولا دقتدار است که بجزیرا و سایر غن  
باشد و ساکنان سر کوهها و بلند یها خرابی کنند و عزت از برای خدا قرار دهند و تسبیح خراب و  
جزیره ها معلوم کنند و بعد از چند دفتر دیگر میفرماید اله هد و ایم حسین و یوع و یوع و یوع و یوع  
احور یو و شی یو شد هو میختم با یسل ها اوم ریم لیخا اسم الوه نو یعنی این بخا از که جزیرا دم البه  
خواهم کرد و بجا خواهم آورد پس شرمه و سر نکون و روسیاشوند الحجا عت که پناه مبرست می برند  
و میگویند بر تیان میختر سر نکون که شما خدا یان ما مید که هم بار آنچه در دهان سیمان از دهان  
کتابت و ان البینت که میفرماید هشر شیم شما عو و ها عیو ریم هی یو لیر اوت و عیور که ایم عبد  
و حشر کلکنا خا اشرا ح می عیور و کیر شولا م و عیور و کور و اد نای را نوت روت و لو بشو  
یا فوج ا دیم و لو انشیم یعنی اینجا عت امین و کور و کور بشوید و بر بپسند که نیست مکور و کوری مثلند  
من که بفرستم او را مسلم و فرمان بردار است هر چه برای بید و میشنودنها تیر بید و نشیند می  
انکار و خدا میگوید که کسب است و این را نکند کتاب و بعد از آن میفرماید و هو عوم باز و روشا  
سوها هم میوریم کولام و برات کز انیم همما اوها بولا و ذوان مصیل میشا و ان و حرها شوی  
انهم با این دوست بقیثیب و انشیم کنا حور یعنی ای قوم بنی اسرائیل هر نان را ج شده و غارت زده و بر لیا

احوال و تلبه افتاده یعنی می شوند و حیوانات ایشان در بخانه های آنها شوند و غارت کرده شوند و خلاص  
 کند برای ایشان نباشد و نباشد کسی که شفاعت ایشان بکند کیست در میان شما که این را بشنود  
 و کوش کند طاعت کند باخرین باینکه در میان چهل و چهارم کتاب بشعنا است و  
 ان اینست که از باده کار اشاره بنور خانه که بپایه صاف می نماید که اینست بنده من که اولاً خواهر  
 گرفت و اینست حبیب من که روح خود داد و ببالای او قرار داده ام این است آنکسی که خبر قیامت را  
 بچ خواهد داد و انطباق این راوصاف بر پنج آخر الزمان صمد در کمال و صوح است و در آخر هر  
 آنچه در میان پنجاه و بیستم کتاب شفاعت گویاست در وصف پنجم و عود که معجل نشوید  
 اسماعیل بدعت و صدیق عدلی بودیم و عوف نام هورامیون لایم اخلق لوباریم و در عصو  
 میم اخلق مثل ال یغنی اینقدر رجعا بکشد و خودش بر بنیکد کسی می شود و در عقل و دانش خود ان  
 معصوم و بنده من نیکو کار خواهد ساخت امت بسیار را و کاهان ایشان را بدوش خود گرفت  
 و با پنجه من اولاد بسیار را خواهم داد و غنیمتها را که از کفار خواهد گرفت و رسد خواهد کرد  
 و کاهان بدوش گرفتن کما یز شمع بودن و ماصدق انها بر پنج آخر الزمان صلی الله علیه و آله  
 و عدم انطباق انها بر دیگری واضح است سیزدهم آنچه در میان ابدیت و پنجم کتاب بشعنا است که  
 اکثر ان کتاب اخبار از امور آینده است مذکور است که خدا بیجا می نماید علی کن مجتهد و عام عابد  
 و نهشت گویم عاریم بپیر او حایفه آنکسی که از برای خواطر همین قوم بزرگه بود و اعز خواهند شد  
 و تفریق خواهند کرد و شهر رجاعت قوی از تو خواهند رسید که هابیشا ماعون لدل ماعون  
 لا دیون بصبر و محرم می دهم صل محو و که روح عاریم که فرم قیر یغنی قوت خواهی بود از برای  
 مسکن در وقتیکه پامال شده باشد پناه خواهی بود از کرد مباد و سایر خواهی بود در وقت  
 که ما که کرد با د چون سیل خواهد بود که رفت بدیوار او و در پس بعد از چند اسوق دیگر می نماید  
 کی نایب از نای باها و هر روز او دش و او دش و او دش و دش متین بموید مشاییر س یا دایق و  
 کاش بادیس هوج لیسوت و هیش پیل که او تو عیم ادبوتیاد او مید ضرر لیکار و هوو یو افش  
 هیش پیل هیکب لا ارض یغنی اینست دست قلد خدا که در زیر او خود خواهد شد شهر مات  
 و شهر مواد داد کتاب کالوبین کتشر شهر قدیمی است که از عراق عرب در کباب است و بنا بر این مراد مدائن محکم

سلاطین عجم خواهد بود و بعضی دیگر بویا هم و خیر یا نقیر کرده اند و ان شهر از قتلگاه در زیر گردان  
خواهد شد و بهر خواهد کرد دستها خود را در ان شهر ماب چون کسی که در وقت شنا کردن  
دست خود را به زمین میکند و صاحب زرکی ان شهر را بپشت و خفیف خواهد کرد و دستها را  
کونا خواهد نمود و آثار بلند ایوان استقامت ان شهر خواهد افتاد و سر نگون خواهد کرد  
در زمین نا انکه پامال شده از قتل کرد و غبار زمین شوند چه تلخ هم انچه در سیمان بپشت  
یکم کتاب مشعای است که میفرماید کی کو امرای همدل شریک و راء احب حمد پادشاهیم و  
خب جور و حجب کامل و هیق شیب قشرب قاشد بقتل اری عل مسفا اندوای  
اتوخی عومد نامد بویام و عل میشرنی اتوخی نام کل هملوت شعیا میفرماید که ان  
عجیبی من گفته شد که بر دو کسیر انکاهان کن که هر چه بدیند بگوید انکس دید عراوه و دوسواوه  
یکه بر الاع و دیگری بر شتر سوار و نیک نظر کرد شیری فراز میکرد که منم پاسبان دین خدا کرد  
و شب مجرا سناستاده ام الاع سوارا شانه مجضرت علی بنیثنا و اله و علی السلم و شتر  
سوارا شانه مجضرت رسول صلا الله علیه و اله و شیر اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام  
و در کتاب عیون الاخبار الرضا علیه السلام است مرئیت که حضرت امام رضا علیه السلام شخصی از  
نصاری فرمود که شعای پیغمبر در کتاب خود گفته است که رایت را کین اضاء لها الارض احدیها  
علی حماد و الاخر علی بنیثنا دیدم دو سوار یک بر خربود و یک بر شتر و اک بر علییه و اک  
شتر محض است یا تر همراچه در هر روز چهل و پنجم زبون حضرت را و دعا است که میفرماید احکود  
حرینا ال یا رخ کی بود هود حنا و هدا خا یعنی ای از هر کس شجاع تر شمشیر خود را بر گردان خود  
بند بعد از چند کلمه دیگر میفرماید جلیله البشیریم عیم تعفنا ایلیو بلو او یو هلم یعنی در زیر دست  
تو جی افتند و تیرهای تو شدند تیز است در دلهای دشمنان پادشاه بعد از چند فقره دیگر  
میگوید بنوت ما اخیم بقتل و تحا لیسوا شکل لینیما لکتم او فریغ بپشتند و خرباده شاد است  
راست قوا و استقلال و از انست که در خرباده شاه است پس بعد از چند فقره دیگر میگوید بخدا  
تخایه بویا انست و لسا یم بکلها ارض یعنی و بعضی پادشاهان فرزندان خواهری داشت و اینها  
را خواهد کرد در کل دوی زمین نا انکه بعد از اینها باوقار خواهند کرد و انطباق انقبوا

بروید کانیات از وضع و اخلاص چه او شجاع ترین مردم بود و شش خود را بقتل جمیع تنبیار  
 در دزدی دست افرازدند و نیز کلاه او بردند و کلاه او را بدست خود گرفتند و با دست  
 و نیز و دختران پادشاه را و پهلوانان و شش است از آنجا که شش هزار نفر در روز پنجشنبه و پنج روز داشت  
 که ابتدای آن نیست کیلو بخارین و اسالو مستحق عالی همدل و اسالو یقین و انوار و انوار  
 الوه اوم بود عاقله اش بخدا و تمیق سود بلبا الوهیم را بخش بخت اندک بیاید خواهد گفت که  
 هرگاه دشمن من بدست من میگفت البتة تحمل می نمودم و اگر بیگانه من از برای است و خود را از او  
 میپوشیدم اما تو محرم منی و سوادنی و خویش منی که همراه من حورشها و خورشها خود کرد و با یکدیگر  
 در خانه خود می کردیدیم و بعد از آن فخر را می فرمایید که هر چه از آن نیست که ای خدا ابله است خلاص  
 کن روح مرا تا آنکه بمن نزدیک می بیند زیرا که ایشان از من جمع کثیر همراه من نباشند  
 ان خدا انتر رسیدند و کتاب و الا باطل می نمودند و سخنان او را در حدیثی تعبیر دادند اما تو که خدا می او را  
 چاه عذاب خواهی انداخت زیرا که قاتلان و منافقان روزگار خود را نصف می خواهند نمود و من از  
 صاحب امید دارم و تفسیر این فقرات را بخود گذارم بعضی از فقراتین زبور ترجمه نموده و الی بلقیس  
 علی علی السلام نموده چه بسیار عاقلان را با الهه کشید چنانچه از عاموس و براموس و از عاموس و براموس  
 و از کفایان برگشتان تفسیر می نمودند و بنا بر این صریح در مطلب می شود و مراد از محرم و سوادنی  
 از خلفای ثلاث است که مائده در سوره که خانه خدا است و رخصه و عجب بر سر برده و محرم خانه او  
 بودند چهره بعضی بیرون و بعضی با ماد الحضریت بودند و احکام کتاب خدا را تغییر دادند و وصایا  
 رسول الله صلی الله علیه و آله را در روز خود و هفتم زبور صیغ می دادند و این سخن را به عاقل و عاقل سو نمود  
 و صدق می شناسد مخوف کیس او می آید و ابرها در روز او خواهد بود و ماصد این فتواتراست که  
 پیوسته ای در بالای سر حضرت رسول بود و حیرت الهی به همین علامت الحضریت تراست اخذ  
 مؤید این مطلب آنچیز در روز صد و بیست و یکست که میفرمایند بوما هشتاد و یک و یکا و پاسب و  
 لایله ایچ افنام در روز و ماه در شب بقرآن خوانند سو فرماید و نیز در الجملة اشاره با حضرت است  
 آنچیز در روز صد و بیست است که میفرمایند آنچیز ترجمه آن نیست که پیغمبر موعود میفرماید و ای پیغمبر  
 من که بطول آنجا می رسد و آن شام با آنکه در درختستان هستند با آنچیز که در روز صد و بیست و هفتم

با خدا می نمودند

میفرمایند که این کتاب را بخوان و لا تولاخ اشتغاک کف یوریا بیکت اینجا با کت استیلم زیم ساو  
تسوکا کتا تا اینکه میگوید و ربانیم لبنا کتا شالوم این فقرات مطابقت با احوال امیر المومنین علیه السلام  
یعنی هر کت دست خود را خواهی خورد و وزن تو مثل درختان کور میوه دهنت آرد کج خانه تو  
و فرزندان تو نوچه ها درخت زیتونند در دور سفره خواهی دید فرزندان فرزندان خود را  
کنند و اسلام و تا اینجا بعضی از معنی های تفسیر نموده اند و در کتب زبور که حقیر دیدیم بعضی از  
لفظ شالوم نوشته بود علی اسرائیل و معنی چنین خواهد بود که خواهی دید فرزندان فرزندان خود را  
که اسلام را بر بنی اسرائیل ظاهر کنند و الله سبحانه و تعالی فرزندان و بنو چید درخت زیتون را  
تو کیت بر مطالب جدید احادیث شجره زیتون که در لایه مبارکه نور است و زیتون را حضرت فاطمه  
سلام الله علیها تفسیر نموده اند و نیز میفرماید و میفرمودیم زبور حضرت را در آن است که میفرماید  
لما راقشیم بویتم اول اوجیم همعور بق بیت بصوی ملح ارض و وزیم نوسدی باحتل  
ادونای و عل مشیو شقات موس و تموشلیخا من مشوا عو و تموشلیخا من مشوا عو و تموشلیخا من مشوا عو  
عزیز و شیدند و اجماع کردند و خیالها بوج کردند و پادشاهان زمین و سر کرده های آن با هم  
اتفاق نمودند و مشورت کردند و بجهت دشمنی صاحب تعیین کرده شد از جانب ایدین که گفتند  
باید احکام ایشان را ناهه کنیم و دین ایشان را از خود دور نماییم تا آنکه بعد از فقرات دیگر میفرماید  
می می و تا تو کنیم کلا بیا و احوال کتا اضر ارض تر و عن بریدل کیملی یوسر شغیر یعنی طلب از  
و من بقو خوام دادهم امتها داد و در تصرف تو هم از آنها زمین خواهد بود پس ایشان را بگو باین یعنی  
شمشیر حکومت خواهی کرد و از قتل ظروف کوزه کری هر ایشان را خواهی شکست و بعد از این فقراتی  
می گوید پس میگوید این خبر را بشنید بنابر دشمنی تو از راه حق گمراه شدند و دوباره تو حیلها بکار  
برند و اجماعها بخیا کردند و صدق این فقرات بر پیغمبر از طرف الهی و تعیین کرده شده از جانب او که  
وصی او باشد در نهایت وضوح است بلیست در هر روز صد و نام زبور است که میفرماید این خبر را  
ایست که پیشوای دیگر باید که اولاد هر و ن باشد و نمی تواند مثل این مکر پیغمبر از طرف الهی و حق و بگو  
و نصایح عسی و قاتل از اولاد هر و ن دانست بلیست دیگر این خبر در کتاب صغیاء پیغمبر مذکور است  
و از پیغمبر است زلال و در که در او خبر بیت المقدس را و معشوش و در رسیده اول انکاب مذکور است فقراتی که

ابتدا انرا اینست که تا روز بوم ادنای هکاد و لقا و او مه و ما و بعضی نیز یک عدد و زخا و اند  
 پنج خواهد بود و دلیر مضطرب خواهد شد و راز و دنگش و پیدایشان حوال و کرد نابد و صدای  
 عظیم خواهد بود و در شهر رگها معهود و نگاره ها بلند و مردم چون نابینا یا ن راه خواهند  
 رفت جهنم عصیان خدا و رنج می شود خورایشان در زمین و بختها ایشان مثل سر کین را پالم  
 خواهد شد و فقر و طلالی آنها ایشان را خلاص نخواهد و در سیما ن سیم انکاب فقره مذکور است  
 که خلاصه ترجمه آن اینست که کجی جمع کردن هر قومها بر شریعت خود هر پادشاهان از طرف  
 کم بر یختن عصب خود برایشان و کسر ختم من بسوزاند هر را و بعد از آن فقره میفرماید که انرا  
 هفتخ ال عیم سافرو و القرة کولام سیم ادنای لعاید و سیم احاد یعنی انوقت بر هر یک وافر  
 بقومها السنا کبر برای خواندن جمله ایشان بنام خدا و عباد کردن ایشان بیک و شریعت  
 انچه در سیما ن دویم کتاب ملاخی پیغمبر است چه در اینجا قبل ازین فقره که بخت ادنای کلاشتر  
 اشیر عینا عز و عزه را هاله یعقوب و مکیش مخاه لادنای صبا و ث فقره میفرماید  
 که هر چه اثر اینست که ای بنی اسرائیل شما گمراه شدید و از راه راست بیرون افتادید و گمراه  
 بسیار یاد و شریعت و نهاده کردید شرط لاریا و من قرار دادم انکه شما را خوار و مذلت داشته  
 بجمع طوائف زیرا که شما انکامید و طریق را میجویم میپوشید و اجزاء مشرعی من و بعضی را  
 بر بعضی ترجیح می دهید بلیت سیم لای در سیما ن سیم کتاب ملاخی است که میفرماید که من هستم  
 با بوعرکت و و هایوکل ردیم و خل عو ثا شعا یعنی رفاه خواهد آمد چون تو ذاتش کوخ نا  
 و جمیع منکران و مستمکاران مثل ذره خواهد بود پس میفرماید و در این زمان ایشان خواهند گشت  
 بنحویکه نخواهند ماند از ایشان ریشه و رکه و طلوع خواهد نمود بشما که از من مترسید اما علما  
 و شفا در زیر بال او خواهد بود پس بعد از حیدر کلمه میفرماید هین انوخی شولخ لانم ات الیاهنا  
 وی لیکز بویوم هکاد و ل و هتور یعنی در روز عظیم حوا هم فرستاد الیما را تحفی نمائید که خل  
 مطلب ازین کلام فرستادن الیما است چه و ادا و علی بن ابی طالب علیه السلام است چنانچه در  
 احادیث تصریح شده و الیما یعنی علیا است و هینا الیما است که جمیع امتها را انتظار او بود و ماند  
 چنانچه از انجیل یوحنا مذکور است که چون می آمدی و علماءی خود را تو را و فرستادند که آیا تو الیما



از من ایلیا بیستم و در همان مجلس که عیسی فرمود این امین را ایلیا خواهد آمد و خداوند را تو می بینی  
 آمده بود و آنچه بعضی دیگر می گویند که مراد الیاس است نیز غلط است چه الیاس قریب بر ملا آمد  
 آمده بود و ملائحه در قریب زبان حضرت عیسی پس قریبها بوده است که الیاس آمده بود و سبک  
 بیست و چهارم از درسیان مسمی کتاب عاموس پیغمبر مذکور است در آنجا میفرماید که لا تعیسر  
 ادنای را با یکی از شما که اسد و آل عباد او دنیا را بخرید و می کنید خدا چهره را که آنیکه اشتکال می کند  
 متر از برای بندگان خود بعد از آن میفرماید این فرجه را بر ایشان نیست که من قرار داده ام از ایشان  
 ایضا اسرائیل هویر و ذلت را می بیند طایفه بنی اسرائیل که دیگر بر غیر خدا واره شوند از زمین  
 و دیگر بر پا دارند بناشد از برای ایشان بیست و پنجم از پیغمبران مسمی کتاب عاموس است  
 میفرماید هیلا خورشید است ایام مجد اب سبلی این فرمود و همیشه عادی و عیسی و طرف انلو همی کنی  
 قول می گویند تو سبلی اسم کاخ خدا یعنی ایله هر دو همراه در آنوقت این معنی است که خداوند فرماید  
 مجاورند می تواند بود شیر و میدان صدا که گشت به آنکه فرخ نماید و شبیه پدر خانه خود صدا کند  
 و چیزی بدست می آورد تا اینکه بعد از چند نمره دیگر می گویند فرار خواهد نمود و کیست که ترسان  
 نشود و طاهر نیست که همراه می آیند خن و علی صلوات الله علیهم باشد و شیر شاه بجای  
 باشد که اسم او حارث و بنیاد و غرض فرست بیست و ششم از پیغمبران مسمی کتاب عاموس است  
 که میفرماید و عیسی ادنای و یهو مرکوب حارون و بائع عل و لوح است پس بار و ص و قور و یه که  
 عدا حارون بعد و یا فخر لقص و لا حاراب ام بیت مهم حاکم تو کی تو یابو و لا یاعز هین  
 عوفه که لایه شرانقش و صدیق یا صونا تو یحیی دینه بنویس و حی را واضح بنویس بر لب های این  
 جهت که اسان باشد بر قاری خواندن آن که سچری بوعده هست که کنگو کند از انجام و در روغ  
 نکوید اگر در کند امیدوار باشی آمدن او که البته آمد بیست و هفتم از پیغمبران مسمی کتاب عاموس است  
 باشد حارث و او و ص و صلح محبت را عیان آوردن باورند که کند بیست و هشتم از پیغمبران مسمی کتاب عاموس است که  
 درسیان مسمی کتاب حقیقت و آن بیست که میفرماید الوه حی یثمان باو و و قادنش مهر را و از آن  
 کیسا شایم هدرایت هیلا تو ماها ارض یعنی رحمت خدا بر پیغمبر معصوم از جلال و جلال و خواهد آمد و

حاضر آنکوه پاران همیشه خواهد بود و خواهد بود و شما را نشاندا شما را نشاندا شما را نشاندا  
 کرده و زمین را در جانب جنوب بودن مکه معظمه نسبت به بیت المقدس که مکان نزول وحی  
 بر حق و هست ظاهر است و بعد از این پانچواست که ترجمه آن اینست که از قبیل یوز است و حتما  
 در دست راست و پنهان خواهد بود بیخ است او در پیشانی پیش او را خواهد رفت پس نظر  
 چند عیفر نماید و آنجا یا حلیوهاریم در زم میثم عا و در مسمس یا رخ حامد زو و لا و  
 حصصا ایمن و کونو برق حسی از غم تصعدا رخص یاف دادوش کوئم یا صا یا الیتم  
 عینات مشی امل حصتاد و ش میسیت را شاخ عاروت یسود عد سوار صلا فیخ جوزن و  
 برینید که کوهها ترساک شوند و دریاچه خشک شود و آفتاب و ما اطاعت کنند و بیورش و  
 تو و روشنی نره تو براه خواهند رفت و ختم تو زمین را با مال خواهند کرد و بیرون از محلا  
 امت همراه وصی خود و یکشی سر کرده خانه ستمکار را و خالی کرده بشما از زمین تا بالا و  
 لعن کرده بنا جای او ترسیدن کوهها یا مراد یاد شما است هم چنانچه گفته اند بعضی با اهل  
 کوهها بلیت و شکر ایخ و سیمان چهارم از کتاب ذکر یا علیه السلام است که میفرماید او را و  
 هزیم هامل علی بیم هسور او علی هملو و یو صرا لشن بن هیصهارها حو مدیم عل ما دن  
 کلها ارض فیخ حضرت فخر کرامت در عرش تو که دید و در و طرفان و در و سمع و در و شن دید  
 جبرئیل رسید که این و یور و دوزیون چیت جبرئیل علیه السلام گفت آنها را و فرزند الی اند که  
 ارا الی داماد و الجبال طاعت کل روی زمین است در خدمت و استاده خدمت کند و بعد از آن  
 میفرماید ایخ ترجمه آن اینست که ذکر یا علیه السلام که کوهها را دید پر از مسکینان جبرئیل رسید که  
 این چیت گفت این کلبه است که ظاهر خواهند شد در تمام روی زمین بجهت آنکه دیوانه درنگ  
 چنانچه اینجا نوشته شود و دیوان هر کسی که دروغ بخورد موافقان نبود و خدا انکار بر اینجانه  
 هر روز که هر کسی که دروغ بخورد خواهد فرستاد و ظهور را بیفترقات در مطلب اثبات  
 بقوت جبرئیل که او را ند و سمع و حقیقت قان که حاکم میان دزدان و دروغگو نایست و اعلم بتم  
 بان میخورند مانند روز و شب است بله در نسخ کتاب ذکر یا علیه السلام که حیرت دیدم لفظ الی را ساقط کرده  
 بود و همین لفظ حصصا را چنانچه نوشته شد حصصا بمعنی داماد است پس معنی آن میشود که گفت

این دو فرزند داماد واجب اطاعت کل دی میز است بنا بر این هم کفایت کند چه حسین علیهما السلام  
دو فرزند داماد محمل ز عبد الله صلی الله علیه و آله هستند بلیست که آنچند در میان سیم از  
کتاب ذکر تابع است که میفرماید که هفتی مویات عبدی جمع یعنی من خواهم فرستاده  
خود را که از سمت مشرق ظاهر شود و در میان ششم میفرماید هین اش صخ سمو او می بخشد  
و اصحاب ای بابات هینک ادونای یعنی همانند مشرق من اسم او مشرق باشد و در زین و نا  
او بیتا لله بنا کنا شسته شود سی امر یا سوخته است که در میان هم کتاب ذکر تابع است و آن نیست که  
یکی مؤدیت سپون هار یعنی بت پور شلم هینه ملک یا و لاخ صدیق و نو شاع هو عاوی -  
روح عل جود و پختن و عجب و فرام و سوس و رو شلم و هجرا فاشست می ناماد -  
پیشا لوم لکوشم او ماشلومی بام عذاب امچی ناها رعدا صی ارض یعنی شاد باش ایویا اسلام  
و خوشحالی کن ایویا بیت المقدس که انیک می یاد پادشاه توانا تو را استکو و شفاعت کنند  
گاهکاران فقیر و سوار شود بر الاغ و بلیست کنند سوار بر ازمیان بهود و لشکر را از بیت  
المقدس و بشکند کان جنک و ظاهر کند اسلام را در میان عجمان و برسد حکم او را اندر باها و بد  
بدریاها و رودخانهها تا انتهای زمین و معنی این فقرات بنوع مذکور بخوبیست که موافق با معنی  
الفاظ آنها است و یکی از علمای نصاک و دیگری از یهود اینها را تفسیر کرده اند آنچنین فی الجمله  
مخالفه دارد با آنچه ما تفسیر کرده ایم و اندر تفسیر نیز نام اندک اختلاف دارند و لیکن هیچ یک معتبر  
با استدلال ما نیستند اما مفسر رضی عنی چنین تفسیر کرده که یعنی خرم باش ای دختر اسلام و  
خوشحالی کن ای دختر بیت المقدس همان که پادشاه تو باید بگوید که معصوم و شفاعت کنند باشد و  
فقیر خواهد بود و الاغ سوار شود و بلیست کند لشکر را از افرام یعنی از سبط بهود و بر طرف  
خواهد کرد اسب و خواهد شکست کان جنک را و جز زمان عدالت العجمان بدهد اینجا  
او اندر یا و زهر رودخانهها تا انتهای زمین خواهد بود و اما مفسر یهود چنین تفسیر کرده که شای  
باش ای طایفه و جماعت بیت المقدس و خوشحالی کن ای جماعت اسلامیان که پادشاه تو باید بگوید  
استکو و فرج دهند باشد تا آخر مگر اینکه مجای جز زمان عدالت العجمان بدهد گفته و بار کند اسلام را

از برای هر که و همه او بنا بر به نفس صراحت آنها در مطلق واضح است و این ظاهر است و بر بعضی از آنها  
 وضوح دارد و چنانچه فرمود که در کتاب لغت حربه شفاعت گاه کاران افترا با عطا فرمود و کسوف  
 بعضی از کلامی که دیگر و ایستاده است که در سیما چهل و هشتم کتاب از سیما که از خبر میدهد که  
 کی در پنج اند و ای الوهیم صواب و وقت بار صاف و زلال و بفریاد یعنی پنج و قرانی کرده میشود  
 شخصی از برای حکایت عالمین در زمین مثال دردم بفرزات و انطباق این بر حضرت ابی عبد  
 الحسین علیه السلام فرزند پیغمبر اخرا از تهران و واضحست و مدح و وصفان بقرآن خدا مستلزم  
 حقیقت پیغمبر است چنانچه واضح و ظاهر است سی و هفتم و سی و هشتم کتاب از سیما  
 ارمیا است که میفرماید هابلیتی حقوق محل عی قنیت نام کل شیوم هسنی عه عمر و دیم هر  
 لغا و بقرن الحاساس شبی هفتمی با از پیغمبر شام منجم که قوم خود و استهزا و هر امروز  
 پر کرد و هر کسی که در انداختن اهل و کواصیر میخواند و میگویند و شکستند از سنگ دندان او غلط  
 نیندند و هر که را که کلامی است که ارمیا از زبان پیغمبر و عود و خبر میدهد و انطباقش بر پیغمبر  
 واضحست سی و نهم فقره است که در صحیفه همان بنیاس است که از ان بنیوت هیلد  
 تعبیر کنند و در ان نصیح بنام نای و اسم کواح و سایر اوصاف ان بنیوت شده و اینجاست که  
 صاحب کتاب بحضور الشهود که از اعراض علماء یهود و بقدر وسیع و طاف حید و اخلا کتاب  
 من کور عوده چنان کرده که کسی خبر از ان نداشته باشد و لیکن نظر باینکه حق باید ظاهر شود  
 شواستند و در حضور الشهود میگوید که خبر از ان در دار العباد بنظر والد حقیر که اعلم از جمیع  
 طایفه خود بود رسید و چون اکثر فقرات ان صعوبت تمام و ابهام بسیار دارد و در مقابل ان اهل  
 که بسیار بر التفسیر کرده و بعضی در پیده ابهام مانده و میگویند که فقیر در ان اهل اهل بسیار  
 کردم بعضی دیگر از فقرات ان فهمیده مؤلف گویند که با وجود این صاحب بحضور الشهود بسیاری  
 از فقرات گفته ابهام دارد و متعرض ان اهل و بیان انها شده و حقیقت در حین التایف ان کتاب در  
 حد تخصص و تحصیل انصاف بر آمد و در کتابخانه ملا موشه میوه که در این عصر در راه بوده  
 در پای استهزار و در حج آن بود انرا یاد نم و با اتفاق جمعی از یهود کتب معتبره لغیر عمر را جمع کرده  
 نموده و ان فقرات نامشده را که بعضی از فقرات دیگر ان محل شد و بعضی دیگر در ان اهل و انرا

دانیله و بنبره اسلام  
 مشرف شده که میگوید علماء  
 یهود

و اینچنین ناما مانده الحاق تفسیر شده در اینجا ذکر میشود و فقرات اینست که در جواب این تفسیر که بیدار  
امتا امتا خضر عری بریان عاید اهدا نماید این تفسیر بیا مید طایفه و کرمی که از  
جا بکنند و حرکت دهند بر میرایفه تمام خلق را کرده شود خرابیها ما می رسد خوا و شوها  
با ساخته شود دین نازده بدست بیکیز از جا بکنند تمام خلق اشاره است به بعثت بر تمام خلق  
چه این بعثت مخصوص بهیرواست و پیش از آن بیکیز بر تمام خلق معبوث باشد مرئوس  
نشده بود و کرده شد خرابیها اگر معنی عاید اهدا نماید است بنا بر تفسیر حضرت الشهدا اشاره  
چیز نیست که در اسلام واقع شد چه ممالک بسیار بدست ایشان منقوض و خراب شد و کایا  
بنی قریطه و بنی النصر و بنی قعقاع و برانند و طائفتها پادشاهان عجم و روم سرنگون شدند  
اقتضائها و بتجانیها و عباد و تحوانها طوایف پراکنده شد و بنا بر تفسیر خوا و شو که از بعضی  
علماء بهود نقل شده مراد دفع قتر و جدال خواهد بود که در جاهلیت بوده و هر طایفه را هم نزاع  
و هر گروهی را با یکدیگر جدال بود و بظهور اسلام برطرف نشد و بنا بر تفسیر ساختن دین نازده که بعضی  
از علماء بهود اینولا یا تفسیر نمود مطلب با سختی پذیر کتر اشاره محضرت است چه آنحضرت از اولاد  
اسماعیل و اولاد ابراهیم کثره بود که محضرت ابراهیم داد تعالایا دشتا و جردین کتر شایبارین  
حاشا و همین قیاس یعنی از غیر کثره دنیا را فرافوش بکند یا بکند و خواب کند و حرکت دهد طاعت خود  
دور کند و جای از آنرا سست کند و بشکند و خوا و کند و ظهور اینهمه مراد است آنحضرت و اصحاب  
و بعد از آن فقرات چند است که در معنی ابهام است و معنی محصلی بدست نمی آید و ظاهر اینست که  
بعضی از آنها اخبار از آوردن قیل مجبته شخر بختان کعبه و عدم اقبال قیل بان و اخبار از بر و نق  
ماندن خان کعبه و بامیر بودن از چندین تا آمدن آن پیر کثرت باشد بعد میگوید محمد کایا انا  
یا اید بیطع هوا و یهیه کلیدیا یعنی آن پیر کثرت که محمد برزک صاحب اقتدا چوب خواش کرده  
شده که فرو نشانده بوده زانو باشد کل و جمل را و چوب کایا از خوب و صالح است چنین کایا در  
عبری متعارفست چنانچه در تورو میر منگو و راست که وقتی موسی عا جاسوسان بکغان میفرستاد  
سفارش کرد که بر بیدار در از همین چوب هست نامه و علمای یهود گفته اند یعنی بر بیدار در از همین  
صالحی هست این و فرو نشانده بوده کایا از رخ ادیان و رسوم یا اطعاف نایه فتیه و جدال و طرد بودن

کل و جمله را بعثت بحکم است می تواند کلیه از نافع و اکلیل باشد یعنی و بوده باشد اکلیل و نافع اینها  
 یا صاحب اکلیل نبوت و نافع کرامت و صفوت نهاده اکثر اوقات قصر مضامین قضا  
 و هو احسن طینا و ملاها یعنی روشن کند چون برسد نشان قیامت برسد کشته جنت بالا  
 و باشد طینا یعنی از سفال کل پر و زامه و نشان قیامت رسیدن اشاره مبرتر خاتمیت است  
 و میشود اشاره بخبر دادن انحضرت از تفصیل نشان قیامت باشد بود ناظمین اشاره بانست که  
 ملکوت پیچ که حضرت دانیال از آن محب طین یعنی سفال کل تعبیر کرده ملکوت مختصرا باشد یا مراد  
 است که از عرب باشد چه عرب را در عباد دانیال سفال کل تعبیر کرده است مگر یونانیان  
 و از یونانیان که اتفاقا نقش بر پا یعنی حکم کند سخن را و مدح و تشیخا را و برود برود و برود از این جا  
 امیر و حکم کردن سخن اشاره بانست که معجزه محض هم سخن باشد و سخن را بجای رساند که اسرار  
 آن حکم باشد و از فهم نرزد و حکم کردن مدح و تسبیح حکم کردن بنیاد عبادت و نمازها است و  
 مراد از رفتن و بریدن گویا غلبه او در جنگها باشد و مراد از بیرون آمدن از امیر گویا کشتن  
 سر دادن است چنانکه باینکه انحضرت آمدند و می تواند معنی این باشد که برود از دنیا و برود  
 از اینجا و از رفتن و از جان امیری که او نصب کرده و امیر نامیده که حضرت امیر می باشد بیرون آمدن  
 ضعیف شود و امارات او عصب شود و خانه نشین شود عفا غر و اناقل عمر او باطل شود و او  
 سلطت شمیاء و کزلی یعنی پوستان سخن را و باطل کند سلطت شود اسم آنرا و بگذرد پوستان  
 و برانداختن پیحق اشاره بود ملت است ملت هم سر علیه را بر طرف کردن نایب قتل و طارت  
 نالخواشیه که در زمان جاهلیت بوده و مسلط شدن با ایمان کایم از معراج انحضرت خراج  
 هوا ایمان که در کد و انت قولا و عوا کلمه انبوا یعنی و از سفال باشد که عربیت برز که کند پیران  
 بت پرستان را است نشان قولا و وجه را و در شادیت برز که کرد و از کادبت پرستان ظاهر است  
 چه حضرت پیغمبر بعد از آن که پیران ایشانرا کشت و ایشانرا ایمان آوردند و در اعزالت عالیه  
 رسانید و نشان قولا و بود اشاره است باختر شعاید و کتاب خود ذکر کرده است چنانکه گذشت  
 و نه الحقیقه چون این فقره صم شود با و چون را بیاخته ضمن اسم است از برای طالب حق کافی  
 و احتیاجی بجز دیگر ندارد و بعد از آن قصر دیگر میفایند که چیز دیگر معنی محصلی داشته باشد بدست نمایند

پس میگوید نماز و تلاوت را یک رید امتداد و بصح کد بر بعضی لشکر اولین مثل شیر کشیده شود بعد از آن حرکت  
 دهد و سبز شود و خرابه میتواند شد مراد از لشکر اولین لشکر اول حضرت باشد و لشکر اول و مثل  
 شیر بجای کشیده شد گویا کاین شکست بخوردن حضرت باشد در هیچ جنگی و نه فقر و طاهر  
 و میتواند شد انبقره و حضرت فاطمه از آن شاه زمان ظهور حضرت صاحب عالم السلام باشد و مراد  
 از لشکر اول این گفته باشند که زنده شده باشند را صاحب پیغمبر و شهدا درخت او روزه و اقصا  
 و رام لویش تا کام لوش کتک محبت شفا فاه ایم خید شفا فاه یعنی بلند شود انجیل و بپوشد  
 ناج ایس و سمنی باشد چون برف و نیست که غلطها را و از پیش او نیکو ای اید نضاق و واضح  
 و سبیل کتاب دلیری لایح است و پاشا و امیری شغتا و اولادها و اودا و اودا و اودا و اودا  
 ایا یا و علی و ح دا حیا یعنی بازگرداند مرده در ساعت نیک زمین مقدس بر حجت نیکو و  
 بر گردن توبه و رحم کند پدر بخوبی فرزندان مرده باز گردانیدن مرده میتواند شد اشاره با حیات الهی  
 که در معجزات المختصر منقولست باشد و میتواند شد گایا از احیاء نفوس و قلوب میر باشد و  
 مراد از یکشت توبه باز شدن در توبه باشد و رحم کردن پدر گایا از ذوق و مهر و المختصر و مبد  
 بامت خود و اگر خبر از زمان ظهور حضرت صاحب باشد تطبیق اظهار خواهد کرد آخر که راجب  
 باشد یعنی که این نقلها شود حتی مشاء و مقبول کثوعا و ایرب نز و اشانت و عیال کل رعا  
 یعنی بیاید ساعت که پایدار شود فرج و بسایا شود و نبوت و پیر کند و پیر کند جمله زمین و و میتوان  
 شد ایضاً خبر از زمان بعثت آنحضرت باشد و پایدار شدن فرج اشاره با استمرار دین و استمرار  
 خاتمیت باشد و بسیار شد نبوت شاه بکثرت زوال جبرئیل و ملائکه بر زمین و بتدیج فرود  
 آمدن و احکام آن پاکثرت و وفور الهامات و کرامات و علوم ائمه و اوصیاء آنحضرت و پیر کردن  
 جمله زمین بغشا و بر کل یا انتشار صیت نبوت و دین و بتمام زمین باشد و میتواند شد خبر از زمان  
 ظهور حضرت مهدی علیه السلام باشد و مراد از کثرت نبوت در آن زمین رجعت انبیاء است و کثرت  
 تقارن و ثواب کبورا و کثرت و لبرایفه بسیار شود شرافت بسیار شود خبر و خیریه شوند  
 اسیران یا کشته شوند بکشتگان مقصود از انبقرت واضح و تطبیق آنها بر مرده و احتمال ظاهر است  
 شیتا شیتا و مشتات اما فاه و معنا عقیقا و دبیقا اشتقاقا یعنی شش را ز و دندان شش را ز و دندان



بدشوار افتد بعد از دشوار و چسپندگان بر حسب بخت و عصا مترسا و ناسا و ناسا و ناسا  
 یعنی بختند و بعد از افتد و کند شود و خورد شود و قصصا مترسا و ناسا و ناسا و ناسا  
 و فانتیا یعنی مخنجران فنا برین شود بر کار و رودخانه و صخره مثل امتحان کرده شده و شکسته  
 شده و گرفتار میشود در زفاف صیوعا و قصصا السرقا و بوزع و مبر و عابد و عا و عا و عا و عا  
 یعنی خیمهای و کیکر که جای فرزند زاده کانت سوخته شود و اشکار و شون و خویشتان معروفه که  
 بنابر و دیده ظاهر است که هر انیفات خبر از واقعه کرد یا باشد و مراد از شش نفر بر کزده شده  
 یا شش نفر از اولاد امیر المومنین علیه السلام که در اینجا شهید شدند و چسپندگان نتمه اصحاب  
 باشند و سر از خنجر برین حضرت سیدالکشمه نام و در زفاف گرفته قاسم بن الحسن است  
 نتمه ظاهر است و میتواند شد شش از زعفران شش نفر از زعفران که از زوی خلافت شد  
 که حضرت امیر المومنین و امام حسن و امام حسین و امام رضا و حسین بن شهید و نفع و زید بن علی  
 و الله اعلم و نتمه فقرات این یکی تا حال خبری از آن معلوم حقیقت شده و وقت انقضا زاده از آن  
 نتبع از آن نمیکرد امید هست که بعد از این انشاء الله تعالی کرده شود سی و پنج ساله از دنیا  
 دویم کتاب حکای پیغمبر است که او را ظاهر ادراغ و رنگینان بازی تعبیر میکنند و آن نیست که  
 فرماید که او امرای سبب علاحت معطی وانی و عرش ات هشتم و ات هاد و ات هیا  
 و ات هجرات و هر عشی ات کمال حکومیم املات هبیت هر کبک که امراد و ن و ن و ن  
 اکا و اول پیغمبر که وز هبیت هر هارن مین هر اش امراد و ن سبب و هبیت کسین  
 حلیت و هبیت حرب حلیت حکومت حکومیم یعنی سهل مانده است که من بحر کثا و دم انما نوا  
 زمین را و دریاها و اطراف عالم را و تعبیر کنم از او پایا نکسی که در انتظار او باشند و بر  
 سازد بجانها را از خوبیها و خوبیهای خانم آخرین بزار خانه او که است و من هر کون خواهم جنگ  
 در ان زمان نخلهای پادشاهان و جبروت پادشاهی عجم را خواهم شکست سی و پنج ساله از دنیا  
 هفتم کتاب میخا می باشد فقراتی چند میباشد که استخوانها اینست ال نامن برع ال تلج بال  
 هشیوت هق شمریم بلخی خدا میفرماید دو سب ملار از که در ظاهر و سبب نماید و اینها  
 مکن بران سر را که بر او راست و از آن زن که در بغل تو میخوابد و دهن خود را نکند که چه در شمن پیغمبر

اینه عیال و زن و باشند بعد از فقراتی قیفه نماید که هر چه اینها نیستند از زبان پیغمبر می گویند که من  
بجایگاه منبکم و خدا من بفرماید من خواهد رسید این من که دشمن من خوشحال باشد از  
افزادن من بر خواهم خواست بعد از آنکه در نالو یک نشینم و صاحب روستی ها است در انخل  
خواهد دید زن من که دشمن منست و بشیال شمرده خواهد شد جهت آنکه در دل خود گفت  
که خدای تو کجا است و چشم من برین خواهد افتاد در کوچه ها و در نالو تو خواهم دید و با ما شو  
مثل کل سه و ششم فقرت است که در فضل دوم کتاب یونل پیغمبر که از پیغمبران بنی اسرائیل است  
مذکور است و اول آن نیست و هاجی مهر قاش از مرکز و کل لرسوها رص کیا یوم ادفنی  
با بقار و یوم خوشخ لو و ملا یوم عا لا و عرافل یعنی صلا بلند کن در کوه مقدس و برسانید  
بکل زمین که روز صاحب این و زن دیکشد و زناریک و یزوی خلاصه معنی سایر فقرات آنکه  
در آن فقرات بسیل و شجاعان که امتی از اول مثل ایشان نیامده و بعد از آن نیز نخواهد بود  
کوهها این خواهد شد در پیش از آنش سوزان و در عقبان شعله افروزان خواهد بود و  
زمین در نالو تو چون ناغ با صفا و ماندا سنا میر و نلد بر ابران امتهاد در عا خواهد بود تا  
آنکه در آخر میگوید که آن نور خدا و از خواهد داد پیشا پیش لشکر خود را اگر لشکر او بشیال است  
و بشیال شجاع و طاعت کنند صاحب خود و طباق بشیال وی از اینها بر پیغمبر اجر الزمان هم  
و لشکران و بیرون آمدن از کوهستان مکه و پنهان شدن آنها بر کوهها و اطراف عالم ظاهر است  
و معقما آنچه در فضل اول کتاب ناخوست که از پیغمبران بنی اسرائیل است که اخلا ان پیغمبر عود  
میدهد و فقره اول آن نیست که عریام و پیش هو و خل هتا رود و هر بیت و ملل بعد از این  
خواهد نمود و کوهها را بجزکت خواهد آورد و رفین طمتر نزل میسازد و دشمنان او بتاریک کرفت  
میشوند سی و هشتم آنچه در کتاب خرقیل که از ابریهودان خرقیل و فرنگیان نکال و از نکال خوانند که  
فقره اول آن نیست و اسی پی او نام لقو علی احاد ما ارض بهما اسرائیل او علی احاد بهیة لحوام یعنی  
که من اهل اسلام را جمع خواهم نمود و از هر جا که پراکنده شده باشند بر من ایشان خواهم آورد و نیک  
پاده شاه فرمان فرمای همه ایشان خواهد بود و دیگر ایشان محکوم حکم دوشا خواهند شد  
و خود را بسبب بت پرستی و کارهای نشت منکوب خواهند ساخت و من ایشان را از اینها پاک خواهم ساخت

و من هذا ايشانم و بنده من داود پادشاه ايشان خواهند بود و چو با منفرد میشو و در همگی ایشان و در حقیقت  
 من راه خواهند رفت و حکمهای مرا محافظت خواهند نمود سی و نه ساله آنچه در فضل چهارم  
 کتاب خبر میگوید راست که چون خاتم الانبیاء صریحاً باید هر یک را داشتند چه که آنچه در فضل پنجم  
 کتاب دانیال مذکور است و از این است و بدینش ها که مثل اسرار اثبتی لحاد و ن عصا اوله  
 صدق عو له و حکومت خاد و ن و غای و لیم شبح و قد شتر اشیم و قدح و قدس کل ائین موعی و اوله  
 له شیب و لیتش پرورش علم ماشع مافیل یغی جبرئیل حضرت دانیال خبر داد که بعد از چند سال  
 پیغمبر پیغمبر خواهد شد و مرتبه دیگر اسلام بنا گذاشته خواهد شد و در سر شاهید  
 خواهد شد و از امت ادبیت هر که منکر او باشد جعل دیگر آنچه در فضل دهم کتاب دانیال  
 از خواب چشم که بخالتصر دین بود و بتبیین آن پنج دولت که از آن بیچ ملکوت تعبیر کنند که  
 سه ملکوت آن با لاتفاق ملکوت بخالتصر و جوس و اسکندر و دوازده و در د و ملکوت  
 دیگر در میان طوایف خلافت و آنچه در فضل هفتم کتاب دانیال است از خواب چهار حیوان که خود  
 دانیال در سال اول پادشاه بشخصی دید و آنچه در فضل هشتم کتاب دانیال است عوج و برود  
 سال سیم پادشاه بشخصی و آنچه در فضل نهم کتاب دانیال است و فقط هر هفتا هفت چهره را با  
 اشارات قویه است بظهور و پیغمبر از قرآن و هم چنین و کتاب شینتعالی و بلکه بتصریح  
 بظهور و انحضرت و مخفی نماید که جماعت یهود بعضی از آنچه را که مذکور شد جعل و قیاح که  
 منتظر او هستند و کنند بواسطه ذکر ماشع در بعضی از فقرات کتب ایشان و نصایح آنچه را در  
 خصوص ماشع رسیدن حان بر عیسی میکنند چه ماشع بمعنی مسیح است و مسیح اسم عیسی است  
 برایشان و داد است با وجود اینکه حل بر یکبار بر ماشع منتظر میبود یا بر عیسی بن مریم ممکن نیست  
 آنچه را هم که مخصوص لفظ ماشع رسیدن باشد دلالت بر مطلوب هیچ یک ندارد چه چنانکه  
 بعضی از متبعین کلام عبری تصریح کرده که ماشع اسم کسی مخصوص نیست که بزرگ صاحب  
 ماشع می گویند چنانچه در تورات در یاراش و پیتر و کلا و سفر سیم تورات است برای او و لا در  
 در د و سرایه گفته است که من همیشه کوهن اسم او را در حضرت هر دشت یعنی آنکوهن در  
 در روز صدمه یار زبور داود و خدا میفرمادست نکند از بدین عیسی من و یا پیغمبر من را نکند و در

مهر و هشتاد و هفت میفرماید که من پیدا کرده ام داود بنده خود را و داود بن من مفلس خود مسخر نمود  
و در فضل او کتاب پادشاهان در دیدن نقل طالوت میفرماید در ابرخان حضرت دارد از الحوا  
پرسید تو مردم کجاء جواب داد که من در غریبم حضرت با و دعاء فرمود چرا نیندیشیدی  
در آن کردی و کشتی میسر خدا را چهل و نهم اینچه در فضل بیست و چهارم انجیل اعتی است  
که میگوید و اشما قویک سیر ما را اگر ادر سیر ما را کیار ما س فار قلیط ابواما استونز و تین  
بوا نیوسان اس با با لے صک بوی حاج هائے صک بویا لا صیصک کا غا که ها و ا و اما  
ایحی اسواس یغ از برای انخواطرحی اید و برای شما سغیر یک فار قلیط نام دارد و والها و خلقها  
و جانانشان بعد از او دانا و پیشتر نام باشند از انها هلاک شوید و محیره افتید و در کشیده شد  
و از انها بگریزید شهر بشهر را قبول دین را نکنید و اعتقاد دارید که کیست خدا چهل و نهم اینچه  
در فضل شان زده انجیل بوجنا است که عیسی میفرماید اینچه ترجمان اینست که مصلحت شما از است  
که من بروم زیرا که اگر من بروم فار قلیط نخواهد آمد در وقتیکه او بدنبال یاید انرا م خواهد کرد  
دینا را از کاه و از حجت که نخواهد گرفت و از قیامت نیز که من میروم بنزدید و بعد از آن مل  
انخواهید دید اینچه را بعضی از محرفین انجیل و توحیه ایفقه نقل کرده اند که در حضرت عیسی  
که بعد از سه روز از قتل خود مر اجعت نمود سخن بوجهی است و چه ظاهر میشود که فار قلیط  
عزل عیسی است و نیز گفته که مر انخواهید دید و فار قلیط در زبان لبتنی یعنی واسطه است چنان  
چهارم اینچه باز در همان فضل بعد از فقرات عیسی میفرماید که من الحال از میان شما میروم و حق  
خبرها بسیار داشتم که با شما بگویم اما شما حالا نمیتوانید انها را حفظ کنید در آنوقت که از روح  
داشت که از فار قلیط نیست که من را و در اینجا شما خبر داده ام بیاید شما تعلیم خواهد کرد هم  
حق و راستی را زیرا که اینچه خواهد گفت از جانب خود نخواهد گفت بلکه هر چه از جانب پروردگار  
بشود همانرا خواهد گفت و اوست که هر چه پراشیده است تا قیامت شما خبر خواهد داد و از روح  
مر جلیل خواهد ساخت چهل و نهم در فضل چهارم ازها کتاب است که حضرت عیسی عج او این  
مست گذاشته فرمود که من التماس خواهم که را زید که فار قلیط روح راست دیگر را بشما نفرستد و بکنه  
نماند که رضای چون شریعت عیسی را ابد میدانند و بدیگری معترف نیستند لازم میاید انها را

باشد غایت آنچه میگوید اینست که این روح الهی که روح القدس بقدر میگوید عینیهست که این ممکن نیست  
 چه ایشان را باینکه یاد دارند که ذات روح القدس با ذات علیی یک است و الا لازم میاید وجود  
 دو خدا وان نزد ایشان که از است بنا بر این چگونه میگوید تا من زوم فار قلیط نمیاید این روح  
 راست و دیگر چه لفظ دیگر صریح در کتاب است پس معلومست که سخنری حکیم میاید هم که از  
 انچه در فضل سیم انجیل مضمون مذکور است که در وقتی که عیسی ع خبر آمدن رسول عربی و با اقامت  
 خود میاید میفرمود من شما را غسل از باب بی دهم و آنکسیکه بعد از من خواهد آمد از من بفرستد  
 و من بفرستد او را بدم و آنست که شما را روح القدس غسل خواهد داد و چهل  
 و هفتم انچه در فضل اول انجیل یوحنا مذکور است که از زبان حضرت یحیی هم میگوید که این است آن  
 کسیکه بعد از من خواهد آمد و پیش از من افریده است و نصرت میخوانند بگویند که آن حضرت  
 عیسی است چه در فضل سیم انجیل لوقا نوشته اند که در وقتی که جیم بعضی حامله بود آمد بخانه  
 بدین ایضا ناماد یحیی در هنگامیکه المصافات بنویسید و چون هم رسید ناماد یحیی  
 سلام کرد یحیی در شکم مادر از خوشحالی بحرکت آمد و المصافات از روح القدس متولد شد و یحیی گفت  
 گفت تو مبارک هستی در وقتی که صلا سلام تو بلند شد جیم در شکم من بحرکت آمد و در قلیل گفت  
 پس معلوم میشود که یحیی در وقتی انچه را میاید که عیسی بدین آمده بود بلکه معجوت هم شده بود  
 دیگر چگونه میگوید بعد از من خواهد آمد چهل و هشتم در فضل بی و چهارم انجیل یوحنا که  
 عیسی که فار قلیط از روح راستی را که خدا میفرستد ایست و شما را تعلیم خواهد نمود شما را هر چه  
 و بیاید شما خواهد آورد هر چه من گفتم سلام من بر شما باد و دعای من که من شما را چهل و هشتم  
 در فضل هفتم انجیل مضمون مذکور است که از سوع ایضاً عیسی از قاصد بیرون آمد و رفت بکنز با چون  
 در مسجد ریاسا گشت تا اینکه میگوید و از آن زمان عیسی ابتدا کرد بپرسش از دادن و فرمود که تو بگو  
 کنی که نزد یکشد ظهور ملکوت الهی و هم چنین در فضل بیست و هشتم این انجیل است که یحیی ازین فرمود  
 بر وید و بگویند که نزد یکشد ملکوت سموات و هم چنین در فضل بیست و هشتم انجیل لوقا که  
 که یحیی ازین گفت من بگویند که نزد یکشد ملکوت خدا و چهل و نهم در فضل اول و دوم انجیل ازین  
 مذکور است که دنیا منفعتی نبرد مگر اینکه قایم و برپا شوند اتمی و مالت شوند مملکتی را بپناه و دیگر در فضل

هفتاد و ششم انجیل لوقا است که عیسی میفرماید هرگاه بر بنیاد این کتاب بود و شما را  
پورشلیم نزد یکشنبه و در آنوقت یهودیان بگوهرها خواهند گریخت آنها را که داخل شهر شدند و  
میکشند و آنها که در بیخا خند داخل یهودان چنان نام استقامت نابرصد داشتند و انجیل لوقا  
است و ای بر نژاد کیست و شیرده درین روزها چهره در زمین شدت را که در کرینیا خواهد گشت  
و این قوم یهود بکشتن گرفتار خواهند شد و با سیری خواهند رفت و پورشلیم را خواهند و شد  
خواهد شد تا کامل شود و روزگار و زمان سایر امتها برسد و علامت در خون ریشید و فاسقا  
کان حاصل شود و زمین را تنگ برسد و چون اینها شود سرها را است کنید که خلاصه شما را یکشنبه  
و نگا کنید بدخت انجیر و هر درختی که چون شکوفه کرد می دانید که تابستان نزدیک شده و چنان  
چون شما اینها را بر بنیاد می دانید ملکوت آتی نزدیک شده و حق میگوید که اینکوه از جای خواهد  
جنبید تا اینهمه واقع شود و محکمت که آسمان و زمین نابلی شود و سخن من نابلی خواهد شد  
پنجاه و نهم و میرد در فضل شصت و نهم انجیل متی است که عیسی میفرمود میگوید شما که ملکوت خدا را  
شما انزع خواهند شد و گرفتار خواهند شد و باقی دیگر داده خواهد شد پنجاه و نهم و فضل  
بلیت و هفتم انجیل است که عیسی میفرماید که هر که استنکاف کند که اعتراف نکند بکلام من از  
اینکوه فاسق خواهد گردید و خواهد آمد پس امینس با جمل خدا و ملائکه مقدسین را و او را سوا  
خواهد کرد و مرا از پس امینس پس امینس است چه در زبان انجیل سین را داخل اسمای کند گویا  
تغیر و اسم را در انحضرت با پنجه بود که چون پدر او عبد الله نام داشت و بزهر کش عبد الله صفت  
بود و محل اشباعی شد و حضرت نسا چون کلومین که صاحب کتاب لغز است میاد و انجیل  
صاحب کتاب کوفا را است دست میانی کرده اند و امینس را بمرید تفسیر کرده اند و گفته اند پس  
مرد و در انجیل عربی گفته اند که انسان و حال اینکه امینس معنی انسان نیست و با وجود اینکه بر این تقدیر  
هم مطالب ثابت میشود چه باید پدر مرید باید و مخالفین عیسی را و سوا کند و بضاری مخبر فاعود  
عیسی را قابل نیستند و او که مرید بود و در چندین مکان از اناجیل خبر از آمدن ابن امینس داده و  
در فضل سه و هشتم همین انجیل میگوید ابن امینس را الیا می دانند و ابن امینس رحمتها بکشد و در  
بر بنیاد پنجاه و چهارم انجیل در فضل بیست و دیو کتاب دیگر یوحنا که از انجیلی نام کرده اند مذکور

و انکتابی است که یوحنا بن مروه نادر و حاکم آنرا در جزیره کرایموس کونیند زید و ابی سخن گفته نوشته است  
 در اینجا میگوید که این سخن از من بقا کفلام در نهایت راستی است و حقیقتی است که صاحب و چهر  
 ادراس ملک خود را بر سرچرخان فرستاد که اعلام نماید بامتان خود آنچه را که باید در این روش بعمل  
 بیاورد و میفرماید که من بزودی حایم و مجرب بنیجر اخرا الزمان گشتی نیامد و دیگر ترا هم نصا کافیل  
 نیست پس بپناه و چرخه آنچه در فصل سیم از هاتکاب ابی کلسی همان روح با یوحنا میگوید که من  
 اینها را که درین کتاب نوشته شده البتة میگوید کسیکه اسم او امیز است و خودش گواه و امین است  
 و اول از مخلوقات خدا است و بدستیکه اینست که بزودی خواهد آمد و نیز در فصل پنجم  
 همین کتاب که گویند من کتابی دیدم در دست شخصی که بالای منبری از نور نشسته بود و انکتاب از  
 اندرون و بیرون نوشته بود و هفت مهر بر این زده بودند و گشتی نبود که تواند انکتاب را باز کند  
 در ابوقت یکی گفت که اینک شیر فتح کرد آنکه این کتاب را و هفت مهر را باز خواهد کرد بپناه و ششم  
 آنچه در فصل سیم کتاب سیکاس بنی که نصا که بنو ت و قائلند و از سرچرخان بزرگ نصا کات  
 خدا است که میفرماید که من خواهم فرستاد ملک خود را که مهیا کند راه را و همین که راه مهیا باشد  
 آمد بر بیت الله و فرمان در ای او که شما در تفضل او شد و خواهد آمد اما عملک میثاق که شما  
 خواستند و بهیستید و مراد از ملک اول عیسی و دوم فارقلیط که حمل صم باشد و اطرا و ملک  
 بر بنیجر در لغز ایشان ثابت است چه کالومین که صاحب یونکا و عبرانی و شش نفر دیگر است و در  
 نصا کال اعتبار دارد در لغز که محیی الف است میگوید اینجوس بنیعی ملک و ملک محیی شیا  
 او زده است از جانب خدا آنچه او و معتز آنچه بعضی چهارم از کتاب و حایر از راس بنی که او نیز  
 از بنیجران معتز بن نصاری است مدکور است که در خطاب بر بنی اسرائیل میفرماید بعد از اظہار  
 مت بر آنها و انیکه اب رودخانه موردوس که فتح بود در وقتیکه در بیابان تیر بودند من محبت شما  
 شیرین کردم پس دیگر حکیم ای اولاد یعقوب زیرا که در شما اولادیه بود ام نخواستند فرمان برادر  
 کنند پس شما را بچاعت و سلسله ها دیگر تعیین خواهم داد و بانها اسم اعظم خود را خواهم بخشید  
 زیرا که انکه احکام مرا نگذارند پس بعد از خطا دیگر مثل بر تهمید بدو تعدیل کاها و ذکر اینکه در

عید و اول ماهها که در آن زمان تقرب به جنت است شما را طلاق دادیم میفرمایند ای پسر  
که من خاندنهای شما را بر امت سینه تسلیم خواهم نمود و از امت چنان امتی هستند که با وجود آنکه  
کلام مرا که شما در طور و سینه شنیده اید نشنیده اند هر چه من بواسطه پنهان و کتاب خود با شما  
بگویم بان ایمان خواهند آورد هر چه را من بایشان بفرمایم و بپذیران کن شتر مرا بده و فرما آنها را  
مجنوا طرا و زده بانها را عمل خواهند نمود و گوید کان ایشان هم که من را با شما مکلف نکرده ام باز شتر  
و خوشحالی در احکام من محکم خواهند بود هر چند که مرا بچشمه جنایا اندازند اما بقیه قلب  
هر چه بایشان بفرمایم قبول کنند پس در این اثناء آنکه از جانب خدا این پیغام را باز در اسب می رسد که  
بنی اسرائیل بر سرانده بوی گفت میراد و نگاه کن و بین جلالت را و از و در نظر کن باز امت که از مشرق  
می آیند و حقیقتا میفرماید من باز امت خواهم داد پادشاه و حکومت را بخواه و هشتاد و پنج در فضل  
دویم کتاب از دالاس نجاست و از اینست که میگوید یمن که از دالاس حکم از جانب خدا تعالی داد و گو  
اودب رسیده بود که بنی یمن اسرائیل روم و چون بنی اسرائیل روم قول مراد کرده و ملک  
مرا قبول نکردند بدینجهت شما میگویم ای امت که بشنود این پیغام از کتاب بنی یمن الحو نوشتار  
و انرا میباید که در انتظار چو مان بماند و بشنود و بگوید که او است اسرائیل را بشما  
خواهد بخشید نیز اگر نزدیکیست بیایدانکس که در آخر الزمان خواهد آمد بخانه و اگر آنچه  
فاضل محدث مرحوم ملا فتح علی باقر مجلسی رحمه و در بعضی از مولفات خود نقل کرده از کتاب نند  
و یازند که استخراج جامع است و بعضی شرح اسنا است که انرا السباع نیز گویند  
و از تصانیف و داست نزد محمود نقل کرده ابتدا ان اینست پیام ایزد بنام افریدون یعنی سلام  
خدا و سلام بزرگ فرج باد بر صاحبان هوش و مرد علم ایشان بزرگ قبل آفتاب و نور که پیغمبر  
سخن گویند نا خواننده مردم بخدا که پادشاه قهار است پس انسا لها خبر کنند و در حق نهشت  
برین دلیل صراط سخن کو را ز دل و با خدا است از دنیا پیدا شود تا دین حق هر شما بر حقا عید  
واری و برید که میر کنید پیش او نام او سیز است مثل دوز است پیشان پیش او بگذارد و اگر  
پادشاه بشد و اگر خزانه دار و اگر مرد بد و اگر خوبا و ست از رسولان دولت و یار و است  
شصت و پنج یکی از علما مشهور و معتبر از مقلدین بنی اسرائیل گفته و این نقل اندر چند کتابها معتبر



نوشته اند معتقد هستند از اینست که گفته در محدث حضرت الیاس که در غایت است رسیدم از آن  
 حضرت طول مدت اینها را سؤا کردم آنحضرت فرمود شما الفین هو علی واحد جزو بیست  
 شش هزار سال عمر اینها مست بعد خراب میشد شش الفین که الفین مخوشی که الفین بوداشی  
 الا فین ماضی یعنی دو هزار سال او نادر یک خواهد بود و در هزار سالش نوزده خواهد بود و در  
 هزار سالش ماضی و سابق بر این عدد کور شد که ماضی شخصی مخصوص نیست بلکه هر زک  
 صاحب شان را ماضی گویند و سبده دو هزار سال اخر نمیتواند شد از زمان عیسی باشد چنانکه  
 موسی از زمان عیسی علی نبی و آل و علیها السلام تقریباً یک هزار و پانصد سال بوده و علاوه بر  
 این مکرر نقل شد و این مضار را نیز اعتراف خواهد کرد که عیسی عمر خود من نیامده ام نور و تیر را بر  
 بزم بلکه اهل ام او را با تمام رسالت نمیتواند امان شیخ باشد که هر چه بود میگوید چه نا حال از زمان  
 نور و تیر زیاده از هزار سال گذشته و ماضی نیامده با وجود آنکه هر چه ماضی را هر چه نور و تیر  
 میل اند کپی نیست مگر پیغمبر آخر الزمان که از موسی غایب آنحضرت تقریباً دو هزار سال بود پس  
 بنا بر این باب را مختصر پیغمبر بر حق باشد شصت و یک نفر در کتاب جامعاسب نام که از اسرار  
 الیمین گویند و جامعاسب در آنکتاب احوال حوادث آینده را نوشته مذکور است و آنکه را بحسب  
 مخفی آورد و لیکن فاضل محدث مال الحجاز باقر مجلسی طاب ثراه در یکی از مؤلفات خود نقل میکند  
 که در زیر کمران نحر و از آن برای من فرستاده که پوست نوشته بودند و اکثر خطوط آن شبیه  
 خط یونانی و بعضی و قد داودی بود و بعضی خط فارسی و منتهی آن بعضی مدلس شده بود  
 میبود و آنکتاب در زبان زد دست نقل میکند در مضل کاهیارها و کاهیارها را میگویند  
 بکاف فارسی و با صطلاح ایشان کاهیارها انبش و درستی که حکما اعم عالم را فریب میگویند  
 در دوزخ افرایش ایشان کیو مرتب باشد و در آخر افضل احوال پادشاهان و پادشاهان را میگویند  
 که چنانچه فرود رجه رفان به مریدند و در ایشان چیست و کجا میباشند و چه بر سر آید  
 می آید نا پیغمبر آخر الزمان و گویند این پیغمبر عمرها پیغمبر است که در میان کوهها آمده باشد  
 و بر شتر سوار شود و قوم او هر شتر سواران باشند و باندگان رود و بار و شتر بندگان نشیند و او را سقا

ادم که بر عیسی

باشد در شصت سه مثل پیش و بدین رو دین و اشرف دینها باشد و کتاب و باطل گرداند هر کتابی که  
دولت نازیک را بر باد دهد و دین بخوس و پهلوی را بر طرف کند و نارسد و استکاره ها را نثار  
کند و تمام شود روزگار پیش و ادیان و کیان و اسکانیان و ساسانیان و مخفی نماید که هر چنانکه  
در کتب انبیای سلف و غیرهم تلویح و تصریح مذکور شد پس بعد از آنکه از ان زمان شده هم چنین مذکور  
خلفا و اوصیاء انجانب کلاً و بعضاً اشاره شد و این نیز از جمله مؤیدات بلکه مثبتات مطلق است  
چهره ولایت و امامت آنها موقوف و مستند بر ذوات انجانب است و این از قبیل استدلال است که مانع  
معلول به علت برده شود و چون حقیقت ایشان ثابت شود حقیقت انجانب ثابت است و شهادت  
ذکر آنها گذشت که در توفیق و غیره ذکر و دوزخ و نوزده نفر شده بود و بیان نمودیم انضا قبل  
برائت اثنی عشر و وجه این را هم ذکر می شد در کار فرات و ذکر امیاء و حسنین علیهم السلام که  
گذشت و نیز از انجمله انجریست که به چنانکه از جمله حواریین حضرت عیسی است و او را یوحنا  
الله میگویند در فضل بیست و یکم کتاب ایکلیسی میفرماید که هشت دوازده در داند که هر کدام  
از یک کوه است و در هر کدام از این درها اسم هر یک از دوازده نفر تعیین شده که از انجانب  
انکس که اند و از دوازده نفر و زمان بر داری و مجموع مخلوقات تقدم دارند نوشته شده است بعضی  
از آنها بسبب بیخ شدن در راه خاکی میسند و شبیه شدن است از انجمله حضرت عیسی و شعیب  
در کاف خود در سیما بیست و ششم و بیست و هفتم در بیان مدن مهمل آخر الزمان علیه السلام  
میفرماید ابتدا در سیما بیست و ششم میگوید باسوقها چنانکه اول آنها اینست بوم ههوتو  
هشیر هن بر صر بهودا غیر عانک نو کبشوعا ههوتو و اصل و خلاصه معنی این باسوق باسوقها  
بعد بحرف زلاله آنکه در آن روز خوانده خواهد شد در زمین ههوتو یعنی بیت المقدس و حوا  
ان تسبیح و ستایش تو خواهد گفت این کمی است که شفاعت کنند ماها است پس گذشت  
در انحصار و پیش حصار یعنی شیر حاجی همان باز کنید درها را از آنکه داخل شوند حاجات  
نیوکو را آن که حق را ناکاه می دارند و خطبه ها گفته گذشت تا اینکه میفرماید بدانید که اوست که  
سرنگون خواهد ساخت آنکه را که در بلند میسا کنند و ان شهر را که خود را از شهر شهرها  
بلند تر میسر و سرنگون خواهد ساخت و پاخال خواهند کرد ان شهر را پاخال فقر و فاقه ها ساکن

زیرا که راهی افتد سین راست باشد عباد او از راه فتن راست است پس میگوید شیعیان  
 خدا در وقتیکه دیوانها در زمین بکنند تقسیم خواهند کرد از تو ساکنان زمین عمل ترا پس با حق  
 و هم بان مناقض خواهی کرد چه در انوقت عمل تمام باید خواهی گفت بحقه آنکه در زمین که بمقتل  
 نقل داشت عمل را قیام مجاور برای نور خدا بلند شود انشاء الله دست قوت خود بر بلند اما  
 بر بلند و ندامت بر ندانست و انقدر غضب خود نشان از ان خودی نور خدا ان زمان که ما  
 بے تو بودیم هر کس ملارد در تصرف خود گرفته و بار جهشت نسل ما همین باید تو بدیسانا که اصل  
 جهتم اندر جهتم خواهند کرد و از این راه ای نور خدا خورد و خمر خواهند شد ما کی که ما را در تصرف  
 خود گرفته بودند بخوبی که یاد آنها از روزی که شود ای نور خدا ناله جلال بهر زیانند که  
 جلال توانا است بود و اینها که نالغ تواند بود در وقت تنگ جسته تو را کرده اند و دست در  
 حد تو دین ایشان بوده و انیست که در وقت بجهت خوش خواهند گفت ما در عیب توان  
 قیل در عامل بودیم که نزدیک زانین شده باشد و در دست اند با وجود این از در دارم که  
 سب بقتادن جباران که در زمین بودند در ان بود که ما ها در زمین عملالت مجابا و دیدیم و آنکه  
 اینم تو بواسطه کلام خدا فرموده بودی بجلای او در وقت بود که حیاران از روزی که خود  
 بود و زمان خوشی آمد بود پس اینم را کشیدیم انزالمان کسب اعمال خود ما بود زیرا که عود  
 خود را خالص نکرده زمان ظهور تو را بنا خیر انداختیم کین صیغرا باید محو صغیر انوار الله یوم  
 هاتنصوا و رننه شو خفا فارکی تل اورون تلکوا و از ارض بفاهیم قبیل یعنی نفع شوند  
 نور اموا تو بخیزند و ستایش تو کنند مسکن کران خاک که ششم تو ششم روشنا و نور است  
 پس در میان نیست هفت در باسوق بسند دریم میگوید علی جمی بوحار رجا انیسو  
 تخا عبد حاجی کیمت بیعت عبد بعور زاعی که هیند از دای بوض مومو مو ایفقد عود تو  
 فارض حالات و قیلاها ارضات و امیها ولو محسن عور عل هر وقتها اینخطاب بیضا  
 بقوم خود یعنی اقوم من داخل حال سکا های خود شوید و در بر خود بر نید سهل  
 نارمان خیم بکن و در زیرا که انیست نور خدا که برین خواهد آمد از برای دیوان کاها که از سا  
 سا که زمین را بکنند و در کد انکا هانرا از برای ایشان و در ناز انکا خواهند کرد زمین خون عود را

اینم که در این  
 کتاب است  
 در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب

و نخواهد پویشاند گشتن خود را بیوم هه و بیفوق داد و با بحر و جفا شا و هکند و لا روح خدا ناع  
لیو یایان تا حاش باربع و عل یو یایان تا حاش عقلتون و هارقات هتیم اشیرام بیوم هه و  
کرتم حشر عتلا یعنی در روز انتقام خواهید کشید نور خدا بشیر قوی و بزرگ و سخت خود  
از لیو یایان و لیو یایان از قرار یک حرا نیم فضا در فضا ست شاعری نوشته در معنی دارد یکی اچا  
و اتفاق و دیگری دست بردار دادن و نفر بیکدیگر از برای خدعه و مکر و حیل و بهر حال بیفوق  
انتقام کشید از لیو یایان که چون الله بود دست بگردن هم کرده که خبرها را از طرف بالا بنویسید و باید  
دایر لیو یایان که در کره و کج و پریم پس در روزان نور خدا خواهد طلبید باغ خود را و حدیقه  
مهر و صدا خود را و در اسوق بعد میفرماید و خواهد گفت منم که از آنجا خفت می کنم و عوض  
می دهم از بجا آنکه مجوردهم چیران لیو یایان بدیگری نایند پس اگر منصف ناقل نماید در این فقرت  
می بیند که هر آن احوال انجریست که بعضی ماد و حق فرزند خود فرو داده و مقدمه لیو یایان که عینه  
مصلحتان اتفاق و عهد و پیمان و بردار غاصین حقوقا بآء صاحب الزمانست و خصوص انجری  
خشنا چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام در خطبه شقیفه فرموده که عصلی که در کرده و  
پریم و تابست و طلبیدن باغ مهر که اشاره بباغ مذکرت که لیو یایان بدیگران خود اند صریح  
در مطلب می شود خصوص چون ما اینها ختم شود انجری را که حضرت شیاد در میان می رود  
کتاب خود میفرماید که اول باسوقها اینست هر لصا درق اعلم مصلح اول صادریم کشیش باد  
بایوریم تا اخر باسوقها که خلاصه مصلحتها آنست که هان اینست که بعد از پادشاه خواهد  
ان پادشاه و در آن زمان شاه از کان در دیوان مقدم خواهند بود و در روزان و در آن خواهد  
که امرزد و کوب با اشاره بر لیو یایان باشد چون کسی میشود که از طوفان بگریزد و خود را از عدل  
برق و باد پنهان سازد و آن پادشاه از قیل و دود خانه در رفت تشنگی شدیدی و سیاسنک  
عظیم در میان بیابان خواهد بود و در آن زمان چشمها خیره نخواهد شد و کوششها روزها  
شنید و دلها دراز خواهد نمود و زبان کالان فصیح تکلم خواهد کرد و جاهل و نادان و پیشوا  
کفر نخواهد شد و منافق بزرگ نخواهد شد تا آنکه میفرماید در آن زمان از بجا منافق بدترین  
دفعها خواهد بود زیرا که خیاالها با اتفاق رفیق خود کرده است از برای آنکه صنایع کند مظلومان از انجری

قرآن را بنظر کن بمقتضی آن چه در میان ما از هم است که ابتدای آن در اول خرداد  
 میشود و آخر آن نیست که در وصف آن روز خدا اعدا آن که خبر میدهند از آخر آن قرآن میگویند آن  
 روز خدا اعدا آن دیوان مساکن را خواهد کرد و براسی انعام مطلوب ما را خواهد کشید ایما  
 که برادر خواهد بود و عدالت میان او و دشمنان او کرد و به در یکجا ساکن خواهد شد  
 و پلنگ و بزغال در یکجا خواهند چرید و کوساله و شیر و میش با هم خواهند بود و کوساله  
 و شیر و میش با هم خواهند بود و کوساله و خر با هم خواهند دوید و شیر با گاو و میش هم خواهند  
 گام خورد و طفل شیر خواره دست در سوراخ مادر خواهد زد و خون با آنها خضم شود آنچه در  
 چهل و دهم و چهل و نهم فرموده ظاهر و صریح میشود و هر چه در حدیث و روایت آمده است از چهل و دهم  
 همین کتاب میفرماید که استلزام آن سابق بر این مذکور شد و در آخر میگوید من از خبرها ناز  
 خبر میدهم و پیش از آنکه در وقوع بهر رسالت شما اطلاع می کنم بخوانید برای توبه و اعتقاد  
 ناز که استلزام آن در این در درای جزایر و رزق ساکنان آن جزایر است و در میان چهل و نهم  
 میفرماید در مقام خلافت خطاب بان روز کرده آنچه خلاصه از این است که هر روز کار و شنبه دعا  
 تو را و در روز شفاعت ملک و محافظت نمودن تو را و تورا میثاق قرار دادم از برای امت تان و  
 ساکنان رفیع و در آوری مقرب عندهم و شفاعت را که بنا بر این دفتر بود و نا محسوسین را نیز در روز  
 انبیا و بابائیکه بظلمت میت گرفتارند بگویند که ظهور کنند تا اینکه میفرماید زیرا که هر کس  
 ایشان را حکومت آید خواهد کرد و جادوهای من عزیز خواهند بود و اینست آنها که از دست  
 آمد و از دست در پای مغرب و آنچه در اینجا فرموده که از دست در پای مغرب خواهند آمد و در فصل  
 فرموده ستایش و در دانه های زمین در درای جزایر است اگر نه خود و تطویل بود حکایت شیعیان  
 فرنگیان را در این خصوص نقل می کردم و لیکن کلام بسیار طول کشید است آن اعدا تمام کتاب بصورت  
 گفته و لازمست که تعلیم او بابت و پیغمبر اگر قبل از او بوده اند اختلاف نداشته و مطالب  
 تعلیم بعد از موافق و مطابق آنها مابین آنرا که امکان ندارد که گفته الله عز و جل و مخالف یکدیگر باشند  
 فقیر کوی حاصل مقصود از این اصطلاح قرآنست بسبب اختلافی که میان قرآن و کتب سماوی است  
 و معلومست که آنچه از جانب حق تعالی نازل شد مثل قرآن و انجیل و تورات و زبور و صحف آدم و صحف ابراهیم صحت

موسی و خوانها هر حق بوده اند علی ایات شود که این توری و انجیل را بعد از نور که در دست اهل  
 کتابست ایام سابق با کتب غیر کتابست با آنکه مخالف است چه در جمیع ملل داد یا حیر واضح و  
 مبرهن است که محض اینکه قومی کلمه بیاورند و بگویند که آن کتاب خداست بدون دلیل قطع  
 تصدیق آن جاریست و خداوند جل شانہ بکلف فرموده که محجوبان تصدیق نمایند ولی حقیقت  
 و مطابق قرآن مجید آنست که سابقا بعضی از آنها اشاره شد ثابت است اقا در سایر کتب دلیل بر  
 مطابق آن کتب با کتب انبیاء علیهم السلام بنظر نویسد در جمیع مذاهب اثبات بر حق حقیقت است  
 و چون فقیر و کتب سماوی و نافع کامل بمقدم معلوم شد که مواضع عدیده از آن مخفی شده است  
 از انجیل و توری و در قصص حضرت لوط بنی عا قریب با اینضمون نوشته اند که چون قوم لوط  
 هلاک شدند و دختر لوط دیدند نسل آنکس منقطع میشود پس شراب حضرت لوط دادند  
 و اول با دختر زد و بعد با دختر کوچک زنا کرد ای تفکر نمایند که چگونه نسبت نافرمانی  
 به پیغمبر خدا میدهند و حال آنکه عصمت پیغمبران بادر عقلیه و شواهد عیانیه ثابت است بلکه  
 احدی از صالحین را این نسبت را وارسیست اگر نسبت بیغش و بیکی از خلفا و پادشاهان آنها  
 دهی میگویند دروغ است پس چگونه نسبت اینجمله را حضرت لوط با وجود بظریح مراتب جلالت  
 میتوان قبول کرد و حال آنکه عموم بضای و بیهود جلالت حضرت لوط را مقرر نموده و میزنند  
 و دیگر آنکه در میثا کتاب توری و انجیل اختلافات عدیده هست که بعد از این انشاء الله اشاره  
 تفصیل آن میشود و هر گاه هر اینها انجانب حقیقا بود باید اختلافات نداشته باشند و دیگر  
 آنکه در کتاب توری در نقل قصه آدم و حوا قریب با اینضمون نوشته که خدا گرفت حضرت آدم  
 را و در بهشت عدن گذارد تا آنکه او را بداند و حفظ کند و خدا ما و وصیت فرمود که جمیع  
 اشیا در بهشت بخور و از میوه معرفت خیر فری بخور بجز آنکه چون آن خورد خواهی فرمود و بعد  
 از چند سطر دیگر نوشته است که از ما یادیم و حوا گفت که اگر از این میوه بخورید نخواهید مرد  
 و لکن خدا عالمست که در روزیکه بخورید از این میوه چشم شما مفتوح میشود و مثل خدا عارف میشوید  
 و شر میشوید پس حوا از این میوه خورد و بادم نیز از آن خورد پس بدانستند که عزایان شده اند و صد  
 حکما دانستند که در بهشت لاف میزدند و زین مادیها را پس آدم و حوا را و بجز خدا در دنیا

دخت مخفی شدن در پرتو خدا را که آدم کجای تو حوایا که خدا تو را در بهشت شنیدم تو سیدم بجهت  
 آنکه حوایا بودم خدا فرمود چه کسی مقادیرم نمود که تو عمرایا هستی یا از شجره که تو را وصیت کرد  
 اذان بخواری خورده آدم گفت زینرا ما بمن قرار دادی بمن داد و خوردم از آن پس خدا با زن فرمود  
 چرا چنین کردی گفت ما را فرمود که در این دو بعد از چند سطر دیگر نوشته اند که خدا اگر فرمود  
 حالا این را مثل بکفر از شما شده عارف بخیر و شر گردید و الا نشاید دست خود را دراز میکند  
 و از شجره حیات نیز می خورد و تا بل زن می افتد پس او را از جنه عدن بیرون گردانید محصل قصه  
 مذکور است مؤلف و غیر گوید ایضا قائل و نه کن چگونگی اینکما ترا نسبت با حکم الحاکم این قول  
 تواند داد که انجیر شجره کندی بود معرفت چه واضح است که اطلاق کلام بر ادراک و معرفت حقا  
 تعبد بلکه سبیل حجاز از حجاز و غلط است تا بشیر از دارد و این بخوار تغییر از سبیل کلام حکیم علی  
 الاطلاق خارج است و تا ایشان سخنران ادراک و معرفت خبر و ثلث است و معرفت تصور  
 قبح شرط نبوت و رسالت است پس حضرت آدم عا مثل سایر معجزان متصف با مقام رفعت  
 نیز بود نه آنکه بواسطه اکل از شجره معرفت حاصل نموده باشد و تا آنکه نوشته اند که در بهشت  
 لاه معرفت محال است با ادله عقلیه و اتفاق دیان ایمانی صحیح زیرا که راه رفتن از لوازم خبر  
 و حرکت و تالیفات و اجسام است بلکه مستلزم جمیع لوازم امکان است و جمیع لوازم امکان  
 در حجاب و جوب وجود مستلزم است و رابعاً اینکه نوشته است که آدم و حوایا زوجه خدا در میان  
 دخت مخفی شدند خدا خلق عقل و شرع است زیرا که هیچ چیز بر خلق و تا الوجل شأنه مخفی نیست  
 نه خدا هر چه چنان خاطر دارد و الا لازم میاید که خدا مرکب از علم و جهل و از اجاب و سلب  
 ناقص باشد و حال آنکه راهین عقلیه ثابت است که خدا تمام با لائق است و مقتضی در ذات  
 و صفات نیست و ترکیب از لوازم امکان و حدوث است و ساحت و جوب تمام از ان منقاست  
 پس خفاء آدم و حوایا از خداوند عالم مخالف ضرورت عقلیه است و اگر بگوئیم که آدم و حوایا  
 کمان میکردند که در پیشا دخت از خدا مخفی هستند پس استکلام نیز باطل است زیرا که واضح  
 که آدم با وجود مرتب کامل نبوت و رسالت معصمت عالم بود بر خاطر علم الهی و اتفاقاً  
 در تبه وجودی و تا میگوئیم اینکه نوشته اند که خدا اگر فرمود حالا این را مثل بکفر از

ما شده و مختار بجز و شر که در این ایجاب نیز مخالف با قواعد عقلی است چه به هر عقل ظاهر است که  
ممکن مثل واجب نمی شود و ممکن بالذات را واجب بالذات به هیچ وجه شایسته نیست واجب متصرف  
بلو ازم امکان نیز نسبت میانه ممکن با واجب تباین کلی است پس از این وجوه جنس معلوم شده که  
ایجابات در بقول حضرت موسی علیه السلام نبوده محتریف شده و زیاد نموده اند اینک از این بقول و طبق  
در انجیل مکرر اسم خدا را بدیده گذارده و نوشته اند که عیسی فرموده من میروم نزد پدر من و گفت  
معاً اینکه خدا اب و پدر است اینکه عیسی علیه السلام باشد و این حق مقتضای قول طایفه نضاری است  
که عیسی را بن الله می نامیدند و حال آنکه هر عاقله میدانند که خدا قائم منزله از ولد است و ولد از لوازم  
امکان و تغییر و حدوث و جسمیت و افتقار و زما بود و مخلوق است و ثلثاً الله عاقل و الطول  
علاقه کثیر اینرا بگویند عبارات از جمله محمولات نصاری است و دلیل است بر وقوع محتریف و انجیل  
نضاری میگویند خدا ثالث ثلاثه است و هر سه را قول محمدی بوده اند و بعد خدای حق عیسی را محتر  
هدایت خلق و زشتا و روح القدس مؤید و معین او بود و حال آنکه هر عاقله میدانند که عیسی روح  
القدس چون مخلوق و ممکن بوده اند در مرتبه خدای نیستند و خدا تعالی اوقدته و بر سر ایشان  
احاطه دارد و اتحاد ممکن با واجب به هیچ وجهی معقول نیست و جمعی از نصاری قائل بجلول و  
اتحاد شده اند و خدا را بقول حاجت بلیان ندادند نضاری میگویند روح القدس در ذات  
و حال آنکه ادله متکثره عقلیه بر امتناع تعدد قداها متحقق است و نظر آنکه گفته شخصی که ادعای  
پیغمبر نماید باید که دلیل ظاهری نیز داشته باشد و آنکه معجزه از ان بظهور رسیده و صادر شده  
باشد مصنف گوید عرض نظر آنکه انکار معجزات حضرت خاتم الانبیاء ص است و حال آنکه  
معجزات هر یک از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از احواء و فوق توانواست و  
نوا تر این معجزات اقوی و ظاهر از معجزات سایر پیغمبران است و توانو معین علم است و دلیل انجیل  
بچند وجه معتبر و نقلی بر نمود اول آنکه جمیع این پیغمبران عزادام ناخاترم مدعی نبوت و رسالت  
شدند و معجزات هر یک از ایشان بوقوت و اخبار ائمه آنها متحقق گردید و معجزات هر یک از ایشان  
مخالفین انکار نمودند پس با اینکه توانو مدعی و کاذب هست یا نیست اگر کاذب نباشد از من میاید تکلف  
بمبالایطاق چه طریق برای آنکه ناس سوال معجزات ثابت و تواتر نماید اگر کاذب باشد مطلوب ثابت میشود



و شکی نیست که عدد توان معجزات سال از اینها کم و زیاده از معجزات محمد نیست بلکه عزابت عریضه که از انست  
 دوم آنکه حضرت محمد ادعای رسالت فرمود و توان شهادت معجزات آیات حضرت داد پس اگر حق  
 نبود باید از جانب حقیقت داعی برسد که بر جلال حق تمام شود پس عدم رد و نفی را به عالم جل نشانه  
 دلیل بر حقیقت است و صفی نظر آنکه در دو موضع از کتاب خود با مطلب اعتراض نموده که بت پرستان  
 اشتیاء بسیار بوده اند پس باید بدع و زانیان از جانب حقیقت از شد جواب آنکه مقصود مسئل  
 است که اتمام حجت واجب است و قیام ادله عقلیه و اتفاق رسل بر حق و حرمت بت پرستی کافی بد  
 ردع و حجت است و عرض از ردع اتمام حجت است یعنی که مستلزم الحاد و اضطراب نباشد زیرا  
 که اضطراب و تشکیک با لطف و تکلیف است حاصل آنکه هیچ یک از نصائر و مسلمانان از معجزات  
 حضرت عیسی و حضرت محمد و مانند اینها ملکی بقوت علم بجز اینها حاصل شده پس در طریق  
 ثبوت مساوی هستند بلکه معجزات حضرت رسول و امرو ز ثابت و مستند است مثل قرآن و انتظام  
 احکام و هدایت و معجزات باطنیه که از امام زمان در هر لحظه بشو شیعیان فانی شود که عاقل  
 کامل بر حقایق آن مطلعست پس اگر گفته شود که معجزات عیسی با اخبار نصائر و اعتراف  
 مسلمین ثابت است و معجزات حضرت محمد و مختلف نیست و متفق علیه را بخلاف غیر مساوی  
 نیستند جواب گوئیم اولاً لازم این شبهه اینست که بگوئیم که از علی بن ابی طالب دست برداشته  
 موسی کفای کنی زیرا که معجزات موسی منقوع علیها است نه دیو و نصائر و معجزات عیسی محل  
 انکار یهود است بلکه اگر موسی کفای کرد میگوئیم بگوئیم که دست از موسی برداشته  
 ما بریم علی بن ابی طالب و از علی بن ابی طالب و ثانیاً ما طرد مطلب حصول علم است و علم  
 در دو مقام حاصل است و ثانیاً میگوئیم اعتراف مسلمین معجزات حضرت عیسی متوقف بر ثبوت  
 خاتم الانبیاء است چه ایشان معجزات عیسی را مشاهده نکردند و ماند بلکه سبب نبوت آن قرآن  
 و سوره محمدیه است پس هرگاه بوقت محمد ثابت نباشد معجزات عیسی ثابت نخواهد شد حاصل  
 آنکه هرگاه با اخبار نصائر که امت عیسی هستند معجزه عیسی ثابت شود و حجت بر یهود بان کامل شود  
 چرا که با اخبار و ثبوت مسلمین معجزه حضرت محمد ثابت نشود سیم آنکه حکمت او علو که از حضرت رسول  
 و ائمه طاهرين صلوات الله علیه بر جمیع عباد رسیده هر یک از آنها معجزه است کامله که اعظم از معجزه

یا الکرم محمد

شوق امر است چه واضح است حضرتان قدس و درین خوانده بود در مراتب علم و حکمت است و معلوم شد  
 با وجود اینها ابواب حکمت و علم و معرفت برسان از حضرت خاتم و سائر شد که فوق حکمت حج  
 انبیاء بود چنانکه هرگاه شخص عارف انجیل و تورات و قرآن را با یکدیگر بشنجد حقیقت امر را در  
 منکشف میکرد بلکه هر فخره از علوم اهلیت محضه کامل است بر حقیقت این شریعت است بلکه  
 هر یک از کتب احادیث که بدقت ملاحظه کنی بمزایب علی اشرف و اعظم و اکثر علماء از تورات و  
 انجیل است ملاحظه کن مراتب توحید و صفات الله و سایر معارف را که در کتاب هست تحقیق و  
 بیان شده هزار یک از آن در سایر کتب سماویة تحقیق شده و این بواسطه است که مشیت الهیه بر  
 کفر بود که علم و حکمت بنور حق ظاهر کامل شود و در سایر کتب یا نیز تمیز نبود و انبیاء و اولیای هر مذهب  
 و شئون حکمت را بیان نموده اند بلکه مکلف بکمال آن بودند تفکر کن در خطب طبع الباقی و در  
 ادعیه صحیفه کامل علویه و سجادیة و در سایر ادعیه و احادیث ما توره خواهی یافت که هر سطر  
 از آنها معجزه است ظاهر و محیی بالقره کامله که دلالت بر حقیقت این شریعت مطهره بلکه فوق کمال  
 مخلوقین و دون کلام خالص و این غنی ظاهر نمیشود مگر برای کسیکه عناد و عصبیت را ترک کند و  
 بچشم بصیرت و معرفت سالك بسبیل حق و صدق باشد **تسبیح** ای متابعان دین نهو و نصا  
 و مطالعه کنندگان این رساله تحقیق دانسته و آگاه باشید که این کتاب نوشته ام با آنکه میگویم  
 محض خبر خواهی مبدگان حقیقت از حسد و عداوت و عریضه بالحد نذر و مکر آنکه از قبیل حب  
 نه الله و بغض نه الله باشد و افاضت کنند در راه خدا خوف ندارم بمقصود رضا و تسلیم او  
 اثر و نواهی حقیقت است فکر کنی مجاهده کند و از حسی و تعالی و احقر اطلب کند حاصل مستقیم  
 و منتهای حق برای او واضح می شود مقصود آنکه از جمیع جهتها حقیقت را اسلام را واضح میکنم  
 و از جمیع کتب سماویة شاهد و دلیل بر حقیقت دین محمد صم خواهم آورد تا جمیع تمام شود و گشت  
 که طالب راه حق میباشدند فلوبانها بنور حق مستفیض شود و **لکن** بنجاهد و عینا لکن **لکن**  
**سُبُلنا** و اما کتب که در مقام جود و عناد با حق هستند ذایل هدايت نیستند **حَقَمَ اللهُ عَلٰی**  
**قُلُوبِهِمْ** و **عَلٰی سَمْعِهِمْ** و **عَلٰی ابْصَارِهِمْ** غشاوه حاصل آنکه هرگاه طالب حق هستی و مشق  
 حقایق دیر عیشا باید با نفس اماره مجاهده و مخالفت نماید و سعی در تحصیل حق نماید و تقلید ابا و

امثال برتری و عصمت را ترک کند و بدینا حقش را فزع و از حق غمازه آنکه بغیر همتا و دستکار  
 آید باز شود و عا اینصدا در حق شما انست که حاکما بتم بشما بفرماید محبت و کرامت  
 فرماید بلیت من آنچه شرط را غنست یا تو میگوید تو خواه از سخن من بگو و خواه ملال و یا آگاه باش  
 که چون عبرت به مجاهدین مسیح حقا بوقعتی بر قلب تو منکشف میگردد و میباید خواهی  
 که کافر ذات وجود بر توحید و یقوت و امامت کو اهری خواهند که حاصل آنکه فیتن حضرت  
 خالصه بحال هلاکت شما فلما تم او متاثر گردید که اینا خلاف بودن طریق در بود و نصاحت  
 و واضح می گویم که شاید باینوسیله از خواب غفلت بیدار شوید و خلاف بودن طریق خود را فهمید  
 براه حق سلوک نمائید و از عدایا خرت محفوظ مانید و بجات سرمد برسید و چون بنا بر  
 او امر میخیزان هم چنانکه در آیات علیه از قرآن امر به هدایت و تعلیم وارد شده و در آیات الهی  
 فضل آن از تجلیل و تبارک است از جمله واجبات و فرائض است که حق را همه طوایف برسانند  
 بتصنیف این رساله حق را ظاهر با حجت پس اگر رضای دی و یهود عنود شما از افسان و غی  
 معرور سازند و از حقایق این کتاب محرم و بیهوده بماند در رد و قیامت جواب بایمان خود  
 مد حضور خلاق عالم جل شان و در سل و علمه علیه السلام بیدارید و هرگاه از راه باطل خود بگو  
 حق بشما و تو بر کنی خدای تکا بر جنت واسعة تو بر تو را قبول می کند و یوسلیه شفعا تم از  
 عقاب خرت خلاصی خواهی یافت پس با حضور قلب و خضوع و خشوع با خدا مناجات  
 از خدا بایستی و هدایت طلب کن و قرآن و حدیث را بستی و وقت مطالعه کن در رمضان و غیره  
 ان تفکر کن تا بعبایات کامله حقا بشرفت و بر اسلام فایز شوی و السلام علی من اتبع الهدی  
 نظر کن که گفته و ثالثا بایست که اعمال و رفتار او لایق پیغمبر خدا هم باشد بدین عبارت که مطلب  
 مقصود از انجام احکام خدا و تزیین بحلال و حرام است و بوده باشد مؤلف فخر گوید هر که  
 بمحشر معرفت و انصاف بدین مجادله و اعتساف در نکالات و اقوال و افعال میخیزان غماز  
 ادم نا حاتم هم و هم چنین در نکالات ائمه هدی و سایر اوصیایم تتبع و ملا حظت کند و در  
 نکالات و اخلاق و صفات کامله آنها آگاه شود ایمان کامل بر حقیقت و صدق و راستی و حقیقت  
 آنها برای او حاصل میگردد و عا در این باب مغنی بیانت بلکه هر يك از اخلاق عظیمه که در ایشان

حلم و حسن خلق و سینه پاک و فصاحت و شجاعت و امثال اینها معجزه کامله و حجت و اینه کافیه شایسته است  
بر حقیقت آنها و چون در طلب صفات و بجز خود متصف شود و بعد از آن نوار مظهره آنها را بر او نباشد میکند  
پس جمیع مراتب حجت را تصدیق مینماید و کسیکه معاند و لجوج باشد هتک نماید و منکر تحویل  
الله له نوراً فقال له من نور ابو جهل مکرر میگفت صورت محمد ص صورت دروغ گو نیست لکن  
ایمان با او بخوانم و زد کسانی که از قریش با حضرت کافر شدند محض عصبیت و حسد بغض  
و بغی و تکبر بود مثلاً که یهود بخضر عیسی که از روی عناد و تکبر بود و الا حق هر کارایان واضح  
و لایح است و حجه الهیه بر همه مکلفین تمام و کاملست اما محال زهد و خضوع و خشیت محمد و آل  
محمد ص کاند و در نبوت صدق و حقیقت ایستادگی و ای منصف عیاست که سلوک آنها اخضر  
اطاعت و امر و نواهی حجتاً بوده و هر چه را در راه حق ایثار کردند و رضا حجتاً را طاعتاً بودند  
و الله الهامی الی سبیل الرشاد بنظر گفته و ادباً باید که بعلم خود را مجبوراً مقبول خلق سازد  
زیرا که واضحست که ایمان آوردن بخدا و او را دوست داشتن و قلباً تابع احکامش گشتن مجبوراً  
میسرنیست بلکه جبر در این امور است و طاعت قلب مانع است از مقصود بنظر از اینها  
انست که چنانکه حضرت عیسی ص بدو زنج و شمشیر خلق را دعوت فرمود باید حضرت محمد  
نیز چنین ناسد جواب آنکه مراتب خلق در این مندرج خلاف میشوند و اگر از آنها مانند اقامت حضرت موسی  
عود و لجوج بودند لهذا ملاها و سختیها پیوسته از جانب حجتاً بر آنها نازل میشد تا آنکه بچرخ  
و رجاء بصر ط مستقیم فایز شوند و قوی مثل نصایح کمال مجبور بودند و لکن از آنها در مقام  
انصاف بودند لهذا حضرت عیسی علی نبی و اله و علی السلام بعضی بیعت و امانت بلیت آنها را  
هتک فرمود و در آخر الزمان فرق مختلفه پیدا شدند و عت حوب با اسلام نمودند و هرگاه  
جنگ و دفاع نمیشد کفار با اهل اسلام غالب میشدند و این معنی مستلزم هلاکت مسلمانان بود  
و دیگر آنکه حضرت عیسی ص مظهر اشاعت بود لهذا جنگ نمیکرد و حضرت محمد ص  
مظهر جمیع اسماء الله بود لهذا از مرتبه رحمت و غضب باید بر جود حضرت ظاهر کرد و چنانکه  
گذشت و دیگر آنکه کافیه جمیع نمودن بر ایمان مقرون بحکمت و مصالح علی است که رسول خدا  
مقبضان سلوک میفرمود و عقول رعیت را در آن نمیکند لهذا پیغمبر ص بعضی را مجبور با اسلام نمود

فاعبد بندرج ایات اسلام و اما شاهد غمانید بطوع و الرغبه مؤمن شوند انکه مسلمانان از در  
 او عین کردند مثل ایمان ابوسفلی و امثال او و بسا میشود که بغير الزام صغیر ما این شخص را  
 با ایمان اجودان فکر اولاد انحضرت بطوع و الرغبه بخدا ایمان بیاورند حاصل انکه محبت  
 بنصرت و رحیم کامل باشد انچه اطلاع بر طاعت حکمت است هرگاه بر شریعت و احکامها و  
 مصالح جهان حضرت رسول صلی الله علیه و اله مطلع بود چنان که اندک از او صادر نمیشد  
 نصرت اکثر فضل اول در تحقیق و تشخیص که میگویند که خبر رسالت محمد ص در کتب معتبره  
 وجدید مسطور است مؤلف گفته که بعد از انکه بداند که می شود از آیات بیانات دیگر محتاج  
 به تفصیل اینها نیست و نه بعضی از فطال باطله این تصور را که در این فضل نوشته معترضین  
 ان خواهم شد ان شاء الله تعالی که انحضرت اول صفی و در قسیم این فضل نوشته در کتب معتبره  
 در باره مسیح در قسم مسطور داشته قسمی شامل فروتنی و افتاده که است و قسمی شامل تنه  
 اعلا ملیت و الوهیت است الخ مؤلف گوید بحقی نیست بلکه از بدیهیات است که حضرت بطوع  
 مسیح بنده خاص و مقرر خدا بوده و در مرتبه الوهیت نبوده زیرا که باده عقلیه و اتفاق جمیع  
 مذاهب حقه و مشرک است که عیسی مخلوق و فیر الله بوده و ممکن است از مرتبه الوهیت غافل  
 جسم محتاج بریان و مکان است و بقا و منوط بعضی از اینها است محتاج چگونگی خدا و  
 و رزاق و اله خواهد بود بل جمعی از جمیع انصاف چون معجزات کامله حضرت عیسی و اما شاهدان  
 فلو نمودند و قابل بالوهیت شدند چنانکه سبکی از خلق معجزات حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 حالی شدند و او را خدا دانستند و این گفته کفر و ضلالت است ممکن بالذات با واجب الوجود  
 مشابهتی ندارد و اگر فرض کنیم که امیر ربوبیت و الوهیت عیسی در آن نباشد این دلیل بر تقیید  
 تحقیف انگاشت و اگر در بعضی از مواضع با هم خدا تغییر شده است و محتاج است چه بدش و اگر  
 مکرر با هم خدا نامیده اند و مقصود الوهیت حقیقه نیست زیرا که توحید اله عالم و علم ربوبیت  
 ممکنات متفق علیه است در جمیع ادیان و مذاهب و هر ایشا اتفاق دارند و اینک قول بالوهیت  
 احد از حکمت کفر است پس از آنکه در حدیث و احادیث خدا عالم و جلال شان و ایات که از جهات  
 در کتب سماوی و مسطور است و انلیست بر کذب قول این نصرانی که از در مرتبه که نصرت از حق عیسی

فانكشده از مرتبه الوهیت و عبودیت تناقض صریح است و چنانکه این دو مرتبه بحال و متمنع است  
و تفریک در سطح وجودی و نه این صغیر نوشته است آیات مذکور بقسم دوم شامل آیت  
و برز که قدرت حکمرانی مسیح را بیان می سازد که بنا بر این حکم اسماء و زمین در دست است  
و حال بنوع غیر مرئی سلطنت جهان را می نماید و امورات دنیا را گردش چنانچه خود در آیه  
۱۸ ماب ۲۷ می فرموده است که تمامی قدرت در اسماء و زمین بمن عطا شده است و هنگامی  
که در دفعه ثانی بر زمین نازل خواهند فرمود بنوع مرئی سلطنت کرده در روز آخر حکم  
و دبطان و را خواهند بود چنانچه در آیه ۲۲ به یوحنا مرقومست که مسیح فرموده است  
که پدر هیچ کس حکم نمی کند تمام حکمرانی را پدر من داده است تا آنکه هر مردم پس را عزت کنند  
چنانکه پدر را عزت میکنند مؤلف گوید و آنچه از این عبارات بر فرض آنکه کلام مسیح  
باشد دلالت بر الوهیتش نمیکند بلکه هر آنها مرتبه عبودیت کامل است و ثانیاً گوئیم قول مسیح  
که فرموده تمامی قدرت در اسمان و زمین عطا فرموده این عبارات اشاره بر مرتبه نورانیست و  
و رسالت و عبودیت مسیح است و شکی و اختلافی نداریم در اینکه مسیح نور پاک و معصوم و  
بوده و له استقامت سلطنت و ولایت او را تا این زمان و عدم نسخ را که مضائقه قابل فایده هستند  
این آیات دلالت بر ثبوت آن ندارند و اینکه بیان نموده در دفعه ثانی بر زمین نازل خواهد فرمود  
و نشان هنگام ظهور حضرت صاحب الزمان است علیه السلام که مسیح از اسمان نازل میشود  
و با حضرت اقتداء می نماید و از جانب حضرت حجّه در حکم و دیوان تصرف خواهد داشت  
و کلامی که از کتاب یوحنا نقل شده محل کلام است اولاً با مرتبه بلامنافات دارد و حال آنکه  
وقوع آن در الحاق محل و فاقت چنانکه مسلم است که در حق حضرت اسماعیل یا اسحاق در آخر  
ذبح بلاء شد و ثانیاً این عبارت مناسب است با مذهب یهود که گفتند یزدان الله مغلوله بلکه این  
معنی ما بر آیت قدرت و اسعرا کامله خواهند منافات دارند که بمقتضا الوهیت و قابلیت کند  
و امر الوهیت را حضرت عیسی اجوع فرماید بلکه تفویض مطلق که مشتمل بر تفویض در امر  
صنع و خلقت منافات با دلیل عقلی دارند زیرا که متمنع است که مخلوق صانع باشد و قائل  
پیدا کند بر خالقیت صانعیت بلکه صنع و مخلوق اختصاصاً خدا دارد و ثالثاً گوئیم تعبیر پدری و پدری که

همتانم تو کلبی است که الف با جواد عقلی است و تو کلبی که جواد با جواد داد و دهانم  
 منم از آنست و در آنجا اینک روشم است پدر هیچ کس نمیکنند بلکه تمام حکمرانی این سر  
 داده اگر معنی استقامت را میاید که در روز قیامت نیز خاکی نکند و تقویض نماید  
 بیسوع مسیح و این مخالف با آیات انجیل بوجها و قیامت است بلکه مخالف با زیور و زیور  
 که آیات عدیه از کتب مسطور و دلالت دارد بر اینکه خدا در روز قیامت ثواب و عقاب حکمی  
 میکند و ملائکه را امر می میدهد و اگر کوید معنی استقامت نیست پس ممکن است که اختصا  
 داشته باشد بر آنجا که عیسی علیه بنیتا و اله و علی السلام در زمین بوده و حکم میفرموده پس بجو  
 بر آنجا محمد صلی الله علیه و اله ندارد و تصریح کرده در باب اول نامه دوم بر سلسله  
 مد آور است که بسوع مسیح با فرشتگان قدرتش را آسمان ظاهر خواهد شد و آتش مشتعل  
 منتقم از آنانی که خدا را عیشناستند و آنانی که خدا را بشما هیچ ناطاعت نمیدادند  
 گوید این ایرعطالقت با احادیثی عشریه که میگویند حضرت عیسی در زمان ظهور حضرت  
 قائم علیه السلام بر زمین خواهد آمد و جهتها خواهد نمود و تصریح کرده در باب فرود آمدن مسیح  
 در روز آخر جهتها انتقام و انصاف در آیات الهی و آیات ۱۹ مکاشفات چنین مسطور است  
 که در بزم اسماء آگاه شده و ناگاه اسب سفید که سوارش بر اسب حقیقه مسیحی است و بجوان  
 و خلبه میاید و چشمهاش چون شعله آتش و بر سرش آفرینها بسیار و نای حرقوم بود که  
 هیچ کس نمیفهمید جز خودش و حایر پوشیده بود که در خون رنگش بود و اسمش کل الله  
 بود و سپاهیان اسماء بر اسب سفید سوار شد و حریر سفید درخشان پوشیده و در عیش  
 میبودند و از دهانش شمشیر برآورد آمد که فایان زنده و بر انداخته بعضا گفته حکمرانی خواهد  
 کرد و میخواند فخر و بخت حکما قادر و مطلق اما فایان بسیار زد و بر لبش در آن خود اسمیرا نوشته  
 داد که پادشاه پادشاهان و خداوند خلقت و آنان موافقت میگوید هر چند این آیت را باز  
 عیسی و وارده شده و له ما بهم عیسی نصریح کشد و هیچ وجه دلالت ندارد بر اینکه مراد بوجها  
 از انحض حضرت عیسی است و علا مات و صفات که در این آیات ذکر شده مطابقت با احادیث  
 ماثور از طریق شیعه که در حق حضرت خاتم الانبیاء و در حق حضرت قائم ذکر شده و کسی که از

افشا شد و گفته اند که کاشف باشد میفهمند که طراز است که از مقام عبودیت  
و اینکه نوشته که سوار شد اسب حقیقه مستحق است اشاره است بکوه آنکه آن روز مظهر صراط  
معنویت چنانکه مطابق است انجیلات با فتره زیارت جامع که اقم السبیل الا عظم  
الصراط الا قوام معلومست که متابعت آنها سبیل و صراط بهشت و قربت و راست  
حقیقه مساوی و قائله است زیرا که هدایت تنها مظهر صراط مستقیم و راست  
و قائله راجع حضرت الهام مربوط با معکاس سبیل اعظم است و اینکه نوشته است که جو اخصا  
و جنگ میفایند دلایست بر اینکه آن سوار حضرت عیسی بنیت نیز که انحصار در معرض  
جهت و جنگ نبود بلکه مظهر اسم رخت بود و حضرت محمد و حسین و قائله علم السلام  
همه باین صفت متصف بودند و اینکه نوشته است چشمهایش چون شعله آتش بود اشاره  
بمراتب غضب در الله و الله است چنانکه گذشت که محمد و آل محمد مظهر آتش رحمت و  
غضب هستند خلائق الله هستند و معانی رحمت و اصول کرم و مصلحت خود میباشند و رحمت  
انرا رحمت خدا است و غضب آنها غضب خدا و قسم جنت و نار هستند و مائت از کاه  
از ایشان الله و تقضیل بیضا البرافیر در کتاب شرح الزبایر بیان نموده ام و اینکه نوشته است  
بر سرش افسر کما بسیا اشاره است با جادویی که مانور است در اینکه ولایت علی علیه السلام  
مثل آن مثل سحر طوبی و سدره المنشی است محل بجرم طوبی در خانه علی است در  
هر خانه از خانهها بهشت یکساخته از شاخها او هست و ممکنست که مراد از افسر و افسر  
و اطاعت کامل باشد مطابق مضمون حدیث العبودیه الخو کفره کفرها السربوبیه  
آنکه رفته و افسر محبت خدا است و اینکه نوشته است و نامی مرقوم بوده که هیچ کس از نام  
نمیفهمید جز خودش اشاره بمقام نورانیت انحصارست که فرمودند ما عرفنا الا الله  
وانت و فرموده باطنه غیبیلا یدرک و فرمودند معرفه بالنور انی معرفه الله و معلومست  
که نور اهام را احاطه دارد بر عقول موجودات پس هیچ جوان اطاعت میکند و دیگر آنکه اسم و  
علی بود و علی اسم خدا است و کفر حقیقت اسماء الله سوای معصومین را احد نمیفهمد  
و اینکه نوشته است و جامه پوشیده بود که در خون رنگ شده بود اشاره بمقام شهداء و انحصارست



و اینکه نوشته است همیشه که الله بود و شاهد جمیع اشیاء است چون رسول الهی امیر  
 وحی و کلام الهی تکلم می کند در نامها و کلمات الله و لسان الله می گویند و امیر یسوع مسیح  
 کلام الله نبود بلکه کلام الله لقبی است و آنکه نوشته اند سپاس از انعام و عقیبت  
 مرسوم اند اشاره عمل آنکه است که بجهت حضرت رسول ص و حضرت امیرالمومنین ع  
 آمده اند و بجهت حضرت قاهر علیه السلام نیز خوانده اند و اینکه نوشته است که تصدق الله  
 حکمران الله خوانده گردید و وجه معلومست که حضرت عیسی و الفاروق همیشه نداشت و جناب  
 نمیکرد و اینکه نوشته است و لباس خود را میزد و نوشتن را در که پادشاه پادشاهان اشاره  
 عزالت و ولایت و سلطنت ایشانست که ولایت آنها جمیع انبیاء و اوصیاء و ملوک است  
 چنانکه مطابق آن احادیث شریعه در باب تفسیر این و آن مرشیه که بر بیه و اورشده  
 مؤلف گوید جوهر مطالب این کتاب قابل تخریر نیست لهذا متعرض ذکر جمیع سطور این کتاب  
 نمی شود بلکه اقتدار بر مهمات شبهات او میشود بطولان بلکه کلمات و راجع بوضوح است  
 نصرا گفته مضل بودیم در تفسیر و تشخیص این که یا عاقر قرآن دلیل از خدا بودن آن می شود  
 شد یا نه مؤلف گوید هر کس عقل و شعوری داشته باشد که بتواند میان کلام خدا و کلام  
 مخلوق تمیز دهد بعین البین بلکه بطریق حواله یقین آگاه می شود که قرآن کلام خدا است  
 چنانکه جمله اشواهد معجزات قرآن سابقا ذکر شد و قاضی آنکه در زمان نزول قرآن در  
 فصحاء و بلغاء و اهل معرفت شبیهی نبوده اند و سعی بلوغ در لطایف این معجزه نمودند و در برون  
 ظهور و قوت آن زیاد شد و المعجزه خواستند که این مثل آن بیایند و نتوانستند معلوم شد  
 که قدرت و عقل بشر است خدا دانسته اند از انقاد و انقیاد و انقیاد و انقیاد و انقیاد و انقیاد  
 لطیف و انعام حجت لازم بود بر خدا یعنی انزال ابطال نمائید معجزه و بخوان چنانکه ابطال معجزه  
 خدا از نیست و حال آنکه پیوسته باید و شواهد صدق آن از مشرع انور ظاهر است و نور  
 نورانیت آن در تزیین بود و انقیاد و انقیاد و انقیاد و انقیاد و انقیاد و انقیاد و انقیاد  
 داد و از سبیل اول در حق او بطلب فرموده سبیل نازا ذات الهی و انزایه و لاله می کند  
 اینکه عملی خوانده او در چه صول باقی حجت مساوی با عدم ایمانست و در حق پیوسته و موهبه صحت

اشاره در الفاظ  
 و شمشیر است

عَلَيْهِمُ الدِّينُ وَالْمِثْقَالُ وَاجِبُ الْيُخْرَافِ نَهَابِ قِرَالِ اسْتِجْمَاعِ خَبْرَادَةِ اَعْدَاؤِ مَعِيهِ وَصَارَ  
نَادِرًا قَامَتْ دَرَايَةُ الْفَيْسَالِ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ حَتَّى هَارَمَ خَزَرَانِ  
اِنْ غُلُوبَ شَدَنَ كَفَارِ دَلَايَةِ كَرِيمٍ قُلُوبُ الَّذِينَ كَفَرُوا سَعَلُوا لَيْسَ لَهُمْ اِلَّا يَوْمَ يَخْمَرُ اَيُّهُمْ وَاللَّهُ  
يُعْطِيكَ مِنَ النَّاسِ شَشْمِ اَيُّهُمُ الرَّغْلَتِ الرَّقْمِ فِي اَرْضِ قَوْمٍ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ  
سَيُخْلَوْنَ فِي بَضْعِ سَيْنِ اَلْحِ هَقَمِ اَيُّ كَرِيمٍ لِيُظْهَرُ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَرِهَ الشُّرُكُونَ  
هَشْمِ اَيُّ كَرِيمٍ وَعَدَاةُ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيُخَفِّفَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ اَيُّ  
نَهْمَانِ تَصَرُّوا اللَّهُ تَصَرُّكُمْ وَهَبْ اَنْدَامَكُمْ وَهَمَّ قَوْلُهُ تَعَالَى اَنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لِحَالِطَاتِ اَعْيُنِ اَيُّ  
لَكُمْ اَيُّ بَارِزِهِ اَيُّ كَرِيمٍ لِيَجْزِيَ اَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ اَلْحِ وَلِخَارِزِ  
اَخْبَارِ حَجَلِ صَوَالِ حَجَلِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِنْ مَعْنِيَاتِ فَوْقِ حَدِّ تَوَارُثِ كَمَا مَدَّحَ اَحْمَدُ  
اَنْكَارِي بِالْبَلَاءِ عِيَانًا دَجَانًا كَمَا بَلَغَ الْمُبْلَغُ وَاحْتِجَابًا بِسَيَّارِ اِنْ مَعْنِيَاتِ اَسْطُورِ  
نَصْرُ الْكُفْرَةِ اَوْ اَكْرَابُ الْفِرَاقِ قَوْلُكُمْ كَمَا عِبَارَتِ قُرْآنِ دَلِيلِ اَرْكَحِ بُوْدُنِ اِنْ اَشَدَّ بَارِزِ  
نَاقِصِ اسْتِجْمَاعِ سَبَبِ اَلْكَمِّ مَحْضِ اَنْكَسَانِي كَمَا اِنْ عَرَبِيَّةً اَتَقَلَّ اَوْ كَمَا اَلَا اَخْوَانَهُ وَاَقْبَبَ كُلِّ دَلِيلِ  
ذِيانِ دَارِزْدَانِ دَلِيلِ اَلْمَقِيُوتَانِ دَهْمِيدِ وَلَيْسَ لَكُنْ سَائِرُ اشْخَاصِ عَالَمِي فِي نَفْسِ خُودِ سَائِرِ  
اِنْ دَلِيلِ اَلْمَدَّ اَدَارِزْدَانِ بُوْدُنِ اَلْحِ مَوْلُفِ فَيْفَرِ كُوِيْدِ چَانَا كَمَا مَعْجَرَاتِ حَضْرَتِ مُوسَى اَلْچُونِ  
مَشَاهِدُ كَرْدَنَدِ وَدَانَشْتَنَدِ كَمَا مَعْرِيَّتِ اِيْمَانِ اَوْدَدَنَدِ وَبِ سَائِرِ خَلْقِ نِيَزَجِ كَمَا مَلَشْدِ  
مَعْجَرَاتِ حَضْرَتِ عِيسَى اَلْچُونِ حَكَمَاءُ وَطِبَّاءُ مَشَاهِدُ مَعْمُودِنَا اِيْمَانِ اَوْدَدَنَدِ وَبِ سَائِرِ  
نِيَزَجِ كَمَا مَلَشْدِ هَمَّ چِيْنِ مَعْجَرَةِ قَرْنِ اَلْچُونِ فَضْلاً وَبَلْعَاءُ اَهْلِ خَبَرِ وَبِصِيْرِ مَشَاهِدِ مَعْمُودِ  
بِخَيْرِ خُودِ مَعْرِفَتِ نَدِ سَائِرِ خَلْقِ نِيَزَارِ اَدْرَاكِ وَشُعُورِ مَتَاعَتِ مَعْمُودِنَدِ وَابْتِغَايِ دَرْ اَقْبَرِ  
عَقْلًا اَسْتِزَارِ اسْتِ كَمَا اَهْلُ بِيْرِ صُنْعِي رُجُوعِ مَاهِلِ اَصْنَعَتِ مَيَكُنْدُ نَا اَلْكَمِّ حَقِّ وَبِاطِلِ  
اِنْ لَيْكِ بِيَكُنْ يَزِدْ هَدِّ حَاصِلِ اَلْكَمِّ چُونِ عُمُومِ اَهْلِ خَبَرِ وَبِصِيْرِ مَعْجَرَةِ اَلْبَصْدِ بَقِ اِيْمَانِ  
مُخْفِيَّتِ اَنْ بَرِ سَائِرِ خَلْقِ حَاصِلِ مَيَشُودِ وَابْتِجَا چُونِ مَعْجَرَةِ بُوْدُنِ قُرْآنِ اَزْ حَقِّ اَعْدِيَّتِ  
وَهَرِ كَمَا بِرَحْسِيَا سَعْدًا وَاقَابِلِيَّتِ جُودِ بُوْدُنِ قُرْآنِ هِدَايَتِ اِيْمَانِ اَبْدِ لِهَذَا اَخْتِصَا بِبَعْضِهِ  
دُوْنِ اَعْضَايِ نَادِرِ هَرِ چِيْدِ دَرِ حَاضِرِ دَمِ دَرِ اَلْكِتَابِ بُوْدُنِ قُرْآنِ مُخْتَلَفِ مَيَلِيْدِ وَبِيَكُنْ اَلْكَمِّ سَائِرِ خَلْقِ

چون بجز نبی نبیند یا حیست مطلع میشوند بر معجزه و بیدار عالم می شود و دیگر آنکه بر خلق  
 قدرت بر تمام و توجیه قرآن دارند و تخصص از معجزه و حتی بر هر مکلفین لازم است مقدار  
 بواسطه مقدار است نصرتی که قرآن کلام خدا نیست و تحالف قرآن با انجیل بدین طریق  
 اول در انجیل بصره تمام الوهیت مسیح بیان شده لکن قرآن بر عکس از الوهیت مسیح را  
 انکار نموده و از الحضور در مرتبه پنجم محسوب نماید مصنف این مرحله دلیل بر تحریف و  
 تصحیف انجیل است زیرا که تمام حالات عیسی شاهد بمقام عبودیت او بوده و دعوی  
 الوهیت با مقام عبودیت منافض است چگونه متعقلست که بشر خدا باشد و ادعای  
 دنا بمقام بسیار است و این مرحله موکل بوضوح و اتفاق عقلاء است نصرتی که در انجیل  
 واضحاً مسطور گشته که هر که مسیح کفار را داشت نهایت قرآن بدخصوص موسی  
 نهایت در خصوص نبوت مسیح آمده و امتشکی میسازد زیرا که در یکی مقروود مقام دیگر  
 منکر هر دو است الخ مؤلفی ندی خدا میفرماید و اذ قال الله يا عيسى اتي متوفيك ورافعك  
 الی و مشهوره میثا علماء است که حضرت عیسی زنده با همان رفت و متوفی بمعنای قاتل  
 یعنی اتي قابضك و رافعك الخ یعنی خدا فرموده که من قبض و اخذ میکنم تو را بسو عالم علو و مکرر  
 که معنای مکرر در قرآن قطع علایقه باشد که مانع از عروج بعالم علوی است و اینکه مکرر  
 ما بعد ما موقو قبل ان تموتوا باشد پس کلمه متوفیک بمعنای قبض روح نیست یا اینکه معنای  
 تاخیر اجل باشد لهذا خدا تعالی فرموده و ما قتلوه و ما اصلبوه و لکن شیهة لهم و بعضی از  
 علماء گفته اند که ایما قاتلوه نفی قتل می کند و دلالت بر نفی موت ندارد پس معارضه  
 این آیه و آیه اتي متوفیک نیست کاش فرض را تمام آیات را تتبع نموده بود که در روح بعضی از  
 نکود نصرتی که در انجیل گفته سقم در انجیل گفته شده که ان میبای و وسیله صادق واحد که دنیا این خدا  
 و خلق میباید مسیح است لکن حجت مان میگویند که شفیع المذنبین است حواجا آنکه منافق  
 نیست مثلاً اینکه حضرت محمد ص و عیسی هر دو شفیع باشند شفعا روز جزا شبیه میباشند  
 و هر يك از آنها بخودی شفاعت خواهند کرد و مسلمانان منکر شفاعت عیسی ویر نیستند و  
 فقهاء آنکه مقام شفا و وسیله محمد را اعظم و اشرف از سایر شفعا ملک محیط بهم می دانیم نصرتی

گفته چهارم خدا را احد و احد خود را در انجیل با اسم اب و ابن و روح القدس نیایشنا خدای احد و احد  
 نوع بیان گشتن ذات پاک الهی قابل نیست بلکه محلی تعلیم ثلثت در مرتبه کمتر میباشد و  
 آنکه ثلثت و توحید از امور متناقض است چگونه مقصور است که خدا را با وجود انکار احد  
 و احد المعنی باشد و پدر عیسی و ابن و روح القدس هم باشد سبحان الله روح القدس و عیسی  
 هر دو مخلوق و حادث میباشند و حادث متغیر است که قدامی باشد و دیگر آنکه در انجیل  
 خدا را با اسم اب و پدر نامیده اند و با اسم ابن نامیده شده و در انجیل و در رسایل کتب بهایی  
 چنانکه بر مبنای تعارض و سخت خوب بود نصرا که تمام انجیل را تتبع کند تا آنکه چیزی بر انجیل با برین  
 کتب مما ویر نسبت خلاف و دروغ نکوید و هرگاه نصرا که معنی واحد و وحده خدا را در ان  
 بود خدا را اب و ابن و روح القدس نمیدانست و آنکه کلمات انجیل و نصرا که مستقامی شود که  
 سر قدیم فائشده اند اول خدا و عیسی و روح القدس و حال آنکه مدعی عقولست که قدیم خدا  
 و احد المعنی است زیرا که تعدد مستلزم اقتران وحدت است و این از لوازم امکانست و  
 معلومست که حضرت عیسی و روح القدس عبد مخلوق و خدا تعالی هستند چنانکه مواضع  
 از کتاب انجیل و یوحنا شاهد بر اینست و مخلوق محالست که قدیم و اول باشد قدیم شان  
 واجب الوجود است و مخلوق از عالم خلقت و از عالم امر که محل ملکیت است فاضل میشود  
 نصرا که عالم امر خلوق و عالم ملکوت و جبروت و ملک را از ملک بگویند تخصیص داده اند جمیع  
 از نصرا که روح القدس اول در عیسی حلول کرده بود و حال در بابی که بر آن نصرا که است  
 حلول کرده جمیع دیگر میگویند خدا محقق است با عیسی و روح القدس جمیع میگویند عیسی  
 خداوند عالمست و در چند جای از کتاب انجیل و یوحنا عیسی را خدا یاد کرده و این معنی انکار ربوبیت  
 خلاق عالمست زیرا که شرک بقدر است و مستلزم اینست که مفهوم و جوب و بعد مرکب  
 باشد از سه موضوع و نقص و ترکیب از لوازم امکانست و صاحب جوب کامل الذ است تعالی  
 الله تعالی قول الظالمون علواً کثیراً و جمیع دیگر از نصرا که بل مجلول شده اند میگویند خدا تعالی  
 در عیسی و روح القدس حلول کرده و حلول مستلزم تغییر و حدوث است و خدا محیط است  
 مخلوق عالم اول و مرتبه و محیط در خط حلول نمیکند و الا لازم میآید محیطی خط شود و از خط

و دیگر آنکه حلول مستلزم زوال مکان است و حال آنکه انما منزه از مکان و مکان است و اگر نصا میگوید  
 خدا ثالث ثالث است بقریب و حدیث و کثرت نصیر قول جمعی از علمای اسلام این که ثانی بوجه  
 موجود شده در واجب ممکن و جمعی ثانی بوجه وجود شده و این دو قول هر چند باطل  
 و بی فایده است و حق اختصاص بعلم و روح القدس ندارد بلکه در کائنات محکات حاکم است  
 و بعضی از علماء نصا گفته اند فیض اقدس اول از جانب خداست و فیض می شود و بسبب مع  
 و بر وجه القدس می رسد و از آنها باطل می رسد پس ایشان را واسطه در فیض صافی دانند و  
 مقتضا اینست که علی روح القدس خدا نیستند بلکه وکل و ذات خدا شریف است  
 نیز با علم قدرت الهی و مراتب قضا و قدر و مشیت و اراده و اذن و اجل و کتاب و انوار  
 و کثر از ثناء نصا میگوید خدا و عیسی روح القدس در مرتبه اول متحد بوده اند و بعد  
 منفصل شده اند و مرتبه انصافیه مقام الوهیت عیسی می نامند و مرتبه انصافیه را مقام  
 عبودیت و وحی دانند و مثال ذمه اند بر این است که علی روح و نفس و بعضی از آنها مثال  
 ذمه اند بعل و طلب و نفس و شمس و ضو حاصل آنکه در طایفه نصا که را عقاید و اینکه  
 خدا ثالث ثالث است بایده قول هست و هم از آنها مخالف با اندک عقلیه و از این قطعیست  
 چنانکه فقیر در کتاب مقامات العارفين ابطال اسما و مفصل آن نوشته ام و من لم یحجل الله  
 که نور افشا که من نور نصیر گفته بجهت منبج در انجیل می نماید که کتب عهد عتیق و جدید  
 باطل و منسوخ شده است و نخواهد شد و نیز گوید که اسمان و زمین بر طرف خواهند گشت  
 اما کلام من بر طرف نخواهد شد نهایت محمل این بر کس این میگویند که سبب ظهور و زوال  
 توفیر و انجیل منسوخ و بر طرف گشتند مولا قفسید مشکلی و اختلاف نیست بدانکه شریف  
 بعضی از احکام شریعت سابقه نسخ میکنند و بعضی را معصا میدارند چنانکه اختلاف احکام  
 توفیر و انجیل و هم چنین اختلاف احکام می بود و نصا شاهد بر نسخ است و لازم نیست که  
 و اساس از آن احکام جمیع احکام پیغمبران با یکدیگر مختل باشد تمام احکامی که در ملت حضرت موات بوده در  
 دین مسیح غایب قرار نیست و هکذا و سبب این نسخ و اختلاف اختلاف حکم و مصالح شرعی است  
 که با اختلاف از منبر و مکتب می شود و دست قاف عقلیه جمیع شرایع و ادیان متفق هستند و احکام

جميع ملل و مطالب و احكام عقلست و كتب عهد عشق و حبيب شمل تمام احكامست قالكما انها  
مسنوخ و كشته پس اينكه در انجيل نوشته از كتب مسنوخ نشده يعني تمام انها مسنوخ نشد  
واينكه نوشته است كلام من بر طرف نخواهد شد معلومست كه كلام خدا بر قرار است و  
كتب همو قير الا ان كرهنا انما هدى عمو و هو باست و له توريه و انجيل كه در دست  
مردم است تحريف شده حاصل نكه حقيقت كتب سماويه و امنكر نشده ايم و له تبديل  
تجيشه كه از معاندان دين در انها واقع شده برخلاف حقيقت توضح مطلب است كه انجيل  
اصبر رابعيا بصعود حضرت عيسى با شما جمع نمودند و معلوم بنيت كه جامع انها  
بوده يا نبوده و ثبوت انها ثابت نيست مدعي حقيقت يا ايشان كند كه اين ايات موجوده در  
انجيل كلام خداست و محض ادعا و احكام در هيچ ملتي از ملل نگفته اند كه بايد اطاعت  
از انموده بلكه منوط بحججه بالغه است پس اثبات تحريف بها لازم بنيت بلكه اثبات بر  
مدعي است و مي دانيم كه حكايق با عدم انما حجت تكليف باطاعت انجيل بر موده و  
نصاير بگويند كه قرآن نيز بعد از وفات حضرت رسول جمع شده حوايي است كه اراده  
سابقه معلوم شد كه قرآن زياد نشد و احد حوات نداشت كه يك ايه بمثل قرآن بگويد  
و له زياد نمودن بر توريه و انجيل ممكن است و اتيان بمثل انها سهولت دارد و ملاحظه  
نما الصالح نه ما از كتاب مذكور را كه در ان نوشته است نوح بعد از خروج از كشتي شراب  
خورد و مست شد و عر بلا كرديد ملاحظه و تفكر كن چگونه شراب خور و است بر رسول  
خدا داده اند و در كتاب خدا است مطلب زياد كرده اند و حال آنكه شراب خور و اد جميع  
اينها حرام بود و صريح عقلي دارد و حالت مستي با مرتبه نبوت منافات دارد شان پنجم آنست كه  
نظام دين و دنياي مردم را يدهد و مستحق لائق مرتبه او بنيت بضرر ال گفته ششم در  
كتب مقدسه اشكارا و بيان شده است كه ادعي بسبب اعمال خود نجات نخواهد يافت بلكه  
محض بسبب ايمان آوردن بر يسوع مسيح بقرار ديكر در انجيل شده در ايات ۲۴ و ۲۵  
باب ۴ و در ايت ۵ باب ۴ نامرعه باهل روم و در ايات ۹ و ۱۰ باب ۲ نامرعه باهل القيس  
مذكور است مكر در قرآن نوشته شده كه ادعي بسبب اعمال حسن و ثواب نجات خواهد يافت

بجا کاش نصر آمد کور حقیقت مع و امی فیه فی انکه از منافقا بیخی نکند و ایچ از منظم مستفا  
 میشود انکه فحاش بر ایمانست و له ایمان مشغل بر اعمال صالحه است خدا عظیم مایند  
 وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَكَرِهُوا مَعَافِرَتَنَا وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ  
 خَيْرٌ إِلَّا الَّذِي اتَّخَذَ وَعْداً لِّنَفْسِهِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ خَاسِرٌ  
 و خصوص اعمال صالحه است محمول بر ایمان مشتمل بر ایمانست چه از آیات مستفاد و  
 معلوم می شود که ایمان شرط در قبول شدن اعمال است و ایمان بپیوسته مسیح بلکه جمیع پیغمبران  
 لازمست قال الله تبارك وتعالى لا يفرق بين احد من رسله و ایمان بجبئی از پیغمبران لازم  
 ایمان بیا بر رسول صحیح نیست بلکه مشروط بیکدیگر است پس معلوم شد و اینکه در انجیل  
 محض ایمان بپیوسته مسیح را معتبر تر شده جهت آنستکه در آن زمان همان اعتقاد و اثر جمیع  
 بر اوست و لازم بود و اعتقاد محض حضرت محمد ص بر اوست مسیح در آن زمان لازم نبوده لهذا حضرت  
 حضرت محمد ص را در انجیل شرط فحاشات نکرده هر چند بر خود مسیح اقرار و اعتقاد بر سالت  
 حضرت محمد ص و ولایت ائمه هدی لازم بود و له ذکران در انجیل لازم نبود حاصل  
 مطالب آنکه بر فرض اینکه مسلم دایم قرآن با کتب سابقه مخالفت داد چون شیخ جابر اسکندر  
 ابن حکم در انشریعت بوده و در شرح محمد ص منسوخ کشته و اگر شیخ جابر نباشد چون تواتر  
 بقدر انجیل معلوم نشده و حقیقت قرآن بمخبرات سابقه معلوم کشته لهذا آیات قرآن دلیل بر  
 وقوع تحریف در سابق کتب است هر چند معلومست که ایچ از کتب بر پیغمبران نازل شد بر حق بوده  
 و له در ایچ در دست مردم است تحریف و تغییر واقع شده چنانکه کدش نصر گفته هفتم  
 مسیح درایت موم بایه مته بتابعین خود فرموده است که من شما می گویم که احکام خود داد است  
 ندارید و از برای آنها که بر شما لعن میکنند برکت تولید و ما آنان که شما را صداوت میماند احیاناً  
 کنید و از بهر آنان که شما را لعن میید هندی و رحمت میمانند دعا کنید مگر محمل بامت خود  
 که با ملت غیر چنان کنید و گنایان که از قرآن بر گردند بقتل رسانید جواب انکه محبت و احسان  
 محمل ذات خداست انچه حیثیت آنکه مخلوق خدا هستند در شرع محمد ص مطلوب و در غیر  
 مزاحبت شیئا احب انا و لاحد در حق کسی که با تو بیکدیگر باشد یا نیکو است چنانکه از فیضه دلیل بر

وَمَا يَلْقَاهَا إِلَّا الْبَاقُونَ خَبَرُوا وَمَا يَلْقَاهَا إِلَّا دُخَانٌ عَظِيمٌ وَادْخُلُوا مِنْهَا أَبْوَابًا وَمِنْهَا يَخْرُجُونَ  
 دَهْشَن و دوست خو گشت و لے از جنسیت اینکه کفار و مشرکین فعلا مدح می مانند بغض  
 انها مطلوب است عقل حاکم است بر اینکه حجت لے الله و بغض لے الله از لوازم ایمانست و لے  
 جهاتیر احسانا بانها است زیرا که اگر ایمان بیاورد بواب یازم میشود و اگر گشت تر شوند عقوبت  
 انها کمتر می شود بجهت اینکه آنچه در دنیا وقت نمایند محصیت انها بیشتر میشود پس قال لکننا  
 در حق انها است چنانکه حضرت موسی مکرر جهاد می فرمود و امر می فرمود که از جهت  
 کفار و کفار پرستیان عجل و اطاعت سامری یکدیگر را بقتل رسانند و جمعی از انبیاء عم مثل یوحنا و  
 لوط و هود و صالح و غیر ازها بر قوم خود نفرین فرمودند و قوم خود را هلاک کردند و لیکن  
 استدراجهاست و از الخبیل عتی مستفاد میشود که چون عیسی در مرتبه بر زمین آمد جناب  
 می کند چنانکه در باب ۷ و ۸ باب اول نامرعه دیم به دستلو نیقیان مذکور است که تسووع مسیح  
 با فرشتگان قدر کش از آسمان ظاهر خواهند شد در آن وقت مشتعل منقح از آتشی که خدا را می کشد  
 الخ حاصل آنکه جهاد و قتل با امر الهی از لوازم ایمانست و منافات با مرتبه رضا و تسلیم ندارد  
 و محبت و محالوقات حشمت نیز با قتل مشرک بر حسب امر خدا نعم نیز می باشد و مراد از این آیه توفیر  
 زمان نزول عیسی است وقت از مظاهر ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه می باشد که  
 حضرت عیسی با فرشتگان در خدمت از امام علیه السلام جهاتی کنند و انتقام میکشند از آنکه  
 که خدا را نمی شناسید یعنی از کفار چنانکه انبیاء عطا بقا است با احادیث شیعه و نظر از کتب هشتم  
 مسیح چنانکه در باب ۳۴ الی ۳۶ باب ۱ لوقو مذکور است گفت که در ایامی که بیست و نه تزیج  
 میکنند نه تزیج کرده میشوند زیرا که ایشان مانند فرشتگان خواهند بود و درایت ۱۷ باب  
 عا ۱ نامرعه ما هبل روح مرقومست که ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و آرام و خوشی در  
 روح القدس است مگر عجل در قرآن بر خلاف آن بیان فرموده است که در بهشت اکل و شرب و  
 صحبت با حوران خواهد بود چنانکه این نظر که بر حسب خیال خود آسمان را به بهشت تفسیر کرده  
 و در هیچ یک از ملل و ادیان این تفسیر و این اصطلاح معهود نیست البته در آسمان خدا اکل و شرب و  
 تزیج نیست هر چند بهشت در آسمان است لے لفظ آسمان شامل بهشت نیست و هم چنین عبارت ملکوت



خلاق جو بهشت نداشت بلکه ملکوت فوق بهشت است و عالم امر است که محل مشیت باشد و احد  
 از اهل معرفت بهشت عالم ملکوت تغییر نکرده بلکه عالم ملکوت مقابل عالم ملک است و  
 داخل در عنوان عالم ملک است نه ملکوت و جواب دیگر آنکه نظر انیما طلبی از انجیل با شتاب  
 تفکر کرده نتیجه آنکه در انجیل متی در فصل هفتم و سیم ذکر نموده که یسوع مسیح در جواب از فاع  
 فرموده که گمراه شده اند و کتب با عیسا سازند و بر قوه خدا آگاه نیستند در قیامت فرستاده  
 و توفیق نمیکند لکن میباشند مثل ملائکه خدا در این عالم ای مطالعه کنندگان این نسخه بدر  
 حقیقت بدون مجادله و اعتساف این کتاب را مطالعه کنید و مطالقی که از انجیل نقل کرده ام با  
 انجیل مطابقت نمایند اگر انجیل را عمیقاً فهمید ترجمه از اهل خطه نمایند تا حقیقت قول حقیر  
 کذب تصور معلوم شود پس معلوم شد که عبارت انجیل قیامت بوده نصرانی از ابا سمان در  
 بهشت تغییر کرده و البته ظاهر است که در روز قیامت که مدت آن پنجاه هزار سال است و هیچ  
 نیست این نصرانی علاوه بر اینکه بر قرآن نفهمیده اعتراض میکند انجیل را هم ندانسته برای  
 اشتباه نفسی میکند و من انی انجیل الله که نور افعال او من نور جهان که اکثر نصاری بلکه نصرانی  
 مذکور وقوع نسخ و احکام را انکار میکنند و حال آنکه در انجیل متی در فصل پنجاه و هفتم ذکر  
 کرده که یسوع مسیح فرموده که موسی از جهت قساوت قلوب شماها اذن داد شما را اینک و  
 خود را طلاق گویند و حکم از ابتدا چنین بوده الخ و این عبارت صریح در وقوع نصیحت نصرانی است  
 سوای دلیل مذکور علامت دیگر که قرآن از جانب خدا نیست اینست که قرآن نقاشیه او نیست ادعای  
 دفع عیسان در آنرا که در دود یا چهره سال ذکر نموده ایم که لا اوست که الهام حقیقی آن نقاشیه  
 روحانی که خدا در روح و قلب انبیا ثبت کرده است دفع و سالت سازد الخ مؤلف گویند و الا  
 قرآن بضامیه تفسیر اهل بیت ع جمیع آنچه را که امت محتاج باز شنیدن بیان میکند خصوصاً  
 مطالب اعقبات حقیر اسلامیه و ایمانی را چنانکه اهل معرفت و حکمت قلوب آنها بتدریج در دنیا  
 قرآنی متورش شود و محققان و معارف فایز میشوند و اسرار علوم کمال آنها منکشف میگردد  
 و در متشابهات قرآن رجوع بتفسیر اهل بیت علیهم السلام میکنند و لکن کسانی که چشم دارند نمیبینند  
 و گوش دارند و نمیشنوند و قلب دارند نمیفهمند اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلاً انهم انورون

هتل نمیند چنانکه چشم خفاش را با ماهی نمیکند و اینجاست مستلزم نقص در ذات ایشانست  
چشم قلب معاند هرگاه نور قرآن را مشاهده نکند دلیل بر نقص قرآن نیست چنانکه یهود  
عنود انجیل و حقیقت یسوع را انکار کردند و نور انجیل را مشاهده نکردند نقص در یهود  
بود و در عرب نور انجیل مسیح و نقصان بود همین انکار نصاری که دلیل بر نقص قرآن نیست  
و قائلان شرع نشده است در کتاب خدا اینکه مستقل بر تمام مطالب لازم باشد و نقاضای  
انسان را رفع کند بلکه کتاب خدا انجیل بر آن رسول ص با این جامع همه امور دینی و دنیوی را  
کتاب کافی خوانند و در جمیع مطالب کافی باشد لازم آید که خالق مستغنی از رسول باشد و حال آنکه  
بر این عقاید اتفاق ملل و ادیان وجود رسول لازم و محتاج الیه جمیع امت است این نقصان  
در این کتاب کما فی میگوید که احد از ائم قائل بانکه آنست که حاصل آنکه شرط مذکور در رسول  
معتبرست نه در قرآن و ثالثا انجیل و سایر کتب نیز نقاضا انسان را در جمیع موارد و اختلافات  
رفع نمیسازند بلکه قلیل علم در آن مستطورات و تمام امور دینی از آن مستغنی نمیشوند  
وجود رسول و وحی لازمست که بخوارشاد و احتجاج و لطف و بطریق جبر اختیار از رفع  
فرماید و مراتب علوم دینی را بیان فرماید بدیهی است که در زمان عیسی ص اتفاقا ناس و اختلاف  
انها با انجیل حاصل و رفع نشد بلکه وجود یسوع مسیح خفاشها آنها را هتایتز نمود و هم چنین  
حالات سایر رسول و کتب سماویة و اگر خواهی بشم از اصول دین نصاری را برای تو  
شرح دهم در این کتاب بدقت اندر بر کنه و عقلا احکام را فسادان برای تو معلوم کرد و بدین  
انچه از انجیل و سایر کتب پادریان انها مستطامی شود اصول دین نصاری چند است اول آنکه  
خدا اتم جل شانہ کی است و از له و بعد است خالق و از قسب دیم آنکه همان خدا که بکسی بدید  
علبی است و هم چنین پدر روح القدس است سیم آنکه همان خدا که یکی و پدر است پیوسته  
اینکه یسوع را خدا و پسر خدا مینامند چه از ائم همان خدا که پدر و پسر است عیسی ص  
همان خدا که یکم و پدر و پسر و یسوع است روح القدس است و اینکه الهیانی که صفات مذکور  
عزیزات اوست مرتبه عالم و پروردگار است و اینکه از خدا که صفات او دارد صفات کثرت  
حج اینک الهیانی که صفات مذکور را دارد منجلی کرده است و یسوع و روح القدس بلکه اکثر آنها

فابا بحلول و اتحاد شده اند و اینک انجیل که شفاعت کرده است قبول کنی و شفاعت است می  
 اینک انجیل که فرموده و از آن و یگانگی است در اوّل با عیسی و روح القدس متحد بوده و خالق  
 عیسی و روح القدس نیز بوده و بعد از آن یکی که مفضل و خدا شده اند و ثالث ثالثه واضح  
 با اینک انجیل که یگانگی و خالق است همه از حلقه اربعه عیسی معوض نموده و اینک در  
 اوّل حضرت نمائند بیت یسوع و روح القدس هم مخلوق بوده اند و هم خالق و یسوع مسیح  
 و روح القدس مخلوق و حادث بوده اند و دراز و قدیم نیز با خدا بوده اند یعنی قدیم و  
 از آن بوده اند یعنی غیر از الله بوده اند و مع ذلك از دم غنّه بالذات بوده اند و اینک هر  
 خدا که بصفا مسطوره متصف است با صفات قدیمه و عین ذات است و ان حقیقت  
 ذات یسوع مسیح است بقسط شخص روح القدس بدینا آمده داخل در رحم مریم شده و از  
 همان رحم بدینا آمده و او را برادر کشیدند و او را بقتل رسانیدند و مدفون شدند و بعد از آن  
 بنی برآفت و بعد از مدفون شدن داخل جهنّم شدند و از آنجا خلاص گردان و از آنجا هر سبزه  
 و مومن و اوصیاء که از اوّل ابتدای دنیا تا از زمان مرده بودند و در اینجا بحسب شیطان  
 گرفتار بودند و انتظار آمدن خدا را میکشیدند و همان خدا که یکانه قدیم که پدر و پدر  
 یسوع و روح القدس بود و بصفا سابقه متصف و هم روح خدا بود و میخیزد و در او  
 و از آن مبرفت و مرده را هلاک میکرد و مرده را از آنجا میگرد و مظهر معجزات بود و اینک همان خدا  
 که بعد از دار و درض داخل جهنّم شدند از آنجا بهرام یعزبان و اوصیاء و مومن بدینا برگشتند  
 نمود و بعد از رجعت نمودن بدینا بعد از انقضای پیما و دوازده مومن و یعزبان و اوصیاء  
 با خود برگشته با همان بالا رفت و در دست راست پدر خود قرار گرفت و اینک همان خدا  
 با انصاف مذکور از اسمان نازل خواهد شد و در صحنه از صحنه ای شام دیوان خلا بقتل  
 خواهد کرد و نیکوکاران را بهشت و بدکاران را جهنّم خواهد فرستاد و اینک همان خدا که یکا  
 و فرد و از آن قدیم بود که یسوع مسیح و روح القدس است از حضرت مریم عجل آمده و موجود  
 و حادث گردیده و نبوت و متاخر است از نبوت حضرت موسی عیسی و در فضل اسم انجیل که  
 عیسی بنیست و در فضل او انجیل و فرس و هم چنین در انجیل لوقا و یوحنا آمده و راست که در

اول بخت حضرت عیسیٰ عجی آمد و او را در آن محراب غفلت بود و در همینکه عیسیٰ از آن بر و زایل  
حضرت یحیی مدی که اسمنا شکافته شد و روح القدس بر شکل کبوتری آمد و در بابا که سر عیسی  
قرار گرفت و در انجیل مقرر میگوید و در عیسی با کشت آن خدا و یسوع و روح القدس  
که وجود بوده اند و مع ذلک سر وجود بوده اند که لازم کلیک آنها در باب الوهیت  
یسوع و روح القدس اینکه این دو وجود هم خالق بوده اند و هم مخلوق مؤلف گویند  
کلمات متناقضه و غیر معنیه در کلمات و کتب آنها انبیا است و عاقل چون در آنها  
تصور کند فسا آنها را بدیهی میداند لهذا حاجت بر رد تقصیل نیست و العاقل بکینه  
الاشارة کتب جمعی از نصائر میگویند که شیاعین صنفی هستند از ملائکه که بسیار از آنها  
خدا مغضوب گردیده از اسماء مجتهد انداخته شدند میگویند چند روز از آسمان ملکه  
مجهنم مبارزید و میگویند شیاطین که در زمین مانده اند ملکه اند که در وقت فرود رحمان  
در عرض راه بودند که خدا را بدیدن آنها را خنجر فروز زمین افتادند و سبب فرطانی را  
میگویند این بود که بایشان فرموده و شما خواهد آمد که من انسان شوم باید شما را مرد را وقت  
انسان دانید و ان انسان را که با منست خدا دانید و پرستش کنید و آنها اگر قبول کردند مقرر شدند  
و آنها که قبول نکردند معذب گشتند <sup>نق</sup> <sup>اصح</sup> <sup>محصل</sup> کلمات نصائر است که یسوع مسیح  
در مرتبه داشت که مرتبه الوهیت و از مرتبه ذات اب و موجود بود قبل از خلق  
عالم و دیگر مرتبه انسانیت است و ان انسانی کشت از ذات مریم و در عالم ناسوت متولد شد  
جواب اول آنکه نصائر اعتراف دارند و مدعی هستند که عیسی علیه السلام بوده و از او یار و یاور <sup>الوجود</sup>  
باشد و واجب ممکن متباین هستند پس در یک مقام جمع نمیشوند و ثانیاً مفهوم العالم  
من حیث اتم الوجود ممکن نیست که با مفهوم انسانیت جمع شود و ثالثاً اعتراف بصدق انسانیت  
بر لازم می آید عدم اعتراف بالوهیت او و الا اختاره بین الحوادث و القدم و تابعاً اینکه میگوید  
یسوع ع قدیم بود و مع ذلک مخلوق بوده و بتوسط روح القدس از مرغی متولد شد و نشان  
محض و ناقص است و بعد آنکه نصائر میگویند خدا چون خلق اخلاق کرد انبیاء را و انبیاء را  
خلق قول آنها را اطاعت نکردند پس راه کرده بدینکه آنها را معذب سازد این را باو معارضه کردند

درخت ده نام مردم و حلقه ام و عظمی که پس محسم شد و بسو حلقه آمد و جمیع از لایم را بجهت خلق  
 می کشد پس مضروب مد فو ز کشت و داخل جهنم شد و از این جهت است که هر که با ایمان نیارد  
 داخل در جهنم نمی شود <sup>نفس</sup> اگر نه در قرآن و در دیگر کتابها چیزی از این بیا شده است که آدمی  
 باستصواب و با اعمال حسن و ثواب جود و بنا بر رحمت موفوره خدا و بشاعت حمد و ایمان بران  
 امرش گامان خود تحصیل میکند و حال آنکه ذکر موفوره که خدا فقط بوسیله توبه از گناه نمیکند  
 و در انجیل بواجبی تمام بیان شده است که خدا محض انکار میکند رد که توبه موفوره طلبا جمیع  
 ایمان آورد اما هر کس که جمیع ایمان نیآورده مستوجب غضب خدا خواهد بود الخ مصدق  
 فقیر کو <sup>بذل</sup> انکه مخالفت انجیل با قرآن دلیل بر عدم حقیقت قرآن نیست چنانکه گذشت  
 و ثانیاً ایمان جمیع بلکه همه چیزان شرطست در قبول شدن توبه و سزاوار اعمال بلکه هر چه علی  
 بدون ایمان بخدا و رسول قبول نیست چنانکه اینطالبا از مواضع از قرآن و سنه مستفاد  
 و معلوم میشود و در قرآن توبه فقط اخدا و وسیله نجات قرار گرفته و موفوره و ایمان جمیع مستلزم  
 اقرار و ایمان جمیع پیغمبران و ایمان محض هم میباشد محبت اینکه مسیح ع اخبار حقیقت جمیع  
 پیغمبران خصوصاً حقیقت حضرت محمد ص داده چنانکه جمیع از آیات انجیل را در این کتاب بیان  
 خواهم نمود که صبر محبت در ایمان محمد ص پیش اقرار بتمام انجیل را که مسیح آورده متفق بر ایمان  
 محمد ص هست چنانکه ایمان محمد ص که شرطست در قبول توبه و سایر رحمتا مضمون  
 اقرار بپیوسته است بجهت آنکه در قرآن تصدیق مسیح را موفوره است پس هر کس که در زمان  
 حضرت مسیح نازل نباشد بجهت حضرت محمد ص توبه میکرد بدون ایمان جمیع توبه او قبول نمیشد  
 چنانکه هرگاه کسی در زمان بعثت حضرت رسول ص تصدیق نکند محمد ص را در آنکه تصدیق  
 مسیح را موفوره توبه او قبول نیست و این معنی از آیه کریمه لا تفرق بین حیدر و سید معلوم  
 و مستفاد می گردد پس ظاهر شد که نصرا که میگوید آیات قرآن نفهمیده بیا اعتراض را کرده  
 نصرا که گفتند و دیگر اینکه گویا محمد ص شفیع کاهکان است انقیض بالمره خلاف و خلاف  
 باطل و صد انجیل است زیرا که در انجیل ضمایان شده است که شافع مذنبین مسیح الخ  
 جو انکه شفیع بود مسیح بلکه شفیع بود سایر پیغمبران محل اشکال نیست و البته حضرت مسیح شافع

مذیبر ائمت خود می باشد و بعد از آن سلیق و انکار و اثبات و جلال و شافع بودن حضرت یسوع مسیح  
نکرده و بر ائمت و لازم بود که محضرت مسیح استغفار نمایند و مطیع او باشند و از انجیل  
انکار شافع بودن حضرت محمد استغفار نمایند و شافع بودن حضرت محمد اعظم  
افضل از مراتب سائر انبیاء و رسول است چنانکه اگر در بعضی موارد که انبیا را بر سبط شاهان و پادشاهان  
و انبیا علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
حق در انجیل ذکر نشده مگر بعضی از آنها بدانند که بضاری میگویند شافع روز قیامت حضرت  
در یسوع مسیح است و مع ذلک اکثر از بضاری با پادشاهان که بزرگان آنها است سیل قرار میدهند  
بعضی از علماء خود را شافع در امرش نگاه میدارند و بعضی از آنها بتوسط واسطه و شفیع خود  
میدانند و مرتبه شفاعت را در حق سائر انبیاء هم انکار میکنند مگر در حق حضرت عیسی  
علیه السلام تفکر کرده که در انجیل بیان شده که لیکن است در دنیا خدا و خلق واسطه است  
اذا یسوع مسیح است که خود را در دانه همه فایده داده جواب داد که این عبارت ناقض است  
اینکه اگر مسیح خدا را چگونگی واسطه میان خدا و خلق است و اگر مقصود تعالی الهی است ادله  
قاطع عقلیه که در توحید مقرر است دلیل بر بطلان است و ثانیاً مقصود واسطه بودن  
مسیح است میان خدا و ائمت مسیح و سایر ائم را شامل نیست و لازم میاید که سایر پیغمبران  
نیز واسطه میان خدا و خلق باشند و این معنی مستلزم تکیه بر جمیع پیغمبران است و خدا را  
اهل ایمان و ملل چین کلاً آن گفته و انکار واسطه بودن رسولان کرده نصرانی میگویند که  
مخفی نماید که مرتبه رسالت تسبیح باطل نمیکرد مگر مرتبه شفاعت انجیل مؤلف گویند  
شکی نیست که صد و یکاه مشا با مرتبه رسالت است و باید رسول معصوم باشد از ابتلا عوام  
چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت و چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ و این معنی باید که عقلیه  
و برهان مقرر و ثابت است و بر اهل کشف و شهود و الهام بدون برهان واضح است زیرا که  
عصیان ناشایسته و قصور مرتبه ایمان است و ایمان رسول در مرتبه رسالت و دیگران که در رسالت  
عاصی از جهت رفع و منع عاصیان ائمت مشا با مقتضای لطف و حکمت است و دیگران که  
عصیان رسول است موجب سلب ثبوت صداقت است و مشا با مرتبه ایمان است دیگران که رسولان حق

و این خیا و عصیان میکند چه عصیان آنها با امانت است و دیگر آنکه مثل رسول بر امت لازم نیست  
 باید امت متبع در رسول عاصی نباشد و دیگر آنکه اگر رسول عاصی باشد لازم نیست مکه فانی از  
 امت که او را ردع و منع نمایند و بر رسول لازم میشود که در این مرحله مطیع امت باشد و این  
 مثل رسالت و ساختن عظمی و مطاعیت رسولت و دیگر آنکه کسیکه بر جاهل از اقوال  
 صحیح انبیاء و رسول متبع و متفهم باشد چه داند که انبیاء و رسول او وصیاء علیهم السلام  
 متصف بمزاج عصمت کامله بوده اند و حالت آنها اقتضای عصیان میکند و دیگر آنکه  
 عصیان ناشی از غلبه نفس اماره بر عقل است و عقول انبیاء و رسول در مرتبه کمال بود و از این جهت  
 قابل مقام وحی و تزییل بوده اند پس عقل ایشان بر نفس آنها غالب بوده و مغلوب بر نفس اماره  
 نمیشدند پس عصیان از ایشان صادر نمیشود و دیگر آنکه انبیاء و رسول او وصیاء که متصف  
 بمقام عبودیت کامله بوده اند و عصیان با این مقام منافات دارد و دیگر آنکه حکما انبیا را  
 از نور حلقه کرده و مرتبه نورانیت با ظلمت عصیان منافات دارد و دیگر آنکه ایشان متصف بمقام  
 معلو و رؤیت قلبیه هستند و کسیکه چشم معرفت خدا را حاضر و غایب را نداند در مرتبه معرفت  
 کامله باشد مرکب عصیان نمیشود و دیگر آنکه ایشان واسطه مضافات معنویه و صاحبان انوار  
 باهره هستند ظلمت عصیان و طغیان مانع از اعزیزه رفعه است و فی نفسه بر هر ذی شعور واجب است  
 و تفصیل در کتب کلامیه و فقهیه و در هر کتابی که در این باب است بدانند نسبت عصیان بجهت  
 از رسول مثل این کرمیه و عصیان آدم رفته فتوحی بر مسیل ما الخاست و معجزات او را و امت  
 و مجاز او را حق گفته اند چون ترک اولی در مرتبه انبیاء بسیار نامناسب است از این جهت  
 بعضی تغییر شده بلیت بود آدم و دیه و رب کیمه موی در دیدار بود کوهی عظیم و بعضی گفته اند که  
 نه حضرت آدم از کل بجز نهی از شهادت بوده و تکلیفی و مخالفت نهی از شهادت عصیان احقی نیست  
 و بعضی گفته اند که نهی از شهادت نهی از شهادت است و نهی از شهادت نهی از شهادت است  
 ظاهر نهی از نهی تزییلی تا ریل نمود و ظاهر اینست که نسبت عصیان بعضی از معصومین تمام از  
 قبل حتماً اکابر استیفاء المیزان است بتفصیلی که فقیر از اد کتاب غماها العارفين و در کتاب  
 کلامیه مشروفاً و شاماً نظر گرفته و در نظر ما بشکارتی گفته شده است که محققان حاصل نموده است و بعضی

که در سوره البقره من سطور آن که فاضل حق و استغفر لذنبک و بعد از ابواب پنجایکه  
ظاهران یعنی نامبرینک نظر این بیایا کرده و معنی از آنهمه سیده مصطفی کوی علمای  
اسلام کثر الله امثالهم بیان توحید اینطرا نموده اند بچند وجوه اول آنکه چون حضرت محمد  
و هم چنین ائمه هدی علیهم السلام بوسیله ترستی بوده اند بپوست از مقام کامل عقاید انجلی  
و صعود می نمودند لهذا در حالت اعلی که مقام اولی است چون علفت بغلام فاسد و سیرند  
از آنجا که در عالم ازل بجای آورده بودند توبه و استغفار حتی که در حال آنکه سوا اعمال و اجزای  
از آنها صادر نمیشد و دیگر آنکه آنحضرت ع قدس مقام داشتند که مقام مقربین که از مرتبه  
توجهها کامل ایشان بود بدو رکعت استغفار و دیگر مقام ابرار و انعام اقبال آنها بود بکوشش  
از جهت نظام دین و دنیا و سایر محکات و چون در مقام توحید کامل بحق ظاهر میشدند علفت  
و لو انم بشریت میشدند از الحالت که لو انم بشریت بود توبه و از ان گشت می نمودند بسو عالم  
ملکوت بیت عالمان از کائنات توبه کنند و عارفان و صاحبان استغفار استیم آنکه چون ممکن بود ندو  
و ممکن از جانب خود هیچ چیزی ندانند بلکه هیچ حال و مراتب و درجات و عبادات و از عباد  
حق است لهذا نظر محقیقت امکان ذات خود که میز بود می گفتند ان الله ما عبدناک حق  
عبادک انک و ما عرفناک حق معرفتک بلکه بدو آنحضرت اله توبه و استغفار می نمودند  
بلکه اعتراف بکاهان می نمودند و حال آنکه هیچ معصیتی با مرتکب نمیشدند چهار وجهی از علماء  
گفته اند که اینیغ مساوی با معصا حشا الا بر استیثا المقربین و اینیغ محمل اشکال است چشم  
بعضی از علماء گفته اند که اینیغ الب و اعتراف بذنوب و توبه اینها محض حکمت اشراک در تکلیف  
و انشا دامت و سایر مصالح شرعی بوده و اعتراف بکاه از وجه حقیقت نبوده و استغفار  
محض خضوع و خشوع و اظهار عبودیت کامل بوده معصیت و جود انک ذنب لا یقاس به ذنب  
ذات ممکن با قطع نظر از نیو ضار باینه علم محض و خبیاست بشتم آنکه چون ولی الله مطلق  
منزله قلب و روح و نفس عالم امکان و واسطه در جمیع قبوضات است و منبع تمام کاینات لهذا  
جمیع کاهان آنکسایز که قابل شفاعت بودند خود آنحضرت قبول فرمود و نیز اعمال آنها را نازل  
منزله اعمال خود محسوب داشته است و توبه و انابه از ان الله و ذنوب فرمود چنانچه از بعضی در تفسیر



کبریا بقدر لک الله ما تقدم من ذنوبك وما تأخر ما نورست ایضا ظاهر است که این کلام در حکایت است که  
 شیخ را حال میرانند میگویند در شریعت حکما بسبب علم خدا و ما و مستقبل شیخ چه بانیست  
 و میگویند بقرینه و انجیل ناسخ و منسوخ و ایف غیشود و انجیل ناسخ و تورات نیست بلکه  
 تکمیل او کرده است جواب اولی امور الهیه نسبت با زمانه مختلف می شود چنانکه در اسباب الیه  
 ترویج واجب و مطلوب بود و بحسب یسوع مسیح ترک ترویج و زها بایت مطلوب و مقدر بود  
 و شیخ مستلزم جفلی نیست بلکه بواسطه اختلاف حالات خلوقان زمانه است بسا می شود  
 حکمت الهیه و نظام اصیل اقتضاء میکند که حکم از زمان معینی بازماند و دیگر ثابت  
 باشد و بعد شیخ شود یا آنکه بداند که بعد از ان خفاء است محقق شود مثلاً در زمان حضرت  
 نظر بقله قابلیت خلق احکام توراتی مخالف با احکام یسوع مسیح بود و در زمان عیسی خلق  
 کامل تر انسان بود و در زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله قابلیت خلق کامل بود لهذا مطالبه  
 بخوبی کمال اظهار و آشکار شد و مراتب خلق بتدریج در مقام تدریج هستند چنانکه نصاری  
 میگویند انجیل توراتی که کامل کرده است پس حضرت در ادعای در زمان ثابت و در زمان غیر ثابت  
 و مرجع شیخ نیز بهمین است و ثانیاً نصاری میگویند شیخ عبارت از پیشکش شدنت و خلافت  
 نبی اعدا عرض نمیشود و حال آنکه معنی شیخ دفع حکم است نه شیخا و ثالثاً اینکه نصاری این  
 زمان گفته اند که شیخ در غیر این شریعت نبوده یا از بخت نیست یا از محض عناد و کجای است  
 یوسف نای که از علمای یهودی است در فضل سیم از باب چهاردهم از کتاب عقاید مذکور  
 نتایج و تشدید در کتاب سابقین کردم و باقم که حلال خدا در حق میگرد و عوام در حق  
 حلال میشود که در فضل سیم انجیل صحت مذکور است که عیسی فرموده و اولی چنین گفته شد  
 پس حکم را بایستی کند و من چنین میگویم و نوعی دیگر میگوید و اما اخوان حضرت هر بان محو  
 و دیگر کس را احکام سابقه بر توراتی شیخ آن رسیده است و انجیل بر آدم و فرزندان او تا زمان  
 نوح ع خوردن غیر گنا زمین حرام بوده و در زمان نوح علیه السلام اکل مطلق حیوانات حلال شد  
 چنانچه در سفر اول توراتی نوشته که خلاصا موسی ع حکایت میکند در مقام احوال نوح  
 که خدا نوح و فرموده که هر چه حرکت می کند و زنده است از این شما خوردن خواهد شد انجیل و انجیل

در کتب مسطور است که قبل از نزول توره تریج میکرد و خواهر را با هم حلالی و بعد حرام حاصل  
انکه اگر تریج جایز نبود و در احکام جاگ نشدی چگونه حضرت خلیل ع ماور شد بکشتن  
فرزند خود پس ممنوع شد و اگر تریج جایز نیست چرا نصایق دست از ستن بر داشتند و ختنه  
ترک کردند و حال آنکه در مواضع بسیار و توریه صیقلها شمر که داد خدا بشما اگر ختنه را نکنند  
نیست شود جان او در دنیا قوم و شرط علم نگاه نداشت و در راه سفر نوشته که مگر بحضرت  
ابویم علی بنیثا و الله علیه کلم خطا باشد که ختنه کنید و میثاق ابدی در کنارگاه ابدی حاصل  
مآل آنکه اکثر یهود و نصاریع سفورند و منکر قبح آن نیستند و حال آنکه در جمیع کتب  
انبیاء سلف نهایت از سید چنانکه در سفر بیتیم توریه در پایش او سکوس مگو و است که  
خدا فرموده هر و ن و فرزند او شراب و مست کنند نخورند و فرموده که اینک ابدی میباید  
در سفر چهارم توریه است که مردی از آن که خواهد رسانعت خدا را حاصل کند باید شراب  
هیچ مست کند و بخورد و در کتاب شعای پیغمبر فرموده وای بر شما که شراب خورند و در  
سینا ششم کتاب عاموس پیغمبر صیقلها انا که شراب خورند باز سبب مرده شوند و با سیر افتد  
و ایضا در سینه کتابی که از رضایح حضرت سلیمان است گفته که هر کسی که در شراب  
خوردن افتد در راه غلط میفتد و در آخر سینه ابیسیسم همین کتاب حضرت بلعام فرمود  
مباشید با شراب بخورید از آن پاشو چند صیقلها ایذا اینجا که با سوزی است که اول از انیس که  
صین شراب که سرخ نماید در قرح و خوش اینده است که اخوان ما را میگرد و چون افغی و هویر  
الغیر ذلک رضایح مجابر بر داشته اند و حال آنکه در کتب انبیاء سلف ع از برای رمان  
سر قرار داده و عمل حیات را ترک کرده اند و حال آنکه در توریه امران باشد عفت و  
عمل جمیع از علمای نصایح احتجاج کرده اند با اینکه رسالت یسوع مسیح مسلم است و مسلمانان  
بنیوت محض اعتراف دارند پیش رسول اکرام حضرت عیسی ع برقرار است و خداوند معلوم  
حاصل آنکه رسالت حضرت یسوع ع مسلم و بر مسلمین است که نسخ ان اثبات کنند و الا فقتضا  
استحباب بقاء انست علیا حقیر ایمانیه حواریا مجید و جبر تفرقه فرموده اند اول آنکه ما اول  
داریم بنیوت عیسی که از ابراهیم است محمد فرموده و حال خبر آمدن انرا بقوم خود داده باشد پس از ابراهیم

وجميع الخیر که از جانب خداوند آمده و در باب حقیقت ایشان هیچ شک نیست که سابقا جملة ائمه  
 کتب سماوی که در حقیقت حضرت محمد ص نازل شده بود بیان شد پس جمع آنکه کرد لالت حقیقت  
 یسوع دارد از کتاب و معجزات و شهود و کشف و الهام و روبرو اکل و انیم و حقیقت خضر محمد ص  
 دلالت دارد در تفسیر آنکه رسالت یسوع مسلم است و لای امانا فان سالک حضرت محمد ص  
 بلکه مؤکدا است و اگر میگوید در این زمان نیز احکام مسیح و منافقت نمود حرا که گویند که نبوت  
 ان احکامی که با شرح محمد ص منافقت و منسوخ نگشتن آن نیز محال اتفاقت و لا الخیر  
 از احکام سابقه که بقاء آن محل خلاف و اختلاف نبوت آن نازلان حضرت محمد ص مسلم  
 و بعد از آن منوط بدلیست نیز اثبات بقاء احکام سابقه بر رضای است شریات دفع  
 ان بر مسلمین باشد بچشم آنکه دلیل مذکور الجمع باستیحالیست و نبوت اصول دین است و  
 باستیحالیست نمیتوان تمسک نمود در اصول دین مخصوصا کامل لازمست و چون فحصر کافر  
 نمود مقتضی دین محمد ص بر تو واضح و معلوم شود دیگر استیحا اب یاقین بخلاف سابقا  
 جای نمیشود حاصل آنکه استیحا مورد شک جاریست نه در موضع یقین و چنانکه در  
 و ادعاء آن منوط بدلیل قطع اسم چنانچه ادعاء بقاء حجاج بدلیل قطعی میباشد چنانچه امر  
 دلیل استیحا اگر احادیث شرعی نبویه باشد یا حائلیق و مستدل که اگر فائده ندارد  
 و اگر منشأ آن مضطر باشد مضطر در اصول دین منافی اعتبار نیست بچشم آنکه منشأ بدلیل بر  
 حقیقت شرایع سابقه و آن و قول حضرت محمد ص میباشد و نبوت حقیقت شرع محمد ص است  
 پس رضای و جاثلیق نمیتواند شرع سابق را بدلیل بر بطلان این شرع مقتدر قرار دهند  
 و از این جهت باستیحا علم یخ در این موضع جای نیست ششم آنکه احکام شریعت سابقه  
 متضمن است و موجب تدبیر نبوت محمد ص و این نبوتان شرایع مؤلف حقیقت شرع محمد ص است  
 هفتم آنکه مسلمانان چون دانستند که رسول سابق قرار نموده نبوت حضرت محمد ص و صدیق  
 محمد ص بر او واجب بوده و ایمان بر رسول سابق و صدیق با و منوطست باینکه نبوت محمد ص  
 ماقبل خود نباشد لهذا بر ما مسلمانان واجب شد که پیغمبر سابق را نیز اقرار کنیم پس نبوت  
 سابقان موجب است و این نیز دلیل بر بقاء مذهب نصاری نمیشود بلکه مؤکد حقیقت شرع محمد ص است

کیر است صحیحاً ما ذکر و متیقن البطلان نبصر ان کفر از فضل احادیث و غیره و واضح تمام ظاهر و روشن میگرد که بهشت اعمق از هر چه بالکلیه مجازی و جسمانی است بدان طریق که هرگز که ان خیال آدم در آنها خطور کند در آنجا حاضر است و اعم است که بحال بهشت امید دارد و امید بدین امید از دنیا بشیر پاک که قلب و دین و افکار باز میآورد و مجازاً است و انشا  
فیوت و قدرت دهد پیش چیز بهشت چگونه شایسته و لا ینقذ من خدا و نیکو میآید  
بود جواب آنکه اثبات بهشت جسمانی است لازم بهشت معنوی و روحانیست بهشت روحانی  
عبادت از رضوان است و از نیکو قرب معنوی است و آیا از احادیث در شوق از ماثورات  
نهائیت آنکه چون خضر حبیبی حال اسیر فیاض علی الاطلاق است جهت روح و جسم هر دو  
برای مومن مقرر و مقرر و در رسید فیاض علی الاطلاق نباید محلی باشد و امید بهر دو  
اکمل از امید و از یک بهشت است چه اگر از ناس حقیقت جنت و حوائش را غنیه میمند و دنیا  
و وعد بانیها تنوع بوجود جسمانی است و چون وعد و وعید هر دو لطف است لکن نظر اول  
عالم چنانکه حجت و نادر محتوم و مقرر و بهشت و دوزخ جسمانی را نیز مقرر و مقرر و وعد  
و وعید هر دو و بخواند حاصل شود و بهشت و دوزخ معنوی و وعد و وعید برای اهل عالم  
و کمالین و برای اکثر خلق و عوام و وعد و وعید بانیها حاصل نمیشود لکن اوجود جسمانی  
بدلیل عقل لازم است و دیگر آنکه نصائر و سایر فرق جهم جسمانی قبول دارند و اشکالی که  
خضر علیه السلام بهشت جسمانی نموده در جهت جسمانی است جواب از هر دو مقام  
امینست که وعد و وعید لطف و مقرب بطاعت و دور از معصیت است و هر دو عبادت  
جنت خداوند را یکی قلب است و دیگری عبادت از جهت خوف از عذاب و وصو  
نزد خلعت در دنیا و صفای قلب دارد و دیگر آنکه اکثر خلق اقبال آنها بخداوند اطلاع  
بهشت و انشای جسمانی نمیشود و اختیار میکنند آخرت را بر دنیا و قطع علائق دنیوی را  
نمیکند مگر محبت خوف از عذاب و وصول بهشت جسمانی پس وجود آنها باعث هدایت  
اکثر از خلق است حاصل آنکه شر و کسب بهشت منافات با یاکی قلب از عواظ اهل دنیا و  
محبت دنیوی ندارند بلکه مؤکد و مؤکد و ترک دنیا است که انسا را دنیا را ترک میکند محبت

و نجات از آتش چنانچه ایشان را از عقیقه و صلواتی که بر ایشان می کند و زنا و سایر معاصی و از جهنم  
محو العین ترک می کند و هنگامی که از آن نظر می گذرد و ذکر شریعت از قرآن که در باب جهنم وارد شده  
میگوید خمنون شریعت اول که در خصوص جهنم از قرآن ذکر نمودیم که از مصلحتی که در جهنم  
قرآن از ضرب شمشیر قوت دهد و مردم را بکراهت ایمان آورد و مجبوراً بطریق اسلام و  
و معتقد سازد بیکدیگر ادبی مجتهد در یافت حقیقت یا غیر حقیقت قرآن را بی فکر و گفتگو  
در مضمون و طریق بیان مجال و فرصت نخواهد یافت چنانکه حضرت دارد و حضرت رسول  
و غیر هم که بشیر مغاند میفرمودند و جهاد می نمودند و این معضات و تواریح و کتب استقامت ظاهر  
که جهاد فی سبیل الله مطلوب و موجب حصول ابتلاء و اختبار و امتحان است و دلیل عقلی  
شاهد است بر اینکه حق تعالی و بعضی از الله و احسان الله و جلاله فی سبیل الله انجلی  
لوازم ایمانست حاصل آنکه وضاری حقیقت حضرت موسی و داود علیهما السلام و انبیا و اهل البیت  
ایشان امر مجتهد با کفار و میفرمودند و جهاد عسکرت کثیره دارند بیکه آنکه مخالف با نفس و جمود  
افتتاح الهی الله و از دستگیر از دنیا است بیکه آنکه از اعظم اسباب امتحانست و دیگر آنکه هرگاه  
بقدرت افعال بسیار و اگر مقبول شوند اجرائها با خدا است و دیگر آنکه کافر را بجهنم در  
ممانعت معصیت و نجات می شود و چون کشته شود و دیگر گاه می کند و دیگر آنکه بولادان کافر  
بتدریج بالطوع و الترغیب و عتاب کامل ایمان فایز میشوند هر چند خود ایمان کامل نداشته  
و مصالح این مطلب بسیار و نه شخص به بصیرت امر مجتهد با حاکم ربمانیه می باشد  
و شکی نیست که جهاد و حصول ایمان و مرض با خورشت هر چند کافر در مقام جهاد  
مجبور اسلام بیاورد لکن بتدریج چون با مسلمان معاشرت نمود و از قواعد حکم اسلامیه  
مطلع شد و معجزات ایمان را مشاهده نمود بتدریج بصفا قلب خلوص را بکار اهل ایمان  
مایورد الحالت مؤثره و چون ایمان در او باشد کثرت معاشرت با کفار باعث مزایه  
اومی شود چنانکه این مطلب عیانست چنانکه از آیات مجمل مستفاد می شود که حضرت یسوع  
بعد از فتن با مسلمانان میباید و با کفار که مجتهد ایمان نیارود و در جنگ میباید و این معنی  
با احادیث شیعه و ائمه است که حضرت علی علیه السلام در ظاهر و حضرت قائم علیه السلام در باطن و باطن حضرت

با کتاب جهنم می کند و در کتاب القسط ابداً حضرت یسوع عکشته شوند پس اگر جهنم را  
 با تکمیل ایمان بود حضرت یسوع بعد از ارجعت انسا با این جهنم نکند نهایت آنکه در دنیا  
 که در زمین بود جهنم را نفرموده و شک نیست که حکم و مصالح الهیه با خلاف از منتهی  
 میشود نظراتی گفته و دیگر بنا بر مضمون سایر اخوة علی غایت بودن ادبی باطل میکرد و عموماً  
 که جهنم ایمان آوردن و دنیا و هر اختیار و قوت و قدرت در دست انسان باشد و عموماً اند  
 بنا بر این نصیحت و تعلیم دادن هم بیفایده خواهد بود زیرا که شخصی که خدا را از کافری و  
 ملحدی قسماً کرده و از برای جهنم افریده است دیگر چه فایده دارد که او نصیحت و تکلیف نماید  
 نمایند و حال آنکه همان بجهنم ایمانی و ملحدی تقدیر و قسماً او بوده است پس نظر بمصنوعات  
 مبروره قرار چنان مفهومی که در کتاب الهیاد مابین خدا مانند پادشاه ظالمی عدالت و مهر را  
 خود را از نظر انداخته بعضی از اندامها از استیجاب ایمان و بعضی را از برای کفر و عضا و جسم  
 افریده و از آن تقدیر که تفسیر است از چنین مفهومی مؤلف گوید مقصود بضاتی از سایر اینها  
 ایه ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة الخ و ایه من یهدی الله  
 فهو المهدی و من یضلل الله فلا هادیه لهم و لقد کذابنا لجهنم کثیراً من الحزن و الاکثر  
 و حال آنکه مقصود از این آیات بلیات جبر نیست بلکه بر تفریب اینها امر است صده خلق  
 و تقدیر و هم امور اختیاریه و غیر اختیاریه را جناب حق تعالی چنانکه علما ایمان و یقین  
 تفسیر این نظایر بیان کرده اند و فقره خاصه تفصیل این نظایر در کتاب فاضل و مقامات العباد  
 و فوائد و عقاید الشیعه بیان نموده ام حاصل آنکه خداوند عالم جل شانهم علم و قضا و قدر  
 او مطابق با معلوم و مقدور است و نه قضا و قدر حق که معانی اختیار عباد باشد و با اختیار  
 تکلیفیه ثابت نیست بلکه در الواح قضایه و قدر جمیع حیات و سبب اعدا و تشبیه و  
 خدا اختیار را که نخواهد محو میکند و بنوع دیگر ثابت نمائید بحواله الله مالک است و یثبت و  
 عند ام الکتاب و اینجور بلاء و تنگی در این نیست در لوح محفوظ که ام الکتاب است ثابت و  
 محفوظ است و حدیث جفا لفظ اشاره بلوح محفوظ است و معلوم است که خداوند عالم  
 جل شانهم که عالم است بیکه زید معصیت کند لهذا در لوح قضا و قدر او قلم و در لوح  
 سست

که معصیت نخواهند نمود و علم خدا را با جمیع معلومات نیست بلکه مطابق با معلومات حاصل آنکه قضای  
 جزئی مستلزم جبر نیست بلکه مستلزم نبوت امری که امری است و معلوم است که حکما  
 مدعی خلق و تقدیر است و مبدئیت و حرکت خدا را با دلیل عقلی ثابت است و تشریف  
 بعین و قریب به انجانب خدا است و اختیار عین بر مبدء آن اراده است و قوه اراده بر خلق  
 عالم و بیع و بصر هر از جانب خدا مخلوق شدن است و اگر عین فاعل مالا اختیار است  
 پس جبر و ظلم و قی لا از مبدء که اختیار عین بر مبدء نشود و مالا از مبدء که عین مکلف است  
 بالاتباع و مخلوق تکلیف فاعل مختار است و فاعل مبدء عین انشاء فعل و انشاء ترک فعل  
 آنکه قضای او قدر علی است که خدا را در عرش و الواح ثبت و خلق فرموده و علم عالم را بر  
 معلوم نیست بلکه مطابق با جمیع معلومات و مجرد مطابق مستلزم جبر و ظلم نیست بلکه افلا  
 اختیار عین استند با اراده اختیار بر آنها مبدء اندیش ظاهر شد که این حکم الله علیه قلوبهم  
 و ابصر فی انشاء اشاره به علم خدا و مختار است چنانکه هدایت و تائید مستند به قوه اولی  
 و اولی و قدر و مبدء اشاره به علم الهی است که از اول عالم بوده و این که خلق را بجهت و کرم  
 بجهت خواهد بود و اولی علت استحقاق بهشت و دوزخ محض علم حق است که این  
 اختیار و اراده مطیع و سوء اختیار و اراده مختار است کما قال الله تبارک و تعالی اهلک منک  
 عز بنیة و یحیی من یحیی و قال نعم و ما کان الله لیصل قوما بعد ان هداهم حتی  
 یبیتهم ای ایستادن آنها حاصل آنکه چون عباد در عالم اولیه مثل عالم عقول و دوزخ  
 و مثال دوزخ است و عالم ذل و در دوزخ و در عالم نفوس علویه و عالم حواری  
 بعضی از آنها اندوی اختیار اطاعت کردند و بعضی از آنها عصیان نموده اند لهذا مطیعین  
 خدا خلعت توفیق عنایت فرموده و بعضی از آنها را زیاد فرموده و کسانی که در  
 انوار العصیان نمودند مستحق خدا ن شدند و خداوند عالم جل شانزه توفیق را از ایشان  
 سلب فرمود و من لم یجعل الله له نورا فما آتاه من نور و قال الله تبارک و تعالی ان الله یضیی  
 حتی یضیی و اما انفسهم لید نفیهم بعض الدی علی و قال نعم ذلك بما کسبت انفسهم و اما  
 نونک یطالیم العیند یبیت ابن جبر یعنی جبر نیست که جبر را بر آن نیست درجه جبر از اول

دسوال است هر چه جبری خود را مقرر است اینکه گویند این کم یا آن کم این دلیل اختیار است انصاف  
که وفای او و حاجت القلم و در جفا اری جفا حجب القلم معنی جفا از آن بود که خطاها  
با وفا یکسان بوده و هم چیز از احادیث طینت و اقتراح طینتین و اختلاف ایات عینا ناشی  
از اطاعت و تقصیر آنها است که قبل از عالم طینت جمعی مطیع حقیقا بودند و برخی معصیت  
نمودند و طینت مستلزم جبر نیست بلکه انسان هر کس از د و طینت است و طینت باعث  
میل بمجسبات است و علمه نامهربانیت که جبر و اضطرار را در این احادیث طینت نیز مثل  
احادیث مشیت و اراده و احادیث قضاء و قدر جمیعاً اشاره بمرتبه امر بین الامرین است  
و اشاره بشیو جبر و اراده و جبر و اراده است که بندگ را در امور تکلیفیه فاعل مختار هستند  
و بلاهر شاه است بر اینکه انسان میخواهد اطاعت میکند و میخواهد عصیان را ترک میگوید  
چنانکه فرق میا حرکت شخص مختار و مرتعش است مقصود آنکه این مختار هر کس چشم  
حقیقت و انصاف آیات قرآنی را نظر نموده بود کلام خدا اگر نور است قلب و از نور آغوده  
بود و بشر و ایمان و هدایت مستفیض میگشت و لکن در کتاب خدا نسیج نکرده چندان  
قرآن در نظر ملاحظه نموده بر قرآن که اعظم کتب است طعن نمیزند و محبت میا  
کاش در مجموع آیات تنبیح نموده بود تا آنکه میزان امر بین الامرین را که مبین توحید است  
فهمیده بود و آیات قرآنی را بطریق جبر مفسر نمیکرد و اندوگاه خدا را تقم مستلزم آن که خدا  
قلب نور را بنور هدایت منور فرماید پس اعطا العزیز کتاب هر کس منظور تو عصیت و متابعت  
دین آباء نباشد حقیقت حضرت محمد ص بر تو واقع و اشکال میکرد آیه شریفه  
و آخر نامه اول بوحیان نوشته است بگوید کان خود را از بت ها آنکه دارند و اکنون نصایح  
مشغول پرستیدن بت هستند چنانکه در کلیسا مقدس و مساجد و محال آنکه نامر بوجان را قبول  
داوند و صدیق را ایمان آیند و بدانکه عدا کلام نصایح در باب عدا الله و بسوع و روح  
القدس راجع بقول حلول و اتحاد میشود و هم چنین جمله از کلمات انجیل که تحریف شده که  
دکالت میکنند بر الوهیت یسوع مسیح راجع به وحده وجود با حلول و اتحاد است و ما میگوئیم  
اول مرجع اینکلمات بآقا است باریه میگویند خدا یک است باریه میگویند یسوع مسیح خدا و باریه



میگویند روح القدس مثل باخل بوده است چاره میگویند روح القدس در بیسوع حلول کرده و  
 میگویند خدا حلول نگرفته و همه اینکلمات محض شرکت و ثابته حلول قول مجلول و اتحاد  
 مستلزم قول متغیر وجود و تغییر است در ذات واجب ثبات و تغییر از لوازم حدوث است و مکات  
 و منافات طرد با صریح و وجوب ذاتی قدیم و ثالثاً قول مذکور لازم دارد قول باینکه واجب  
 ثباتاً متصف با حادث شود و از مستلزم بقص و تصور است و اتمقار است و انصافاً  
 لازم که واجب ثباتاً مقرون با حادث باشد و اقلاً دلیل بر حدوث است و انصافاً  
 اینقول با مرتب توحید و احادیث منافات دارد و راجعاً قول نصایح مستلزم قول تجزیه  
 واجباً است قول مجلول و اتحاد این لازم میآید که واجب الوجود در مکان نباشد  
 و از مستلزم افتقار و احتیاج است و احتیاج از لوازم امکان است و لازم اینقول است که  
 واجب منصف بجهت باشد و مقرون باشد و همه اینها با مرتبه وجودی منافی است و در  
 و حتماً ثباته اولین نقایص است ثباتاً الله تعالی یقول المظالمون علواً کبراً فانک  
 مخفی نماید که انجیل موجود در دست نصایح وضع آن بر بیان وحی الهی نیست بلکه اگر از تاریخ  
 و وقایع بیسوع و حواریین بایان میکند و اکثر آنرا کلاً مخفی است و از این جهت تناقض  
 و اختلاف در آن حاصل شده چنانکه در انجیل فرست در اناسیم در حق بیسوع مسیح میگوید انکار کرد  
 و مادر آمده و بیروز استاده که زاده و فرستاده او را طلب کند و جماعتی که بر اطراف وی نشسته  
 بودند او را گفتند اینک مادر و برادر تو را در بیروز طلب نمایند که ایستادن جواب داده گفت  
 که مادر و برادر من کلاً مانند این بر آنست که بر اطراف او نشسته بودند و نظر افکند و گفت  
 مادر و برادر من قول گفت که دلیل این معنی منافات با حق مادر دارد و حال آنکه در انجیل مطابق دلیل  
 عقلی ناکید در مرعات آن وارد شده و اولاً بدانکه در انجیل همه در خواب بستی یکم از قول بیسوع  
 مسیح نقل میکند که فرموده ملکوت خدا از شما گرفته و بقیه که عیسی را خواهند فرستاد سر  
 خواهند گشت و هر کس که بر این سنگ افتد خواهد شکست و بر هر کس که افتد بر سر خواهد خفت  
 و چون رؤسای کهنه و غریبه را مثالهایش را شنیدند در یافتند که درباره آنها نگرانی  
 الی قول گویند اینها از ملامت عیسی است و مقصود از ملکوت خدا خزانه حق است و هیکل

توحید و نظم را به آنکه در صحت خود و مرتبه انکاس شست و اینک اختصا بمقام حج و دارد بدین  
مسبب اختیار فرموده باینکه شخصی که این مرتبه است از قوم یسوع داده نشد و مسئله که شمر را  
خواهد جزئی است پس نه خواهد گشت و معلومست که سوا حضرت محمد ص که خدا او را نصرت داده  
بر هیچ طایفه بعد از یسوع مسیح داده نشد پس این آیه در باب حقیقت محمد ص از اکثران جهت  
که در یک گفته و فرستاده بدین ماحض علی الله علیه و آله مضمون شد و شیاطین جز از اسماء  
دور شدند بقول است اخبار ضعیف را با آنها برینا چنانکه این معنی مطابق با احادیث علمای  
اسلام فائز گردانند و دیگر انجیل مقلد در باب یازدهم از قول مسیح نقل نموده که از فرود و بی ثباتی  
بلکه از پیغمبر افضل زیرا که همانست که در حق وی نوشته شده بود اینک رسول خود را پیش برد  
نویسم که راه تو را پیش رو تو در دست نمایم و اینچه همگی علمای کلام و یسوع بر این بطنه  
خبر میدادند و هر کس قبول نمائید این بلیه است که آمدن وی ضرر بود از قاطع و انجیل  
در باب چهارم نوشته است که شیطان عیسی را بگوید بیا بلند ببرد و تمام امثال دنیا و حلال  
اینها را بروی نشان داد و با او گفت هر این اشیاء را سوخواهم بخشید اگر بر زمین افتاده مرا بچند  
انگ انگه عیسی بوی گفت در سوای شیطان که خدا را که خدا است پرستش کن و غیر از عبادت  
مکن **الح مؤلف گوید** منع از عبادت غیر خدا را که کتب سماویه مسطور است و حال آنکه نصایح کبار از  
سجده برت متعارف و معتاد است و مقتضا کلام نصایح که یسوع را خدا دانستند است که او را  
پرستش و عبادت کنند و این معنی نیز بخالف با عقل و کتب سماویه فائز گردانند و نصایح را بشنید  
انجیل مقلد مسطور است که فرموده اما آنکه بعد از من میایدان تو توانا تر است هم چنانکه من از حق  
برداشتن بخاین و بنیست و اولیای ابرو و القدس و آتش خواهد غسل داد نگاه علی احلیل  
باردن نیز بچند امثال مصنف گوید اینکلام صریح در فضیلت و شرف رجلی از فضایل است  
**فائز** در باب بیست و دوم از انجیل مقلد میگوید یسوع فرموده مسیح فرزندان کیست گفتند که او  
فرزند دواست ما آنها فرمود این چگونه دادم در دوزخ و او را خداوند خواند پس چگونه فرزندان  
خواهد بود مصنف گوید این عبادت مطابق با حکم عقل است که خداوند نیاید متولد شود و آن  
شاهد است بر اینکه عیسی خدا نبوده و نباید در **انجیل** علیه قائل شود و آنکه در چند موضع از انجیل علیه

خدا نام نهاد و بشارت او را خدا می دانند پس انجیل را کتاب انجیل خدا خواندند و کلام خدا را باطل است  
 فاما آنکه در او را با نام از انجیل گفته میفرمایند پس اینها را فرمودند بستی که شما می گوید در این کتاب  
 کسانی هستند که ذائقه سرگرا بخوراند چشید ما را می که مشاهده نمایند ملکوت خدا را با قدرت  
 میاید صفت کبر و عدل آمدن ملکوت اشاره بحضرت خاتم است و در انجیل اشیا و اوصاف  
 چهل و دویم بنویسید این بنده من است که بخوار و بر کنیده من میباشم و من را او مسخر و همه و روح  
 خود را بکار آورده ام پس حضور امام خارج و ظاهر میکند کمال پیدا میکند و شکسته غلبه شود  
 آنکه حضرت در زمان فرار دهد و ببالد و جزای انتظار میکشد شریعت او را مصطفی گویند  
 اینکلمات تلویحات است بسوا و صفا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و اخراج و بر کنیده  
 مصطفی است و روح خدا کایه است از اینکه حضرت حبیب خدا می باشد و روح کایه از است  
 حادث است یا آنکه کایه از نور حضرت یا آنکه روح انحضرت از جهت مکان شرف است از  
 محله و آنکه نوشته است که حضرت ام اظمه را و اخراج میاید اشاره است یا آنکه او است  
 و اهما اولین و آخرین و او است واسطه فیوض و اهما جمیع ام و آنکه با ابیر که میر  
 و الله میم نوریم و لوقه المشرقون و آنکه خیر انظار او را میکشد اشاره است یا آنکه جمیع ام  
 و کتب سماوی مشاهده بامان انحضرت رسیده است و هر مومنین را از منظر او هستند از آنکه  
 در مکاشفات و حنا که از جمله کتب معتبره بشارت است و باب پنجم از نوشته است که دیدم بر دست  
 تحت نشین کایه را که اندرون و پیشتر نوشته شده بود و به هفت مهر مخموم بود و فرشته  
 دیدم که با او بلند فریاد نمود که کیست سر او را آنکه کایه را که اید هیچ نتوانست که اینکار را بشاید  
 و یکی ازین زبان مرا گفت که که ممکن که اینک الشی که از فقر و بی و ده و ریشه را و دست غالب اید  
 یا آنکه کایه را که اید و هفت مهر را بکنند تا گاه دیدم بره استاده که گویا درج شده بود و هفت  
 که هفت روح خدا ایند که تمامی من فرستاده است پس او آمد و کایه را گرفت پس آن بیست و  
 چهار روز میکشد که نوشته سر او را آنکه کایه را که اید و مهرها از انشکینی او که درج شده  
 و در خدا انجور خود از هر فقر و در با و تو ما را خرید و انجی الشی کایه از حضرت رسد الله اعلم  
 و نیز درج شده که شفیع است از حضرت سید الشهدا و آنکام که هفت مهر را در فرشته هفت

و منی دارند و از امام مظلوم منزل و از آنکه آنکارا کتباید بعضی از حرایع اسلام بواسطه آنحضرت منکشف کردند  
که علوم بواسطه آنحضرت راجع گرفت و دستبر کردید و مصنف کوئید مضار و نایا از آن حضرت راجع  
نادر و میبایند و میگویند کاینکه است و اسم محمد ص در آن نیست جواب آنکه هر کس که بایست که قوم را  
و در توبه و صابر است و تقوا و غیر این اسم یسوع بابصر حد ذکر گفت بلکه در تیل کاینکه است و انشا  
و از شده است بوجاه در مکاشفات در علم ششم صیقلها و چون کشاد یعنی و هر شیخ را در زید  
مدح دیدم نفوس نایب اگر در راه کلام خدا شایسته شد و چون با و از بلند فرایند و در گفتند  
ناجدا یحیو که مقدس است و انشا الله و انتقام خون ما از آن سکندر روضه کشی از آن حضرت  
کوئید که اینجانی شان استیم شما که بلا که در کتب آنحضرت امام حسین شایسته شده اند و ما همدیگر  
برایکه مقصود از نه مدح شده صیغ نیست بلکه کسی در کتب گذشته است که در کتب آنحضرت  
نماید که بعضی حضرت امام حسین است مطابقت ناچیز که آن شیب و وایت میکنی که حسین  
مکشید مثل کشتن گو سفند و دیگر آنکه بوجاه در ناچیز امام و دلیما و از آن مکاشفات نوشته که چید  
ناکارا بر که ایستاده است تا بودند بیکصد و چهل و پنج هزار که اسم پدرش را بر پیش خود  
ثبت نموده داشتند آنکه که همراه آنحضرت بوده اند پیغمبر را بودند و اسم آنحضرت را که علی نام  
بر پیش خود ثبت نموده اند بعضی بر که ایت و محبت طاعت او معتقد بودند و ایضا در مکاشفات  
بوجاه در باره و از دهم دلیما اول نوشته است که علاقه در اسم را سر و فکر و نه پوشیده بود  
خویش را و ما در زید یا پیش بود و زید بر شایسته و بر شایسته و از ده ستاره و آب شده  
بود ناگذاشته استین که هفت مرده شاخ داشت و در مثلث کواکب اسمان را جاری کرده بود  
و چون از آن دهان را زن که در آن بود ایستاده بود که چون را دید بچراش را فریاد و زاری  
بچراش را که بعضی از این بر هر طوایف حکم خواهد کرد و آن بچراش را زید بوده و نیز خدا و محبتش  
و ساندند آنجی موافق گوید از آن حضرت فاطمه را که علمها را که نور با معصوم بر خویشید  
غیر دارند زیرا که خویش را نور او خلق شدن و ما در زید یا پیش بود زیرا که مرتبه راه پائین تر از نور  
مطهر است بلکه نور فاطمه است از آن نور بواسطه عدیه و آن تاج که مشتمل بر دوازده ستاره بود  
و از دهم میبایست و آن دهان را شیره میامیر است که کواکب معصوم را بفرستایند و آن طفل دگر حضرت

[illegible]

فلان ملایم مذکور و آنچه کمال و اثرش در فرود و انجیل نصیحت نام نام است جمیع مراتب و تحید الله مقاد  
اسماء الهیه و مراتب ایا را مفصلاً بیان نموده و از این جهت است که نصاری در اصول دین کلماتی  
صحیح متناقضه میگویند چنانکه سابقاً ذکر شد و در اکثر احکام اطاعت بزرگ خود را میگویند که  
انها جامع جمیع احکام نیست و نقایض است با کتب رفع عنشود و ثانیاً این نصیر روح القدس را  
بلایست و صامت که خدا گفته کرده است و این معنی مخالف با مذهب نصاری است نصاری روح القدس را  
ذات معین مثل ذات یسوع مسیح می دانند و میگویند عیسی و روح القدس عین خدا بوده اند و بعد  
از هم جدا شده اند و هر سر را قدیم میدانند و قدماء ثلثه فالیشند اند و صامت که خدا اعدایا  
مومنان مختلفه شود نهایتی که در صامت که روح القدس نیز موجود بود و است  
و صامت که خدا حادث است و محل آن عالم امر است که کای از مشیت حادث باشد و صامت که خدا از روح  
القدس دلیل بر اتحاد نیست بلکه دلیل بر بعد است **نصیر** که گفته فضل چهارم در ذکر  
کلمات چند در باب رفتار و صفات **الخ مصنف گوید** کسیکه عصیت و عتوان را ترک کند  
از حقیقت سابقه و محقق این کتاب بخیر علم البقین بلکه عین البقین بلکه حق البقین حقیقت حضرت خاتم  
و اعظم الهدی بر او منکشف می گردد زیرا که قطع نظرات معجزات متواتره و بخصوص ما توره در کتب  
سماء و تنبیح و تفکر در محالات و اقوال ایشان و نیست بر صدف و عصمت و حقیقت بلکه اکثر  
بلکه همه افعال ایشان مقرون بحکمت بالغه و این است بحمد بیکه صد را از انبش رحال است و مراتب  
علوم و حکمت که از ایشان بظهور رسیده از اقوای معجزات است چه ایعلوم کلیه و جزئی از حق  
قدست بشر خارج است و محالات و مراتب زهد و تقوی و صلاح ایشان در نیست زیرا که در روح بلفظ الله  
و پیوسته با حق بوده اند و حق اینها بلکه از آنها بوده و الله الهادی **نصیر** که گفته نظر معین  
قرآن هیچ معجزه ان محمد صد و دنیا فرست چنانچه در سور عتک و مسطور است که و قالوا لولا  
انزل علینا آيات من ربنا قل انما الايات عند الله و انما انا نذیر مبین **الخ مصنف گوید**  
که نصیر از بعضی این ایراد را بر خلاف حق تفسیر نموده توهم نموده که معنی انما الايات عند الله  
است که نزد غیر خدا معجز نیست و تحقیق معنی است که آیات باید از نزد حقیقتی که از او میسر  
آیات عالم امر محل که است که کای از مشیت حادث شد و حاصل امیر اینکه سخن نذر است که معجزه خدا

از جانب خداوند رسول خدا می شود و رسول خدا منظر زلال الهی است و رسول ممکن است و ممکن است  
 است و از خود معجزه ندارد بلکه باید از جانب خدا تعالی و او برسد حاصل آنکه برای رسول خدا و معجزه  
 یک مرتبه عبودیت و ان عبارت از عالم احوال الهی الخلق و قاب و قوسین و فقر و غنا است که در خود و در فقر  
 فخری و دیگر مرتبه بر توانست است که از عالم احوال الهی و احاطه کلیه و بیخود طبع الهی و نور و از انوار و  
 مظهر که اسرار و قلم اعظم می باشد و ولایت رسول نیز در مرتبه دارد مرتبه بشیر و در مرتبه کامل نور  
 و شکی نیست که رسول هم در مرتبه عبودیت نافذ آیات است مگر آنچه را از جانب خدا تعالی انافذ شود  
 و این آیه را شاه مجرب عبودیت رسول است و ممکن است که کلمه و آیه انانند نیز همین آیه باشد که آیه باشد  
 حصر و آقا بالنسبه غریبه نورانیت که از امر مرتبه جالعی و انفاک اسحق می باشد پس خاتم النبیین است  
 خواند آیات حقیقت و جمیع آیه منزه از انحضرت و از انحضرت بسیار آیه می رسد و ادراک  
 این مطلب مربوط بکشف و شهود است **افضا** بدانکه جمله از مواضع انجیل و عامه نصایح  
 مرتبه الوهیت و خدا را برای یسوع مسیح ثابت کند این معنی مخالف با ادله عقلیه و مخالف با طریقت  
 توحید خدا است بچند وجه اول آنکه جمیع یغیر ان صراحت و وصایای و کتب سماوی و بر بطلان خدا اقرار  
 دارند حتی آنکه نصایح نیز بوحید خدا معترف هستند و مع ذلك یسوع را خدا میدانند و  
 در کتب سماوی تصریح بتوحید خدا شده است چنانکه در ایبریه فضل آکاب و موسی علیه السلام  
 مسطور است که ای سرانجام استماع نما خداوند خدا ما خداوند نیست و احد و در ایبریه فضل  
 و شعایا مذکور است که من خداوندم و غیر نیست و صواب من خدا نیست ان غیرت لک  
 من الانای و مع ذلك نصایح عیسی را خدا می گویند و جمیع امور و احوال در عالم امکان منوط بر نیست  
 اوست و او خدا و رب ما است و در ایبریه فضل عیسی را ترقیم گفته که خدا روح است  
 این معنی خلاف عقل و نقل است چه واضح است که روح مخلوق است و بلوازم امکان متصف است  
 خدا منزه از ممکن است و انضاد در روح تشبیه و تغییر و حلول ممکن است و خدا تعالی واحد و غیر  
 از انکه ای در مرتبه آنکه در هر کتب سماوی مدلل است که خدا قدیم و ابد نیست و تغییر نمی کند چنانکه  
 در ایبریه دوم زبور مسطور است و این مطلب نیز در ایبریه فضل اول نامر عبودیت مرقوم است  
 یسوع مسیح حادث و محل تغییر بود پس آنکه خدا عالم و حاضر است چنانکه در ایبریه اول و از ان نور

این مطلب

اینطوری شسته شده است و بیوع هم را حاضر نیست چه آدم در باره ۱۹ فصل ۱۲ کتاب آخر موسی علیه  
مسطور گشته است که خدا انسان نیست که دروغ بگوید و نه آدم نیست که تغییر در آفریده اش دهد  
انج و مع ذلك نصاب میگویند عیسی متحد با خدا بوده و عیسی خدا است بجم در باره ۱۲ فصل  
نامبر اول بوجاهه قوم است که خدا خود محبت است پس آنکه در محبت است در خدا است خدا در  
وی است انج و این معنی مستلزم قول مجروح و تغییر در ذات خدا است و مخالف با آیات سابق است  
و معنی این عبارت حاویل خدا است در هر کس که غلام داد و ستد زد و علول با دله عقیده سابقه طلال  
بلکه این عبارت حاویل انحصار بیوع نمیدهد بلکه تقیم میدهد و این مخالف با مذهب ضارکی  
ششم در باره افضل عام مکاشفاً مسطور است که خداوند اهر و افرایه و عیسی و قهرستند  
افریه شد انج و این را به صریح است که حکماً آنها را خلق کرده و همه امور منوط به عیسی است  
پس عیسی خدا نیست و الا لازم میآید که او همه را خلق کرده باشد و امور منوط به عیسی او باشد پس  
قول بالو هبت بیوع مخالف با تعلیم انجیلیست هفتم آنکه خدا معبود یکا نه است و سوا او معبود  
نیست چنانکه در مواضع کتب عهد عتیق و جدید مسطور است و در این کتاب اول ال ۱۶ فصل کتاب  
دویم موسی علیه مسطور است که خدا فرمود که من حکماً توانم که تو را از زمین از خانه بد که بهی  
اوردم در حضور من تو را خدا باز عین نباشد و در هیچ شکل از چیزها که در اسمها است همتا  
انها لا سجده نموده اینها را عبادت مفر از آنکه من خدا و ندوام عبودم که گاه بدان برادر  
ناشت سوّم و چهارم و حل کنندگان خود میسازم انج و ال جمعی نصاب میگویند که عیسی  
و شکل دار نیست که حضرت یسوع را براندا کشیدند و بقتل رسانیدند بر این است سجد میکند  
و حال آنکه در معوض حضرت مسیح بود و ایضا اختصاصاً و اسطر بودن در عبادت و انحصار  
صلیب و بت از هر جهت است و سنا بیوع که عبارت از صلیب افضل و بهتر هستند  
حماریکه یسوع ع بران سوار شد بهی از بت و صلیب بود زیرا که معوض او نبود و مع ذلك  
و اسطر عبادت قرار میدهند و حال آنکه در جمیع کتب سماویّه مجیده کتبوت شرک و کفر و باطل  
نوشتار و ایضا اگر یسوع خدا بود مسجود و معبود بود و حال آنکه اتفاقاً است که عیسی ع بر وجه  
کامل بنده مطیع و عابد و عبادت کننده و چو ثابت شد که یسوع ع ساحل عابد بوده بر خدا این



معلوم شد که مسیح و معبود نبوده و چنین که خدا بنیست و سجد کردن نصادق بجانب حق است و او را  
 واسطه قرار دادن شرک شخص بلکه مشا با عقل و شعور است کما قال الله تعالی احکامه عن الخلیل  
 انقلب من عاتقهم و انما اولی الامر اهل الفضل و نامر با فساد کون است که مست  
 ثراب نشوید که در دوزخ است بلکه محمول از روح باشید و پیوسته خدا و پدر را شکر نماید  
 باسم خدا و پدرها یسوع مسیح علی الخ اعطای العز که این کتاب مبارک خدا کن در این آیه که منع از شرک شد  
 و مشرب در وضو است و عفت و دیگر آنکه نوشتن است که خدا و پدر را شکر کنید باسم خدا و پدرها  
 یسوع مسیح این معنی را برتر بنویسد در مقام شکر منافع دارد و اگر مسیح را شکر می نماید باید باسم و امر  
 الهی شکر نماید و حال آنکه اینجا بر عکس نوشته شده است و دیگر در فضل هم و در ایه اول فضل هم نام  
 بقلی یا مسطور است که چون باسم برخواستید طالب باشید اشیا و علو و احکام مسیح علی  
 نشتر بر دست راست الخ و این مطلب نیز منافات با مراتب توحید باینکه دارد چنانکه گذشت و این  
 در انجیل یوحنا و ایه ۱۴ فصل ۱ نوشته که یسوع علی فرمود من در یکی هستم و در ایه ۱۵ فصل ۱  
 یوحنا گفته است تو ای پدر در من هستی و من در تو صفتی که عبارت از من مستلزم اتحاد  
 است که خدا و یسوع همتا باشند و سابقا گذشت که ممکن محال است که با واجب تکلیف باشد  
 اگر هر دو را واجب دانند چنانکه قائل با فایم و قداما و نکر شده اند بطران قول آنها با که عقلیه  
 توحید ثابت شود و با اتحاد نیز منافات دارد و قول با اتحاد با قول اقلیت تناقض محض است و اتحاد  
 ان ظاهر است مگر نزد آن کسی که منکر اتحاد باشد و عبادت باینکه که دلالت می کند بر اینکه خداوند  
 مسیح است و مسیح در خدا است مستلزم حلول و حلول مستلزم امکان و تغییر است و عبادت  
 که سابقا از انجیل نقل شد دلیل است بر اینکه تغییر در ذات واجب حاصل غلبه شود و بر این عقلیه  
 نیز بر این مطلب شاهد است و اینضا لازم می آید که هر یک از خدا و مسیح طرف دیگری باشند مع  
 ذلک مصروف باشند و متعصب که بکشی بالنسبه بکشی دیگر طرف باشد و مصروف نیز  
 باشد و دیگر آنکه حلول با قول با اتحاد تناقض دارد و هر دو در فضل یوحنا و فرمود مسیح  
 در یوحنا یهودان که بسیار از خود هیچ نمیتواند کرد مگر آنچه می بیند که پدر می کند الخ و از ایه دلیل  
 بر عجز و عبودیت یسوع است و دلالت دارد بر عجز الوهیت از هر آنکه از جمیع کلمات انجیل مستفاد می شود

که بپوش مسیح میکنند از میخ و خار و عذاب بواسطه اینکه روح القدس در او حلول کرده بلکه در  
 بر اینکه وجود حضرت یسوع و تولد او بواسطه بلکه توسط از روح حاصل شد و این معنی با مرتبه  
 توحید خدا و الوهیت منافات دارد **فصل** در بیان اصول دین نصارت است باینکه اید الله  
 تعالی که اصول دین نصارت این فرق ضاله مضلّه چنانکه از کتاب و کلمات آنها مستفاد شده  
 چهارده است که هفتان متعلق بالوهِیت دارد و هفت دیگر متعلق بانسانیت اما این هفت که متعلق  
 بالوهِیت دارد اول اعتقاد داشتن باینکه خدا یکستیم آنکه همان خدا واحد بدست استیم  
 آنکه همان خدا که بدست است پسر است چنانچه همان خدا که پسر است روح القدس استیم آنکه  
 خدا که روح القدس است پروردگار است ششم آنکه از او صفات دارد شفاعت کننده استیم  
 آنکه بخلی کند است و این هفت که متعلق بانسانیت دارد اول آنکه همان خدا بواسطه روح القدس در  
 شد روح هر دو تیم آنکه ها خدا بدینا آمدیم آنکه او را در کشیدند و بعد از آنکه کشته شدند  
 کشت چهارم آنکه ها بخدا بعد از سه روز بیا مرتب نمودیم پنجم همان خدا که رجعت نمود بجهت خلاص  
 از قلم پیغمبر و مؤمنان که در رجعت نمودیم انتظار او را میکشیدند بجهت فرود رفت ششم همان خدا با ما  
 صعود نمود و در دست است پسر خود را گرفت هفتم خدا باز نزول خواهد کرد بدینجا  
 آنکه ثواب دهد بیکانرا و عذاب کند بدینانرا **فصل** در بیان هر چند از نصایح که مکتوب  
 خدا یک است و در معنی خدا را سه قسم میدهند یکی خدا و دیگری عیسی و سیم روح القدس  
 خدا را ثلثه میدانند و بعد از ثلثه و اثنای ثلثه تصریح کرده اند و مستند آنها تعلیمات انجیل است  
 و انجیل علیه حقست و انجیل که در دست نصاریست مخالف با انجیل است چنانکه سابقا بیان  
 شد و چرا این در ترجمه کتاب سما ویر و شاه الی و شاه پیغمبران را تغییر داده و بخود خلاف ترجمه  
 نموده مثلا لفظ فارطیت که از شواهد و قراینات انجیل معلوم شده که اسم خدای عز و جل است  
 گفته اند دهنده معنی کرده و الیاه که با اسم علی است و معاد ما که بمعنی احمد است بخود دیگر از این  
 کرده و ضمیر کتب یهود و نصاری را از کسی که جدیدی که اسلام نبوده و سابقا از علماء اهل کتاب  
 بوده اند بخوانا کل تعلیم گرفته و رجعت باقی معنی آنها مطلع شدیم و معلوم شد که ابیات که در کتب  
 من الغیب ترجمه که حرام نموده **فصل** بدانکه در انجیل را بعد فکر و اندازا با اسم پدر نوشته اند خدا

پدیسوع است علیه السلام و خداوند را هیچ باشد و تحریف نشد باشد معلوم نیست که مقصود  
پدیسوع از پدیسوعان باشد و نصایق شاه شمر از خود ندارد بلکه ممکن ظاهر است که  
مقصود از پدیسوع مطهر حضرت محمد صلی الله علیه و آله که اول مخلوقات است و مقصود پدیسوع  
این بود که من مبرم دژ اسمان نزد محمد صلی الله علیه و آله است و این معنی بحسب عقاید شیعه و مجتهد معصوم  
اول آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و هاشم کجای معجزان و ملائکه و سایر مخلوقات میباشد و معلوم حقیقی  
بدانست و دوم آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اسطر فیوضات پیر و دژ معنی پر عالم و عالمی است و تیم  
آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلطان و مالک و معز و صاحب و مطاع و پسر خدا و بر هر محکات و  
اطلاق پدر بر هر یک از اینها صحیح است و آنچه عقیده بر فضلای نصایق اعتراض کرده ام که خداوند  
واحد و باقیه مائده و الهه ثلثه متناقص است و اگر واجب الوجود یکی است چون ممکنست که شش  
باشد و دوشربان داشته باشد نصایق همگی و سیدان بر نیست که گفتنی نیست و نادا خل در ثلثه  
شود و یا چنانکه انکشی از اینها نمیتواند یافت و برخی بطوایر عبارات انجیل امتسک میشوند و حال آنکه  
تقصیر بودن و حدث با ثلث از جمله بدیهیات است چنانکه گذشت و شاهان بر مطالب اینست که  
در فضل هفتم انجیل مع نوشته که پدیسوع عیسی بنی اسرائیل فرمود بدانید که من هر کسی که در آب  
داخل پادشاه باشد میشود بلکه آنکسی که خزان بر داری پدر مرا که الحال در اسمانها می باشد بکند  
داخل پادشاه باشد میشود یعنی باید ریان این امین و دلیل گرفته اند که پدیسوع پسر خدا و جواب آنکه  
حضرت پدیسوع فرموده که پدر در اسمانها است بدیهه است که خدا بیتم مکان ندارد و اسمان و زمین  
بالبشریات الهیه و فرشته ندارد پس مقصود عیسی از تعبیر پدر بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که فرمود  
در اسمانها احاطه دارد و اینست که بدانکه طریقه نصاری بر بزرگ ختنه کردند بلکه اکثر  
مایه نصایق ختنه و احرام و ممنوع دانسته اند و این از چند جهت باطل است **توضیح** آنکه در کتب  
معاویه تاکید در ختنه کردن وارد شده و از کتب مستقیمی شود که ختنه میثاق حضرت ابرهیم  
خلیل علیه نبیا و آله و صلیه السلام بود چنانکه خطاب آنحضرت فرموده که از میثاق من که با پدر تو ای  
ابرهیم و او که تو بعد از من توانی عمل او را ندانستی که هر مردی را که از خودت باشد باید او را ختنه کنی که  
ختنه زن میثاق من میباشد و در کتب شما و در موضع از کتب شما و بر هر یک میثاق اولی است که حضرت نوح ع

و اولاً او فرزند و جانشین نوشتار است حضرت ابراهیم علیه السلام خود را ختم کردند و نتوانستند و میراث  
 کرد در ملت حضرت موسی علیه السلام را ختم کردند و در شده چنانکه جمیع یهود ملت را با ختمند بنص  
 نوح را ختمند و مسکونید جمیع احکام بشما برقرار است پس باید ختم کردند ثم ذات و برقرار باشد  
 حاصل آنکه در چند موضع از کتب شما و تیر امر بختم کردند و در شده اول آنکه در فضل هفتم از  
 کتاب تکوین الخ لا یقسط و است که خلا حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود که از شما اها هر کسی که متولد شود  
 جز از خودتان و چهار نعلان خان را خود را هر روز و در هفتم از قول باید ختم کنید و له جی  
 از فضل و جواب داده اند که ما خود را ختم کرده اید اما ختم زیاده خواهشها نفس اماره و قواشها  
 که لغوها از خود و در کرده اید و این ختم مخالف با مبدء اولیات شما و نیست بنا و دلیل امثال حاصل میشود  
 و ایضا در کتب شما و تیر مسطور است که موعده ختم روز هفتم است و معلوم است که روز هفتم از اول  
 موعده ترک شهوات نفسانیست و ایضا ترک شهوات در لیات دیگر ذکر شده و تاکید کرده و با ختم  
 وارد شده حکمی است علاوه بر آن احکام که اطاعت از آن نیست و اگر بگویند نسخ شده جواب بگویم که  
 خلا حضرت خلیل علیه السلام در این فضل میفرماید که این ختم کردن عهد و میثاق با نیست میان من و اولاد تو بعد از  
 تو در مقابل شما و ایضا نصایح را نسخ می دانند و ایضا در فضل بیستم از انجیل مرقس نوشته است که یسوع  
 فرمود که من امده ام که هر چه در دین موسی و سایر انبیاء مقرر شده باشد بجل او زم و از دین خود  
 نهال ترین حکم بلکه یکم نام هر طرف نخواهد شد و ایضا ادعای نسخ منوط بدلیل است صحیح را  
 نصایح در نسخ این حکم نیست مگر قول پاپ و سایر بزرگان آنها و قول آنها چون مخالف با بکت شما و تیر  
 اعتبار ندارد و تیر آنکه در فضل دوازدهم از کتاب بیستم توری که از الویبتیکامینا من نوشته که ختم  
 شما خطاب موسی علیه السلام فرموده که هر زن که بظن در روح او دسترسد پس بر باید نجس میشود و از  
 هفتم و در روز هفتم که این پس را ختم کردیم در فضل اول انجیل مرقس نوشته است که هر که ختم  
 او قبول کرد حضرت یسوع علیه السلام گذشت ما در آن حضرت او را بمجد برده و از آن عمل بفرموده است که شصت و نه  
 داشت و از ختم کرد و در بعضی از کتب مسطور است که نصایح از روز اعیان اول سال خود قرائت  
 داده اند و ما نگذاشته است مستند نصایح نوشته بلوس است و در بعضی از تواریخ اخبار از کفار نوشته  
 شده که از جمله حواریین بوده بلکه دشمنان معون بوده چهارم در فضل چهل و پنجم از کتابین کمال فی مجت

فی این کتاب خط نموده و عقیقه برای شما گذاشته است آنکه در دنیا کسانیکه دل در خود را خسته کرده اند و منجلی  
 داخل نموده این جبر آنکه مجسم کند مجرای دل در مسیتکه هر کافر دل و ذکر را خسته نگذرد نباید که داخل  
 مجسم من شود این پس کلام بیوس که خسته را نا و دل گرفته تصدیح این را باطل میشود بچند در فصل آخر  
 از انجیل لوقا نوشته است که در روز هشتم آمدند که حضرت عیسی الخضر کند ششم در فصل بی و دوم  
 کتاب این کمال به نوشته و خبر میدهد از فعل عظیمی که در روز ظاهر شود و آنست که حق را خدا شد خطاب  
 میکند بعضی از آنها که تو این در زمین اخضر نگذرد و ما هالاک خواهی شد این و این را نشان بنظر حضرت  
 فائز است هفتم در فصل هفتم از انجیل لوقا نیز اشاره بجهت حضرت می شد است پس بدلیل عقل  
 و فعل و اتفاق ام لا و دست که هر افعی بچند نامی نماید و نصارت عیسی را در این باب نیز  
 نقل کرده اند و طالع و بعد از میفایند هشتم از کتب معاد و بنحو تلویح و اشاره مستطانی شود که  
 باید خسته کنند که این خسته علامت قبول کردن میثاق است فی صبیح این در کتب و توابع نصارت  
 میشود اینست که حکم حرم خسته را بیوس اختراع نموده و مذاهب او مثل فرقه در هر یوده که بچند از  
 تکلان به نموده و جرایم او را متابعت نموده و او برخلاف حضرت شمعوز الصفاء که وصی حضرت  
 عیسی است حکم کرده و احکام را تبدیل داده و گفته است که اگر خسته کین احکام مشربیت بر شما ثابت شود  
 خسته و چون نگذرد این همه چیز بر شما حلال است و از این جهت بعضی از کتب معاد و بنحو تلویح و اشاره  
 کذب ترجمه کرده بچند آنکه برای مذمت خود در ترجمه کتاب تلوین از خلا بق داخل نموده که خسته  
 در وقتیکه نوح علی نبینا و اله و علی السلام و اولادش از کشتی نجات یافتند باینکه حکم کرده که هر کس  
 که در زمین حرکت میکند و زن است و شما حلال است تلخ خفی نماید که این کتب افشاء است و در هیچ یک  
 از کتب معاد و یا احبار این نوع وارد نشده حاصل آنکه بیوس و جرایم احکام حضرت پیغمبر علیه السلام  
 تبدیل و تغییر دادند تا آنکه جمیع احکام فاسد شوند و احکام مقربه ایشان بخراب شد که الان  
 مشاهده می شود فائز که بدانکه اعظم و اثرناست و اقسام معرفت توحید و نبوت انبیاء و ائمه  
 ائمه هد صلوات الله علیه را جمیع و سایر اوصیاء معرفت بنحو شیو و طرق الهام و تلقین است  
 آنکه بر حسب حضرت مستقیم که خالی از اعراض و متابعت شیطان جنی و شیطان انفس باشد و چون  
 اهل حق را بچشم معرفت مشاهده کند و ایمان ثابت که مستودع نیست حق را تصدیق نماید زیرا که انرا بر حسب

فقط و توحید که مشتمل بر آن ثلاث است متعالی و مخلوق کردید و در عالم الهی فیض عالم اعتقالات و ادوات و افعال و ادوات و قدرت و ثبات و در ثالث و صال و نفوس علوی و عالم سماوی و عالم ارضی و جسم حور و طیار  
اصلا ب و عالم توکلت چون در هر اینی عالم خلق توحید و نبوت و وحایت معترف بوده اند حال هم  
هر که بجز خود برگردد و از خواشانی عالم این را بجا آید شریعتی منزه شود حق و اهل حق را بر حسب  
فطره و تصدیق خواهد کرد بطریق مکاشفه و الهام بر حقایق اکار و مطهر خواهد گشت بلیت شود  
افقید طین انکاه مطلقه لان الظن که بغیر من الحق معصود است که خدای هم از برای انسان خلق چشم  
قرار فرموده که جز این بهر چه چشم عقلست که بدلیل عقل اعتقاد حق را و ادوات و تصدیق کند  
و عقل رسول باطن است و عقل قاطع حجت بالظن است و دیگر در چشم قلب است که قلب ضلالت  
بچشم خود حقایق اشیا و حکمت که علم بحقایق است طالع می شود و نبوت و تصدیق کند و باطن انکاه  
مینا بایضه حق با انا طالع می دهد و دیگر چشم است که با چشم مراتب شهود و کشف می را و  
حاصل میشود و دیگر چشم نفس نا حق است که نفس چون این است هر که محروم شد و این معانی  
حق را و علم و تائید و کائنات منکشف می گردد و ان بدو زیانت و مجاهداتش عید حاصل نمیشود بلکه  
منوط بقطع علایق است و باید جو و دین ویران از خود دور کرد و در طلبی سکوا رضا حق است  
بلکه مظلوم سوا حق ندانسته باشد و پیوسته بیکر و باید حقا تعالی مشغول و مسرور و قانع  
بیکر و مطهر باشد چنانکه خدا فرموده لا یزال الله تعالی فی الشلو و تفصیل و اینست شریعتی که  
در کتاب فاضل و در حدیث کمال میر یافته ام خاصل آنکه عضو او بر کرم و لذت و تباها و اینها  
لهایم تسبیحنا الخ چون انسان از غایت الله منقطع شود و بیشتر مرتبه الهام فایز خواهد شد  
هر چند روحی مختصر است بابتیاء و بغیر اینها روحی فی سواد الهام شامل عموم ادبانه می شود  
و شرط الهام یعنی تیز گشت و خجالت از کشف شیطا بچند امر حاصل میشود و باید سال حقیقت  
الهام و شرط آن دانسته که امر حقیقت بر او مشتمل نشود شرط اول بجزد نفس است از لایق  
دین و بر انتصاف است با و حقا ملکیت یعنی عقل وجود عقل او بر نفس او و بر جنبه حیوانیه و جمل  
وجود و جمل غالب مستشعور شود بنوعی که هر افعال و اقوال و از عقل باشد و بر حسب بیاض و  
ضل شود و بوقت فیض و نور از عقل کل که ضل است قلب و امتور کند و این نور معرفت کامل نام

برای احوال شود کما قال الله تعالی ان کان مبینا فاحینا وجعلنا له نوراً یبصر به فی الثانیة  
 ودر این آیه و فیهید مخالف با حکم عقل قاطع نباشد سیم آنکه مخالف با شرع نباشد چهارم  
 غرض از صرف حق باشد و از غرض نفسانجام باشد و عصیت بر آن کند و مرتبه که از محض  
 بلکه ناظراناً باشد و پنجم آنست که در الهام حقیقه خلاف معنوی نباشد یعنی لا نفس که الهاماً باید  
 موافق باشد ششم آنست که مرتبه رضا و تسلیم و امر و نواهی حق باطناً و ظاهراً مطیع و منقاد  
 باشد زیرا که اسلام حقیقی عبارت از تسلیم است منوط بتصدیق جمیع معجزات و احکام الهیه  
 و ایمان حقیقی اعتقاد خاتم جمیع انبیاء است که لا فاضل خواهند بود هفتم آنکه هر  
 اذراک و با مقتضای اقوال معتبره شرعیه مخالف شود شریعت تصدیق میکند و خود را  
 محض بناد و ابواب و اراء فاسد و مصالح مرسله و قیاساً باطله هیچ حکم از احکام شرع را  
 ننماید چون با مقتضای رسید هر ذرات وجود از ایه حق میاید و بکوش معرفت بستی  
 میشود و پنجم معرفت حقا بوقایع الهیه می کند و می فهمد که هر ذره از ذرات موجود  
 دلیل بر تیره هستند بر توحید حق تعالی و بقوت و دلالت مجمل و سایر معجزات و امامت و ولایت اشهر  
 هدیه و هذا ظاهر لمن القی السمع و هو شهید فهم الشاهد و الشهاده و الشهود و هم الدلائل  
 و الدلول و هم الهادی و الهدایة و المهد و هم الایة و الایة المرئی و هم النور و المنور و المنور  
 و هم الظاهر و المظهر و هم الکاشف و المنکشف و المستكشف بیتی عبارات اشقی و  
 حسنات و حله و کل الی ذلک الجلال الشیر و این غیر عبارت از تفسیر صلاست که خدا تعالی صغیراً  
 الغنی شرح الله صدره لا اسلام الا بیه هشتم اینکه نقضاً عقل انکار حاصل نماید که انسان  
 بمقتضای مطلوب فایز کرد و حق و اهل حق را بشناسد و بمقتضای لا فرق بین احد من مسلم  
 مقتضای حکم عقل است جمیع حجج را تصدیق کند و هیچ یک را انکار ننماید تا آنکه برضوان که هست  
 که از بهجت معنوی بر آید و قرب جوامع و افضل از رحمت حیوانیه است مستغنی شود و از  
 فارخشمی که جهنم است و از نار معقود که عذاب رحمت خلاصیابد و الا از صراط معقود و جملایع  
 نخواهد کرد و بجهنم و بیرون جهنم و بیرون جهنم کما قال الله تعالی و لقد دنا الیهتم کثیراً من الجن و الانس  
 لهم اعین لا یبصرون و یهاوونهم اذن لا یسمعون و هم قلوب لا یفقهون و یهاوونک کما لا تعلم الا بیه

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى فَإِنَّ الْهُدَى هُوَ اللَّهُ **إِفَاضَةً** فَإِنَّهُ يَدْرِي أَنَّكَ دَرَمْتَهُ بِشَيْءٍ فَرَفَعْتَهُ مَعْنَاهُ  
 وَبَدَّلَهُ عَقْلِيَّةً وَشَوَّاهُ هَذَا هَذَا شَرِّدَ أَنْ يُوَادَّ أَنْ كَرِهَ أَنْ يَعْقِلَ لَيْسَ أَمْرًا قَدِيمًا وَاشْرَفَ بِأَجَلٍ وَأَكْرَمَ  
 أَفْضَلَ وَأَعَزَّ جَمِيعَ خَلْقِهِ لَنْتَ حَكِيمًا لَمْ يَخْلُقْ مَرْمُودَةً كَانَتْ عَقُولُهَا أَوْ شِعَاعُ انْفِصَالِهَا وَهِيَ تَرَى  
 عَالَمَ امْكَانٍ ظَلَمَ أَنْ نُورَ مَظْهَرِ انْتِزَاعِ أَنْ يَظْهَرَ ظِلُّ اللَّهِ وَنُورُ اللَّهِ وَلَيْتَهُ أَعْظَمَ وَبَنَاءَ عَظِيمٍ وَكَلَّمَ  
 اللَّهُ نَاطِقًا وَطَمَّرَ وَبَنَى وَفَجَّرَ مَقْدِسَ مَصْدَرِ كَانِيَتِهِ وَمَنْعَ فَيُوضَعُ وَأَخْلَصَ حُجُوجَهُ وَنُورَ دُخَانِ  
 وَسُوءِ انْتِزَاعِ وَبَيَّنَّ انْتِزَاعِ وَهَرَعِ عَالَمِ امْكَانٍ دَرْسِيَّاتٍ أَنْ يُوَادَّ أَنْ كَرِهَ أَنْ يَعْقِلَ لَيْسَ أَمْرًا قَدِيمًا وَاشْرَفَ بِأَجَلٍ وَأَكْرَمَ  
 بَلَدِهِ هَسْتَنْدَ وَكُلُّ شَيْءٍ هَذَا الْكَلِمَةُ الْوَجْهَ هُوَ سِرُّ الوجودِ مَصْدَرُ جُودَةٍ لَتَبْرَحَ الدَّارُ غَيْرَ دَارٍ  
 حَاصِلٌ أَنْكَ وَلَمْ يَطْلُقْ نُورًا وَلَنْتَ وَهَتَّوْا سَارِ انْتِزَاعِ وَأَوَّلِيَاءَهُ دَاخِلًا لَمْ يَزَلْ شِعَاعُ أَنْ يُوَادَّ  
 خَلْقَهُ مَرْمُودَةً وَأَنْ يُوَادَّ غَيْرَ شَيْءٍ وَنُورَ سَائِرِ انْتِزَاعِ مَبْنِيَّةً حَقَرَهُ وَكَوَاكِبُ امْتِزَاعِ قَرِيبًا إِلَى النُّورِ  
 الْأَوَّلِ كَانَ أَفْضَلَ وَأَعْظَمَ نُورًا وَكُلُّ شَيْءٍ يَبْعُدُ عَنِ النُّورِ الْأَوَّلِ فَيُؤْخِرُهُ أَوْ يَضَعُ عَنْهُ هُوَ اقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ  
 كُلِّ شَيْءٍ امْكَانٍ فَهُوَ فِي ظِلِّهِ وَجْهَتُهُ لَانْتِزَاعِ النُّورِ الْمُقَدَّسِ وَالْمُقَسَّسِ السَّرْحَةِ وَأَسْمَاءُ اللَّذِي يَرَى كُلَّ  
 شَيْءٍ وَالْقَلَمُ الْأَعْلَى وَالْأَكْبَرُ وَالْمَصْبُوحُ الْمُنِيرُ وَالْمَشْكُوتُ الْمُتَوَقِّفُ فِيهَا مَصْبُوحُ الْمَصْبُوحِ  
 فِي زَجَاجَةِ الزَّجَاجَةِ كَانَتْهَا كَوَاكِبُ دَرْسِيَّةٍ يُوَادُّ مِنْ بَشَرَةٍ مَبَارَكَةٍ وَمُظْهِرِ اسْمِ اللَّهِ وَلَمْ يَمَقِّمْ  
 الْوَحْدَةَ مَعَ الْكُثَرَةِ وَالْأَقْبَالِ وَالْأَدْبَابِ وَأَقْبَابِ قَوْسِينَ وَأَدْبَابِ فَهُوَ الْوَاسِطَةُ فِي الْفَيوضِ وَالْيَدِ  
 بِنْتِ جَمِيعِ الْعَالَمِ وَالْهُدَى هُوَ الصِّرَاطُ الْأَعْظَمُ وَالْمَنْهَاجُ الْأَكْرَمُ وَالسَّبِيلُ الْأَعْظَمُ  
 الدِّجَةُ الصَّعُودِيَّةُ وَالنُّزُولِيَّةُ بِالنَّسْبِ جَمِيعُ الْكَلَامِ وَالْفَيوضُ وَالْأَعْمَالُ الْمُبْتَغَى فِي الْقَبُولِ  
 فَيَكُونُ عَقُولُ الْخَلْقِ أَضَلُّ مِنْ نُورِهِ الْعَظِيمِ فَهُوَ حِجَابُ الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ وَوَجْهٌ لِحُجَّةِ اللَّهِ  
 لَا يَهْوِي فَكَيْفَ إِنْ لَا شُعَاعَ الْوَاقِعِ عَلَى مَرَايَا لَا تَجِدُ فِيهَا شَيْءًا إِلَّا الشَّمْسُ وَوَجْهَهَا وَصِفَتُهَا وَ  
 وَاسْمُهَا وَرَسْمُهَا أَذْكَاءُ فِي الْعُقُولِ وَالْأَنْوَارِ وَالْعُلُومِ وَالْأَفْهَامِ لَا يُوَحِّدُ فِيهَا شَيْءٌ غَيْرَ صِفَةِ الرُّبُوبِ  
 الْمَطْلُوقِ يَعْنِي أَنَّهَا تَدُلُّ عَلَى كَمَا لَا تَدُرُّ بِأَجْمَعِهَا مِنْ أَيْتَرِ كَمَا أَنَّ الْعَكْسَ يَدُلُّ عَلَى الْعَاكِسِ وَالصُّورَ  
 يَدُلُّ عَلَى الْمُقَابِلِ وَالْمِرْآةَ يَدُلُّ عَلَى الْمُرْتَعِ وَأَمَّا أَنْظَرُ ذَلِكَ لِلْقُلُوبِ الصَّافِيَةِ النُّورَانِيَةِ الْمُسْتَنَارَةِ  
 بِنُورِ الْوَاكِدِ وَهُوَ نُورُ الْأَنْوَارِ وَمُظْهِرُ الْأَنْوَارِ وَمَبِينُ الْأَسْرَارِ وَكَاشِفُ الْعُلُومِ وَأَمَّا بَقِيَّةُ ذَلِكَ عَلَى  
 مَثَرَةِ تَبَيُّنِ الْوَحْدَةِ فِي الْكُثَرَةِ وَلَا يَجْعَلُ الْفَرْعَ وَيُضَيِّقُ اللَّهُ الْأَسْأَلُ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَبِكَيْفِيَّةِ



هذه المراتب المنقطعين إلى الله والمخلصين في توحيد الله والتابعين الثابتين في محبة الله وحججه وإيماناً  
 واصفياً أثر الدين بقون بالعقل على الفطرة الأولى التي خلق الله الخلق وفطرهم عليها ففقدون  
 في حقيقة ذاتهم والواح صدورهم جميع الصفات المطلق بل لا توجد في العالم بعد مرتبة  
 التوحيد لا ذكره ولا ينحى لا نور ولا ظهورة وإسمه مكتوب على ساق العرش والكرسي والكوكبات  
 والسموات والأرض وكل شيء خلق الله سبحانه ونفع بهذا الاسم إثبات التسمي والسمي الحال الخلق  
 الأزل هو المقصود والعلة الغائبة وما عداها فاعلموا ما أشعر عكس أنواره وأشرفاً ظهوراً له  
 والشعاع والأشياء لا نرى على الميزان ولا شيء بل على المؤثر وهو الثور الذي أشرف من صبح الأزل فهو  
 على هياكل التوحيد آثاره وإنما عبرت ذلك بعكس العلوم ومحو الوهم لا نرى عابرة عن كشف  
 سبحانه الخلال من غير إشراق وليس المقصود من ذلك لكون لولى المطلق في مرتبة الوجب الذاتية  
 بل إنما نقول بأن المراتب والكمالات المستورة إنما حصلت لهم من جهة اتصافهم بمراتب العبودية  
 الغفيرة والصفاء وكان ذلك من انعكاس الصفات التي صارت لها خاضعة سجدان بكمال العبودية واليسرة  
 لطبس الولاءة والعظمة وإفان من جميع العوالم المكانية فكان حكمه حكم الله وأمره أمر الله وطاعته  
 طاعة الله ومعصيته معصية الله ودليله هو وجوب دليل الله والمنهج للاستدلال في المقامات  
 فكما أن الله تعالى استدل عليه بالعقل بالان وابتدئ على الخلق بآبته سبحانه بالفؤاد بالذات كذلك  
 الوسيلة المطلق يستدل عليه بالعقل بجميع أحواله الظاهرة في المخلوقات في حقائقها العامة  
 من صفة كونه ونسبته على الرصد وسائر المخلوقات به بالفؤاد بما سبقوا الخلق في شجائهم  
 فهو أقرب إلى الخلق منهم ويعرفون به وهذا من علم الراسخين ولا خصه في إظهاره أكثر مما  
 ذكرناه بيت قلم إيمان سيد ومزينة شكت به سخن إيمان سيد وكوثر شد وجوز عبارات فارسية  
 على أنزال أسرار ولات فاصوب لهذا ابن محمد سطر العباد عزمه بين عمودهم وتفصيل أن أسراراً  
 فقير وكتاب شرح زياره جامع بكنه عزمه بين عمودهم وحقائق نيتنا بشهود والهام عبره  
 واضح كرمه است وأكرمه بخلاف حقائق أسرار وادركه بايد شروط مذكورة والحصول  
 لما ذكره بعض الهمام المستفيض كرمه فائقاً جميع انفضاضاً انفضاضاً كرمه كرمه كرمه  
 بعثت بلين حضرت يسوع مسيح نبوه محبة إنك يسوع أولو العزم نبوه وشريعته المحض شامخ وادب كرمه



وانی عجل از حکیم صادر نمی شود و ایضا هرگاه تابع بود بر حسب وحی متابعت نمود یا آنکه از علی <sup>علیه السلام</sup> الهی اخذ نمود  
 شوق اول مصائبی که متعین نبودست و شوق ثانی حادثه منفع است زیرا که اگر چنین بود باهل ادب با این مطلب  
 اغنیای می نمودند و شایع می شد و حال آنکه از تواریخ و قرائن معلوم شده که آنحضرت باهل کتب بخود  
 معاشرت نمی فرموده و از آنها مطلبی را فرا نمی گرفت وانی بود و نزد احدی درس نخوانده و کتابی را از احدی نگرفته  
 و علم آنحضرت تحصیل نموده بلکه حضور و یا حصول محیط بود و دیگر آنکه از اول خلقت نور بود و ظلمت  
 جهل دلان نور مظهر راهی نداشت پس از انوار الهی و در آن بود پس شریعت باین قرائن حضرت  
 خاتم النبیین حضرت ابرهیم و یسوع و محمد و حجتی که انبیا رسید و آنها را متابعت از نمودند هم چنین  
 حضرت خاتم صراط بر حسب وحی با حکام آن اگاشد پس تابع علی و پیغمبر بود بلکه تابع بود شریعت از آنکه شریعت  
 الهیه است و چون دیگر آنکه حضرت یسوع قبل از بعثت هرگاه تابع شریعت قبل از او باشد لازم می آید که پیغمبر  
 معضول باشد و چون او هر دو یکی است حضرت یسوع و محمد در مبدء نبی بوده و حضرت محمد صراط هم  
 از ابتدا خلقت نبی بوده و جمیع پیغمبران بشری تا بنحیاب بودند و حضرت قبل از آنکه متولد شود یسوع  
 سلام کرد و آنحضرت را تصدیق نمود و علم آنحضرت بوحی الهی حاصل شده بود و حضرت یسوع و احدی  
 هم به همین نوع بودند و حضرت محمد هم بعد از بعثت تابع شریعت ابرهیم و محمد بود یعنی شریعت حنیفه الهیه  
 مشترک بود میان آنها چنانکه ایرکیر یسوع و اوجنا الیک ان اتبع ملة ابراهیم الخ شاهد بر اینست و  
 از ابتداء آنها منظر وحی الهی بودند و ما یستوی من الهوی ان هوکة لا وحی یوحی فصل نصاب  
 میگویند هم آنها و خدا و احدی الی ابدا که در دیر و دیر روح القدس بر او کشته شد و بعد از سر و رفتن  
 کرده بجهنم فرود رفت پس آنکه خلاص کرد از طاع سجنان را که در جهنم در حسب شیطان بودند و آن  
 یسوع را می کشیدند مصنف فقیر گویند علاوه بر مطالبی که بطلان این مطلب یاد کرد  
 عقلیات واضح شد که پیغمبران معصوم بوده پس در تقصیر این مقام را در جهنم قرار دادن باعدائ  
 خدا اقم مسافات دارند زیرا که با تقوا کتب سماوی و حقیم مشتمل بر هدایت و تعالیم رسول است باطن  
 و رحمت و علایق است و دیگر آنکه تسلط شیطان بر این معصومست چه این مقام از نور خلقتش اندر  
 منزله از کاهان هستند و تسلط شیطان مستلزم عصیان است پس باید این بیاء در حسب شیطان  
 چنانها اولیا حق هستند و معهود شیطان نخواهند شد و دیگر آنکه سلطنت و اختیاج هم از خداست پس با

فرموده که اینها تمام را در امتکان حبس کند و بدانکه مذهب فضا در این کلام حوائج است که احکام عیسوی  
 تحریف و کتب بها ویران غیر داده فصل مضامین میگویند بهشت جسمانیست بلکه هر حاجت  
 و معانی ثبات است و با بر حسب فضا است باقی الذکر در کتاب میزان الحوق و در معنی میزان ضلالت  
 برقرار کرده که مثبت جنت جسمانی است غرضی نماید و میگوید اهل بهشت آنکسا از هشتند که  
 ذات الهی نخواهند دید و از تلقای اولاد خواهند برد و بهشت عبارت از آن محلی که خدا تعالی  
 در نظر عقل و مومن میکند و دیدگاه شود و با بر بهشت کسی داخل نخواهد شد مگر کسی که سبوح  
 خدا و خلائق ثالث بدانند و حال آنکه در فصل دوم انجیل مرقس نوشته که سبوح ع با مت خود فرمود  
 که اگر یکی از اینها شما سبب معصیت شود و از قطع کنید و بزرگتر آنکه داخل بهشت شدن بهتر است  
 از اینکه بدو یار و یار مجسمتی که آن بران خاموش نمیشود و انیضا صریح در بهشت جسمانی است  
 و انیضا نصار خدا را مجرد میدانند و مجرد را چشم جسمانی نمیتوان دید و عقل یک بران غیر سواد  
 اگر مقصود ادراک و معاینه فلبسایمائی است پس از اختصاص عبادان و بلکه در دنیا نیز چشم  
 فلبس خدای شناسند و دیگر آنکه مرقس فضا کلام بضاری لازم میباشد که اعاده احبام عبادان  
 مگر احبام آنکسا که داخل جهم میشوند و دیگر آنکه مقتضا این کلام نصاری اینست که گفتار که  
 بتو حیدرین دارند و حق را جود میکنند و دانسته اند که میکنند چون فی خدا را انجیل علم میدهند  
 اهل بهشت معنوی باشند که رتبت علمیه را بشناسند استنبول با اتفاق ملل باطل است دیگر آنکه بران  
 مؤمنان چون مشغول عبادت حق هستند شایسته رحمت الهیه بر تفصیل است که ارواحها را در  
 فرماید بران مشغول بهشت جسمانی است و الا لازم میباشد که خدا تعالی اجزای بران و با لطف  
 و مراتب رحمت و تفصیل جسمانی منافات دارد و دیگر آنکه جمعی از نصار میگویند خدا در انسان  
 تجلی میکند و گفته ذات او در حضرت معلوم شود و این کلام آنها منافات دارد با انچه در فضل سید  
 و دویم از کلمات پیغمبر مسطور است که آنحضرت در مقام مناجاتی گوید که خداوند تعالی  
 و با حاطه هر عقلها بر من کسی نمیتواند که تو را بجایا عقلی بشنود و حوائج دیگر آنکه در فضل  
 بیست و یکم کتاب بویجا که آنکابر الپ کلینی میگویند بعد از آنکه بویجا نقل میکند و نشر و نشر و نشر  
 نقل کلام میگوید که آنکس که در آنکه ششتر من میگفت که منم الف بویجا که در حجر الف و یاه است

اول خوانند و آخر پیوسته بخیر و بد که راست من بد که نادر است و با شد از خولیم دادان چشم که هر که از او بگوید  
تشریح شود شد و از آن بوحنا و در حدیث نبویست و نقل میکند و تقصیل آن طوفاست و از آن  
تفصیل است چنانکه است و فصل اول آنکه این کتاب نصیحت مضمون می شود دانسته شود  
مقدمه از رتبه بی روح عجب با شما گذشت افتاب پرستار نصیحت علیه نمودند و کتاب انجیل را  
سوزانیدند بعد از آن چند نفر مثل شی و حر و قری و حوا و غیره انجیل را جمع نمودند و باقی  
نصایح انجیل را نیز مضمون نمودند بلکه میگویند مضمون مختصر آنکه بیوسع مسیح بشر بنا بر این  
اناجیل را بر وجهی حاصل و مسند قطعی نیست علاوه بر اینکه فی اناجیل اختلافات کثیره حاصل  
حاصل است و اختلافی که بر علم حقیقت انبیا و از انجیل عیسی ظاهر خواهد خوانند و در تفسیر  
کتاب انبیا مثل ایل و اوداد خواهد خوانند است و اگر کسی بگوید که قرآن نیز بعد از وفات حضرت محمد  
در زمان عثمان جمع شد جواب آنکه معجزات قرآن بسیار است که دلیل بر حقیقت است چنانکه بعضی  
از ان سابقا اشاره شد و دیگر آنکه آن قرآن فرق عبارات مخلوق است و از عبارات مخلوق است  
و از معجزات عباد و توفیر و انجیل که مثل سایر خلقت بشر که میتوان مثل آنها نوشتند  
میگویند بلکه هر یک از کتاب کلامیه و اخلاقیه علماء اسلام کرام الله افلاطم عربات علیه از مطلق  
انجیل اشرف و اکرام است و فیضه از هر من الشمس است که مصنفین توفیر و انجیل علم آنها مختصر  
بعضی از مسودات الفظیه بوده و از عالم معنی اطلاع نداشته اند و دیگر آنکه آیات قرآنیه از قلوب  
مهاجیر و خلفه اخبر شده بود و بقراین قطعی معلوم بوده بخلاف کلمات انجیل که در نزد نصیحت  
محفوظ نبوده چنانکه از متبع و از پیغمبر واضح می شود که اکثر آن از کلام خدا نیست و دیگر آنکه هر  
قرآن کتاب خدا بود آیات آن با یکدیگر مثل کلمات انجیل و زبور اختلاف داشت پس عدم وقوع  
اختلاف در قرآن دلیل بر حقیقت است و دیگر آنکه هر که تتبع کند در انجیل میفهمد که وضع انجیل  
بر نوشتن تاریخ است و اکثر مطالب آن خارج از بیان کتاب الهی است بلکه کلمات مصنفین  
انها است و خبر بکفر و عقیده علم نیست و بعضی از علمای نصیحت گفته اند که انجیل ملفون است از کلام  
خدا و از کلمات حواریین و مفسران این کلام است که اغیار انجیل جایز نباشد مگر در صورتیکه  
کلام خدا از کلام غیر خدا تمیز داده شود و نصیحت را در تفسیر بر حقین نماند حاصل آنکه در کاف و منافقان

این کتاب از خواص و نایاب است  
صحت و طبع و مزاج و دوا و علاقه و نایاب است  
مستحق دیدن و افتاد و نایاب است  
مستحق دیدن و افتاد و نایاب است

سکہ اثبات

که بقرابت است در باب نصاب آنکه گفت که از ابواب انجیلیه کلام خدا است اطاعت آن باشد و اگر آن را  
 برهند تا آنها نیست و اگر دلیل داشتند نوشته بودند فصل و باب آنکه فقیر در کتب سماویه مرتجع  
 نموده ام در سید صلیح سیزده موضع از آنها تصریح در عنایت و حرمت شریفه و مع ذلک بهیو  
 و نصاب هر یک بر بجز مشیونند و دیگر آنکه نضاری بر پیکر دارنم در هر سال مدت چهل روز  
 آنجا از جوار ایل میخورند و این عمل آنها را در هیچ باب از کتب سماویه نوشته نشده و محض بدعت است  
 و دیگر آنکه در انجیل نوشته که نماز خود را آنکه می کنید و از نماز در جمعیته منع فرموده و مع ذلک  
 نصاب اجتماع در کلیسیا نماز میکند اینها ظاهر و دیگر آنکه نصاب میگویند باید هر کس را دوست  
 داشت و این از تعلیم قرآن مستقلاً میشود اینست که دشمن را باید محبت و دوستی نمود مگر دشمن  
 خدا و رسول و ائمه ص لا که بغض در الله و حب در الله از لوازم ایمانست معلوم و مبرهن است که  
 کسیکه خدا را دوست دارد باید در سنا خدا و رسول و امام خدا را دوست دارد و دشمنی با آنها را  
 دشمن دارد که محبت با دشمن خدا با محبت محض با خدا منافات دارد والله الهادی الیها ظاهر  
 در کتاب بنان الحق که در معنی بنان ابطالست چند دلیل بر حقیقت انجیل نوشته محصل از فصل  
 از راجع بچند عصر شود اول دفع عموم تقاضای روح از روی تغییر و تبدیل فلیک رفتار ادعای  
 سیم بیا صفا خدا است چهارم نصاب و احکام انجیل پنج پیش گفتهها است که در کتب مقدسه  
 بیان شده است ششم معجزات مسیح و حواریین هفتم پیام و عروج مسیح هشتم منتسب شدن  
 تعلیم انجیل مصنف ضعیف گوید دلیل اول بدیهی البطلانست زیرا که تقاضای روح ادعای انجیل دفع  
 نمیشود بچیز آنکه تمام صفات و اسماء الهیه را بیان نمیکند و آنچه بیان نموده بعضی مخالفات با آنها  
 عقلیست چنانکه بیان مبرهن شده است و احکام الهیه را بیان نکرده مگر قلیله از آنرا که  
 انهم صحت و فسادش معلوم نیست پس مطالب دین عیسوی از انجیل مستقلاً نمیشود بلکه آنکه  
 در معرفت تفاسیل و صفات خدا و رسول و احکام محتاج است بوجوب حجته که دین را کامل  
 کند و خلق را هدایت نماید پس نصاب نصاب موقوف است و از این جهت است احکام مسیحیان  
 دست آنها رفته و سلطان حاکم و امر وجود و صلاحات را متابعت میکنند و ایضا در باب آنکه  
 از انجیل بنویسند هر غلام بپا شد که بجات دهند از نگاه و شفیع مذنبین بسوع است مع ذلک در هر

مقرر است که بزرگان آنها در هر حال کما همکاران بعد از اقرار آنها بکار می‌مهند و دیگر آنکه جمعی از آنها  
در جنب حضرت علی می‌نویسند که از طرف پیر و پیران بخار و بدو پیغمبر می‌رسد چنانکه در نامه  
دویم بر تپو شوس نوشته که علی از نسل او بود و آنی و این اعتقاد نصاریح الف با آن الخیل  
میباشد که علی از روح حاصل شد و پدید داشت و حضرت عمر را که بود حاصل آنکه اعتقاد  
حق و احکام عیسویان در دست آنها افتد و بزرگان آنها مطابق مصالح زمانه احکام برای آنها  
جعل نموده اند و حال آنکه باتفاق جمیع ملل حقانیه در هر واقع حکم هست که از جانب خدا مقرر است و  
اطاعت آن احکام لازم و واجب است باید مکلفین در هر واقع و حکمی رجوع بر رسول و فرمانده  
و حقا و متابعت نمایند و اما اولی و تیسرین مورد تغییر و تبدل قلب دلیل بر حقیقت نیست چه  
بنا میشود که نصیحت که هر گاه مطابق با انصاف باشد در قلب متبع تاثیر میکند و آثار و ثمرات  
انها پس واضح است که انجیلی که در دست بضاری است بخوبی صفا حق را بیان میکند و تمام مطالب  
حق در قرآنست زیرا که هر مطلبی را که از ائمه سؤال نمودند هر را از آیات قرآنی جواب فرمودند  
و این معجزه منحصراً در قرآنست و در تورات و انجیل قلیله از صفا اخلاص بیان میکند که ادانی فضل  
اسلام عزالت مدیه بهترا از انجیل مخار فحمت را بیک نموده اند چنانچه در دلیل عقلی بنا  
بر این مدعی است و دلیل چهارم بضرفی راجع بدلیل اول و دوم است این دلیل بضایح و دو کلام  
اکثر از مصنفین ذکر شده و اما دلیل پنجم نیز هر گاه مدعی ثابت کند که در انجیل از غیب خبر داده پس  
ان دلیل بر حقیقت تمام انجیل نیست بجهت آنکه مؤلفان غیب از پیغمبر شنیده و در کتاب انجیل از غیب  
نوشته است و هر گاه بابیکه مشتمل بر اخبار از غیب است حقا است نه تمام انجیل در این باب که ممکن  
که مثل مطالب انجیلیه کسی اختراع کند و در ترجمه کتاب انجیل بنویسد و عبارات انجیل از سرف و افصح  
از عبارات سایر خلق نیست بلکه سابقا ذکر شد که عبارات باطله که با حکم عقل منافات دارند و یا  
میشاید در انجیل و کسیکه نور ایمان در قلب او سوخته و نکرده حق با ظاهر آنچنین میداند که می‌تواند  
همه انجیل کلام خدا است و اما دلیل ششم نیز معجزات مسیح علیه السلام است ولی دلالت نمیکند بر اینکه انجیل  
و غیره بر حقیقت است بلکه مطابق با انجیل یسوع مسیح است بلکه دلالت بر حقیقت کتب سماویه مثل انجیل  
علی و غیره دارد و مشهور بر حقیقت کتب سماویه ندانیم بلکه نزاع در مطابق این کتب مدعی را بکثرت

انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام که فرشتگان از پیغمبران و ائمه هدی و انبیا و اولاد نبی و اولاد ائمه هدی  
 کنند مادی که حقیقتان معلوم نشود احد از عقلاء اطاعت مشیت را لازم نمیدانند و طالب  
 معجزه و دلیل اند و میکنند چنانچه از هر یک موطأ لبر معجزه و دلیل را بدین بود و قصد بود که بدین  
 دلیل خارج از میزان حق و طریق عقلست و اما دلیل هفتم که در عروج مسیح و ما بین آن از طریق اسلام  
 ثابت است و این معنی دلیل بر حقیقت انجیل و غیره نیست و با قطع نظر از حقیقتی که از اسلام و  
 قرآن نصارت عینق اند و تمام و عروج مسیح را اثبات کند بجهت آنکه مستند نصارت دین با انجیل  
 و شهادت جمعی از خواریان است و این اخبار بعد از وفات یحیی و یسوع و نصارت خواریان را معصوم  
 نمیدانند بلکه معصوم را مختصر در عصری میدانند بلکه عصمت سایر انبیا و ائمه را انکار نمودند  
 پس قول خواریان دلیل قطعی بر آنها نمیشود مگر بر قول مسلمین که اوصیاء حضرت عیسی را این  
 معصوم می دانند و اما دلیل هشتم این محض انتساب و اشتها در دلیل بر حقیقت نیست بسیار از  
 مطالب است که مشهور شده و بطالان را مغلوب مستحقان کرد و شاید بهود عنود معروف و مشهور  
 که حضرت موسی و فرموده که بعد از انچه گفت فرمود حضرت موسی و اتمام الانبیاء و ائمه  
 و نصارت نظیر اعتقاد در دعایت یسوع مسیح و نموده اند و این و مطلب مستدلان کاذب را  
 و بزرگان نه بود و نصاری است اینصارت را عادی است مگر در انجیل مشهوره معلوم شده  
 و انتساب کتب صلال نیز تسلیم شده و اینصارت انتساب قرآن و انجیل را عینا و اصل آنکه  
 نصارت انتساب انجیل و تودیر از جمله معجزات شمرده اند پس چرا این به انصافان همین فرجه را  
 در قرآن و دین حضرت خاتم الانبیا و محمد صلی الله علیه و آله حاکم عیسانند که انحضرت در اولایم  
 و بی معین و فقیر از میان دشمنان و مبغضان که هر قوم او دشمنش بودند برخواستند بر مصلحت  
 نبوت و انجیل و امانت که نوشته هیچ پیغمبری معجوت نشد مگر آنکه اهاست رسانده میشدند  
 و وطن او و اذیت میکنند و از قوم او و دیگر آنکه اشتها قرآن محبت که جمیع دشمنان معترف  
 شدند که بیک ایر مثل قرآن نمیتواند سپا و زند بعلوه معجزات کثیره سابقه در قرآن که دلیل بر  
 انتساب بخلاف سایر کتب که هیچ معجزه و حقیقت آنها ظاهر نشده پس ایضا العزیز انیک و انیک  
 طالب معرفت طریق حق هستی محض انیک دانستی یسوع انجیل از دوزخ و کار حق بود هر گاه که اسم

در اولایم  
 ۷



انجیل است و با کونی که انجیل علی سبک ما باید مطابقت از ابا کتاب خدا معلوم و نقص مدعیان بلبل  
 عقل و عقلی که زمست نه بلکه در انجیل و در سطرکت سما و بر عسوط که دروغ گویند و بعد از این  
 بسا خواهد آمد حاصل آنکه هر مذهب را باطل و نیکاب مبدع آن مذهب و بعضی اقوال از غش و  
 مشهور است ولی ما داعی که حقیقت کتاب برهنه ننود هیچ طایفه حکم بر وزن متابعت آن نمیکند غرض  
 اینست که انجیل بر رسول نازل شد مثل انجیل عیسی و زبور داود و تورات موسی و انجیلها هر حجت  
 چنانکه آیات قرآن شهادت بر حقیقت آنها داده چنانکه فرموده انزل التوراة و الانجیل هکذا لئلا یس  
 ولی یهود و نصاری و احزاب هر کتب حق را بخوبی باطل و بقتضای او فاسد و خود تغییر و تبدیل  
 داده اند و بعضی از آنکه در تاول فصل از ابا با اول این ایات که در حقیقت تورات و انجیل عیسی نازل  
 شد دلیل گرفته بر حقیقت تورات و یهود و انجیل نصاری و گفته است که هر یک از آنها محال است که  
 منکر مذهب خود نباشند باینکه اعتقاد طاقرا داشته باشند که کتب عیسی که عبارت از تورات و  
 انجیلست کلام خدا است نه اینکه دو اکثر مواضع قرآن احوال اهل کتاب ذکر شده اند مصنف حقیر  
 گویند نصاری هنوز نفهمیده که احکام از مسلمین منکر کتاب است و انکار کرده بلکه کتب اهل کتاب را  
 انکار نموده اند و شکی نیست که حقیقت کتب سما و بر دلیل بر حقیقت و عدم تحریف این کتب مدعیان  
 نیست فصل در آنکه ضرائع مذکور در آخرین کتاب بر حقیقت طریق بقریه باطل خود است و شایسته آنکه  
 خدیفر از مسلمین در این احوال خوار و بر اسلام برگشته اند و تصریح شده اند و حال آنکه کفر انجیل نیز  
 دلیل بر بطلان مذهب خود نمیشود اما استماع حضرت خاقان ابن رفان چند کرد و در کتب و تواتر  
 و مجوس و غیرهم طوعا و کرها مسلمان شده اند و این معین را دلیل بر حقیقت اسلام نگرفته و گفته اند  
 نفرز که معلوم نیست از اول رسم مسلمانان داشته اند یا آنکه محض اسم بوده دلیل بر حقیقت  
 نصاری گرفته و لا حظ کنید که این نصاری چه قدر بے انصاف بوده که مطالب باطل را بصورت  
 مطالب حقیقه بیان نموده و در مطالب حق ظاهر ابداء شبهه نموده و بدانکه از حضرت خاfer  
 صلی الله علیه و آله با خبر رسیده که ایمان بعضی از مردم ملامت موضع است و ثابت نیست و هر  
 این بیت ظاهر شده که چند نفر از کسانی که ایمان ثابت نداشته اند از دین حق برگشته اند چنانکه از  
 کتب فصاحت مستفاد می شود که یک نفر از خواریین در میان امر کافر شد و مطلع شد یهود را بر مکار خنجر

کبیر و بلعش و قتل المحترمه شد بعد از اینها خود را بقتل رسانید **فصل** در بیان حکم و مضایق از آنرا حکم  
 مسیحی و از تنوید معایب سلطان و سایر بزرگان خود را میخواستند و اینها را میخواستند و اینها را میخواستند  
 و در انجیل قرین ۱۱ هفتم از قول حضرت یسوع میگوید که هر فردی که در راه با او محترمه  
 بدل ایشان از من بداند و مرا باطل عبادت نماید که احکام خلق را چون من از بعضی تعلیم میباید  
 و امر او که حکم خدا را ترک کرده بقوا داخل و متشکک میگردند و اینها فرمود که حکم خدا را بخون  
 باطل میباید تا آنکه رسالت خویش را محکم دارد و اینها حاصل آنکه حضرت یسوع و یا که از انجا  
 مذکور علامت فرموده و مع ذلک نصا و اکثر احکام خدا داشت بر داشت بر بقوا صل و بعد  
 خود معمول میگردند و در ۱۱ پانزدهم از انجیل قرین مسطور است که یسوع فرمود ای فرزندان در باب  
 اشیا خود را بخواهید که فرموده است که بزرگان خود را من نزد یک میکنند و اینها را عرض نمود  
 و دل آنها از من دور و بیهوده مرا عبادت میباید که احکام خدا را بطریق فرار من تعلیم میباید  
 لایحالی که در هر طریق و ملت حق عبادت را حرام نبوده و بدین احکام و در موقوف  
 چنان نیست بلکه بزرگان باید مطیع و منقاد حق باشند ملا حظ کنید بدین استیقامت که در  
 از بضای هستند و اکثر احکام بهود و مضایق که بزرگان آنها این رسوم باطله را خارج  
 نموده اند و هیچ وجه از حضرت یسوع این احکام را بنها نرسیده نهایت تدبیر و معرفت مضایق  
 اینست که قبل احکامی که در تقویت انجیل هست با آنها هم مقصودیکه نادر میگویند اما  
 میکنیم دیگر سایر احکام و رسوم آنها محض بدعت و خارج است **فصل** در بیان آنکه در آن  
 پانزدهم از انجیل قرین نوشته است که یسوع فرمود که من فرستاده شده ام مگر جهت کوشش  
 کشد خانه اسرائیل پس از آن صیغره آمد و در آنجا میفرمود که گفت خداوند از حار است و یسوع  
 آنچه نمیدانم مضایق این عبادت را بجز نوع معنی میکنند که میگویند عبادت او را اشاره است  
 باینکه نبوت یسوع اختصاص بر نبی اسرائیل داشته این اعتقاد غلط است متافا با احکام  
 و کتاب یسوع دارد زیرا که حضرت پیغمبر او الوعزم بوده و در مرتبه نبوت و او هم و مقصود  
 و جمیع اهل ایمان خود را کلمات داشت بلکه در مرتبه نبوت و انبیا و در اسم آنها معنی  
 بوده و در تمام احکام میفرموده و اگر میگویند این عبادت نفرموده پس معلوم که انجیل قرین  
 میبند

و بحضرت و بکار آنکه اگر عباد با پیوسته شایانم میباید که حضرت علی مرتضی منع نفرموده باشد از سخن آمدن  
حال آنکه سخن بعینه خدا را شرک صریح و قضا با امر تیره و خند در عبادت و در توحید که مضامین بان  
اعتقاد دارند و نوشته است که هیچ صوتی را و اسطر قرار ندهند میباید و خداوند در مقام  
عبادت احدی را و اسطر قرار ندهند پس سخن بعینه خدا شرکست و بر سخن آن نیست که مشرک از شرک  
منع کند پیش سکوت از سخن مذکور و فقر قضا با امر تیره نوشت و چون عصمت نبوت و بیوع  
معلومست پس این عبارت در انجیل غلط است و اینها در باب هشتم از انجیل مرقس نوشته که  
حضرت یسوع بکشته و ریشا گردان نظر افکنده بطرس بنفیس داد فرمود که ای شیطان از غیبت من  
برو زیرا که مرا ندیش و زوالی نیست بلکه از انسانیا است این **مُصَنَّف** کوبان بطرس نام  
شعور الصفاء بود و از جمله حواریان و جلیل القدر و عظیم الشان و از جمله اوصیاء حضرت  
یسوع علیه السلام بود پس چگونه ممکنست که حضرت بطرس را با اسم شیطان خطاب فرماید کوبا  
آنکه یکم از انجیل از چه کرده با بطرس دشمن بوده اینها را ترا خارج کرده و آنکه سطر مضامین  
اینکه لام دروغ زاده از انجیل نوشته و حضرت یسوع عا نسبت زاده اند و حال آنکه در اینها  
انکاب اعمال جواب این نگاه بطرس بر از روح القدس را ایشان گفت این پس اگر بطرس عملواز  
روح القدس بود چرا خطاب بلفظ شیطان شده است البته نسبت را و **هَلْ قُلْتُمْ** و از جمله شواهد  
که از انجیل در حق حضرت محمد است و استشهاد ادبست که در باب یازدهم از انجیل مرقس نوشته است  
که یکی که شخصی از شاگردان خود را نزد یسوع فرستاد و او گفت که یا نوحی آنکس که آمد پیش تو  
طلب بود ما بنظر دیگری باشیم و بعد از چند آیه دیگر میفرماید ای شما میکوبو بلکه از پیغمبر افضل  
زیادتر همین است که در حق وی نوشته شود که اینک من رسول خود را پیش تو قومیه فرستم که راه تو را  
در پیش تو بنود دست کند بدو دستگیر شما میکوم که از او و زنان من بگری از پیغمبر بخند دهند  
بر منو است است لکن آنکس که در ملکوت است اما کو چکتر است بزرگتر است از تو و از ابا ما پیغمبر  
دهند تا حال ملکوت همان مجبور است و هرگاه که قبول نمایند این بلیاها است که اهل آن را  
و احب است این **مُصَنَّف** کوبان اینکه لام اشاره عبرت و ولایت مطلقه عامه و توحید  
و اینکه نوشته است که فرمود بلکه از پیغمبر افضل اشاره است تا اینکه مرتبه ولایت علوی افضل است از نبوت  
نزد

گذشت و اینکه نوشته است که هر که از دست حق بگوشته بود که اینک من رسول خودم را بر سر تو میفرستم <sup>تسبیح</sup>  
 مایه که هر که از این که وفورده <sup>مستبر</sup> رسول را باشد <sup>من بعد از آمدن</sup> از جهت و اشاره است مایه که از سوی  
 از جهت تمکین خلق بود تا اینکه قابلیت پیدا کنند از جهت آنکه نبوت محمد صلی الله علیه و آله الهی است  
 یا نبی و اهلش بودند و ممکن نیست که این عبارت در حق عیسی باشد بجهت آنکه در عبادت انجیل و  
 نوشته است که عیسی و عیسی را غسل بختی داد و در طایفه نوشته است که مبدیست که بشما میگوید که  
 از اولاد زنان بزرگتری از محیی و بعد دهند و میخواسته لکن آنکس که در ملکوت است و کجاست  
 نزدیک است از پیش معلوم می شود آن پیغمبر که عیسی آمدن و از خبر داده تا از زمان نیامده و در زمان  
 بوده و اینست اینکه نوشته است که تا حال مملکت آسمان مجبور است اشاره است مایه که ابواب آسمان بجهت  
 از رسول تا از زمان مفتوح نگشته و دیگر آنکه این عبارت از حضرت عیسی علیه السلام خود فرموده و این عبارت  
 در مقام بیان عیسی است اخبار است از اینکه بعد از من رسول دیگری خواهد آمد که افضل پیغمبران است  
 و از این افضل است از پیغمبران گذشت و اسم او ایلیا است و ایلیا اسم علی است که حی است و بعضی  
 گفته اند که آن اسم محمد است حد از اباسم عیسی و تفسیر نکرده است مگر کسی که معاند باشد و الله  
 الهاد **فصل** و نصاب اعتراض کرده اند که حضرت محمد ص در آن خود تر و بی غیر از احوال فرموده  
 برای امت زیاد بر چهار زن از احوال فرموده و این از جهت آنست که خواهرش بسیار بزرگ داشت و اب  
 آنکه اینک اختصاص بائمه دارد و در متعرضه ملحوظ فاشه و استیفاء لذت فرشته میفادند و  
 متعریف است چون بائمه حقوق کثیره و مراعات عدالت لازم بود و رسول رحمت از ضعف  
 امت مطلع بود و می دانست که زیاد بر حقوق چهار زن دایره را نمی توانستند و عدالت عیسی را در  
 حضرت البه خود عدالت باز نکرده اند این زن دایمی داشتند بایم معصیتی بود بخلاف امت  
 که اگر زیاد از چهار زن می گرفتند تصبیح حقوق و مشا عدالت لازم می افتد و کثرت زوجه را بای  
 بمناعت شهوات نفسانیه ندارند و باعث بقدر نبوت نیست حضرت با و در مرتبه بعد عدل  
 داشت و حضرت سلیمان سید ملک و حاکم داشت و چون حضرت محمد ص در نهایت تجرد بود و باقی  
 متصف بر ستم اولاد و قیام و سبب باشد بعضی کاهی ادب کند از خلق و اقبال سبوح حقما و کاهی اقبال

ندیم تمام عالم را که در دنیا الحاکم امکان را نظیر هذا که در دست تو می آید داشته باشد که این قدر  
 از عالم اقبال علوی عالم امکانی متوجه نمایند و از عالم ملکوت به عالم ملک و از عالم ناسوت و  
 جبروت به عالم ملک متعلق بخضر را مشغول سازند تا آنکه بالمره از عالم دنیا منقطع نشود و نفس متعلق  
 به اختیار از ملک عالم برتر آنگاه و آنکه توحیدی که سر مایه دین و دنیا عالم امر و خلقت با مودع الامر  
 امکان به غیر از اید و حدیث کاتبی حمیرا امر اشعری الذی انشا الله بهمین مطلب است و کسی که حقیقت توحید  
 و اقبال الهی را نفهمد و معنی عبودیت کامل را درک نکرده است این غیر از این میهد و من له جعل  
 له و فو افلا من یور فحصل یا در علم ماعلیه که او را امری ما ذین میگویند که از جمله فضلاء  
 نصائر است گفته است که حضرت عجل هم معصوم بوده بلکه در ابتدای امر بر حاکمیت بوده و بر  
 ملک او بچند دلیل از قرآن محقق شده میگوید در قرآن فرموده ما کنت تدزی ما الکتاب و ما الاکابر  
 و در سوره دیگر میفرماید لقد کنا کافران و در مقام دیگر فرموده و وصحننا عنک و زک  
 و در مقام دیگر فرموده لیعقرک الله ما تقدم من ذنبک و ما اخر جوارحک بعد از این که دلیل  
 حق تعالی و نقلی بنویس و ولایت حضرت عاقره ثابت شد و بابت سابقه معلوم شد که رسول باین  
 معصوم باشد تا ویل از آیات اشکالی نماند اما آیه اولی پس شکی نیست در این که هیچ پیغمبر از اول  
 موجود و عالم نبوده و از قدیم عالم کتاب و ایمان نبوده عالم ایمان هر انما از تعلیم الهی حاصل  
 شد و این امر که هر دو اشاره بهمین مطلب است بلکه در آیه ثانیه ممکن است که بگوئیم ضال معنای  
 گفته است چنانکه امر لغت نوشتند ضال معنی ضاع است و در حدیث است که الحکم صا  
 المؤمن و یا باین معنی آیه این میشود که مایه بود که بشد بجهت مینا قوم خود گفته بود که  
 حق تو را عیشنا خشد پس ضل و رسالت و ولایت و سایر مقامات حق را اظهار فرمود و حق  
 بتوان شاد و هتک فرمود و بعضی گفته اند که ممکن است معنی آن که در راه حاجات از کفایت باشد پس  
 خدا هدایت بخانه را عیاجرت و امر کرد بحیاد و مقابله با کفار و اما آیه ثانیه پس و در معنی نقل  
 مستثنی است پس مراد از آیه اینست که ما را تو قبل و مستثنی بود از کفر قریش و صدق ما در قولنا  
 که باعث اهانت اسلام بود دفع نمودیم و با علاوه کلمه حق تو را قوت عطا فرمودیم و هو حق که در  
 قلب تو بود بر طرف نمودیم با آنکه مراد این باشد که تو را از احتیاج و تحمل و ترکشیدن گنا وضع و معصوم نمود

فی آنکه ممکن من حیث هوصل الحیات تکاملاً و دادارد مگر آنکه سیکر خدا او را عزت عجمت است و فرود شد  
 مثل پیغمبر پس از این اشار و بعضی است بفرع و بعضی از آنکه لوز و بعضی گفته اند مسئله  
 و در آن تکاب لوازم بشریت است که بالنسبه عزت و فرج مقام اول و در آنست نظیر حدیث است  
 الابرار پیشا المقربین و همدار اینها انام نسبت بمنزله کفاره است و اما اینها نیز کین  
 مقصود از آنکه امت است و نسبت عید <sup>که</sup> در بعضی از مواضع بمولی <sup>دادند</sup> همسبیل مجاز و <sup>نادر</sup> الشک  
 و ادله عصمت قرینه بر بقین معاً مجازیت حاصل آنکه چون آنحضرت شافع امت است کوبا  
 کاهان امت را معهود شده که را در آن حکما بقم بموجب شفاعت دفع فرمایند یا اگر <sup>مدک</sup> مگر هر همد  
 که حضرت عجل هم رواج داد بدین خود با بقوت بشریت و بشمیر و حبس و بقوت الهی و حیوانی که  
 در او بل بعثت جهات بود و در آن آخر معانله و بنفام آنکه فاع جز بدین شوکت اسلام کش و میطلب  
 منشأ امر بر نبوت نیست بلکه مؤکد ضربیه حاکمیت است که باید مظهر اسماء رحمت و غضب  
 هر دو باشند و دیگر آنکه در غالب جهات آنحضرت از جهت فاع سر و کفاره از مسلمانان بود و  
 و آنکاران بخالف با حکم عقلست زیرا که در فاع مستلزم مفاسد عظیم است و دیگر آنکه از کاشفا  
 بود خاص استقامی شود که حضرت پیغمبر مسیح <sup>از اسمال</sup> ناز خواهد شد و بشمیر آنکه اینک  
 میاورده اند آنکه انتقام خواهد کشید پس معلوم است که جهاد را عزالتها مطلوب و مرغوشته  
 دیگر آنکه انبیاء اطباء نفوس و غلوب میباشند پس هرگاه صلاح خلق را در جهات انبساط باید  
 جهات نماید چنانکه اطباء ابدان قطع بعضی از اعضاء فاسد بدن ایشان را که لازم میدانند  
 دیگر آنکه اکثر پیغمبران جهاد میفرمودند و اول بار از مشوب از توقیر مذکور است که بنی اسرائیل  
 موسی عماره نمودند و با پیچ پا دشاه که بر سر ایشان آمده بودند و آنها را شکستند و غارت کبایله  
 از آنها آوردند و در ستمان همدام از کتاب ناوین جانب حضرت داود و معضلا اسطوره شده  
 و زیاده بر این مطالب در کتب مسطور است و بدانکه فقیر از جهت هر مطلبی از مطالب کتاب انکت  
 معتمد نصائح شاهد میاورم که دیگر سخنی برای <sup>نظایر</sup> در مطالب مسطوره تجااند و تحت  
 بر خصم کامل شود دیگر هادیه خلاق و عالم است **فصل** در بیان مذمت تبیین است آنکست عماد

بدانکه بی پرستش شرک هیچ است توجیه غیر خدا مستلزم کفر است خواب بر معبود قرار ده ای که بگوید  
 و شفع قرار ده از او در فضل چهل و دویم از کتاب شیخای پیغمبر را بر هفدهم نوشته است که  
 که با صنام مثل شیده شده اعمال نموده و برنجه شده میگویند که خدا یا ما شما را بیعت کرده  
 بسایه مشرسان خواهند شد و یقوریه مشتمل بر ده حکمت یکا ذال احکام است که هیچ صورتی  
 واسطه قرار ندهند میان خود و خدا تا در مقام عبادت طاعت بلکه استماع بسوی  
 خارج از قانون عقل است زیرا که هیچ فایده ربیبت مترتب نمیشود قال الله تَعَالَى اَعْبُدُونِ الْخُ  
 وَقَالَ اللهُ تَعَالَى اَنْتُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصْبَ جَهَنَّمَ اِىْ حَضْبِ جَهَنَّمَ وَبَدِیْهِ اسْتَمْرَد  
 عقل اند که ان شاء الله باید سجده کند چنانکه بر دست خود را بر آستانه است که هیچ فائده و قابلیت ندارد  
 در برابر چاهام و انجیل و انو نوشته است که علی علیه السلام فرمود خدا را استنا بشکن و اولاد بتها بند که تمام  
 جتنی از جهالت نصایق بر ایمن میکنند با اسم اینکه ان شهبك دارد با از صلب و درایک حشر بیوح  
 بر انداز کشیدند و قبلتر ساینده مصطفی بود هر چند ما اعتقاد نداریم که آنحضرت مصلو و مقول  
 شده باشد چنانکه خدا میفرماید و ما قتلوه و ما صلوه و لکن شیه لم و لکن انفعنی بر حضرت  
 دلیل بر جواز سجده بکبرت نمیشود و دیگر آنکه خصوصیت صورت علی از عینا صورته را فی  
 ندارد سبحان الله چه بگویم از جهالت اینفر قریضه مسئله حضرت گفته هرگاه میبینی غیر خدا را  
 شرکت پس چگونه خدای تعالی از فرمود مثلش که را بسو سجده آدم و مرد مراد میخورد که سجده و  
 عبادت نمایند بسو کعبه جواب آنکه این مرد که هنوز حقیقت این معنی را درک نکرده است که سجود و  
 عبادت مکلفین بچنان کعبه معظمه عبادت و سجود کعبه نیست بلکه خدا را عبادت و سجده میکنند  
 و خدا تقریباً و جهت ندارد قال الله تبارک و تعالی اِنَّمَا اتَّوَلَّوْا نَحْمَ وَجْهَ اللهِ وَلَمْ يَغْبِطُوا اَنْ يَمْسُقْ  
 واقع میشود و هم چنین است سجود ملائکه بسو آدم ملائکه سجده کردند خدا را از جهت آدم بلکه  
 ممکنست که سجده بر آدم بجهت اخضوع و خضوع باشد که انفعنا العزى سجده است نه معنای  
 اصطلاحی و شرعی آن یعنی ملائکه مامور شدند که خاضع شوند بر آدم و تواضع نمایند ان شاء الله  
 و معلوم است که سجده آنها بر آدم نبود بلکه برای خالق بود مصطفی گوید چون دانستیکه  
 سجده برای غیر خدا نیست پس چنان نیست بر خدا که حضرت یسوع علیه السلام سجده کند یا اینکه صورت

من را ملاحظه فرماید و عبادت نیز چرا در فضل چهاردهم از الجبل علیه نوشته است که چون حضرت  
 یسوع علیه السلام در کشتی داخل شد بادی را که در کشتی بود ناله می داد و می پیچید و می نمود  
 گفتند که در حقیقت فرزند خدا هستی این اگر عبادت صدق است نیز چگونه مخصوص و خاصی  
 شد که او را بحدی غمازید و ناله از او منع نفرمود و نقر را از آن حضرت عاقل شد و سکوت در مقام  
 بیان نمود و می توان این عبارت را و این نمود که این معجزه عجیب خدا بوده زیرا که ناله و این معجزه  
 با صریح انجیل است باید گفت چون حضرت یسوع خدا بوده لهذا سخن ما بتمام نبوده حق را  
 گوئیم از آن این معنی مخالف را عقل است و ثانیاً این معنی با حکم تورات مخالف نیست زیرا که در انجا نوشته  
 شده که هیچ صورتی را میانه خود و خدا در عبادت قرار ندهید و معلوم است که مقصود او  
 در تورات حضرت یسوع علیه السلام نبوده بلکه مقصود خلای و احادیث نبویه و احکام تورات و انصاف  
 قبول دارند و انکارناشی نیست که حضرت یسوع علیه السلام در کاه خدا و احادیث تضرع و دعا و عبادت  
 و اطاعت می نمود و سجده برای خدا می نمود و این همه بر رسول مجسم شده است نیز با ولایت نیز در  
 مقام سجده یسوع علیه السلام نماند و شایسته عبادت آنحضرت را نمایند و بغير خدا سجده نکنند بلکه  
 عبادت برای خدا واجب است بر آنکه آنحضرت خدا نبوده و از اینجهت میگوئیم قول باینکه خدا  
 ثالث ثالث است با حقیقت توحید و احدیت خداوند عالم منافات ندارد و دیگر آنکه در انجا پیغمبر  
 انجیل یوحنا نوشته است که یهودیان را داده کردند یسوع علیه السلام را بکشند را بلکه او زمین رفت  
 سبک شکست بلکه خدا را بد خود خوانده خود را با خدا مساوی ساخته عیسوی فرمود که نیز  
 از خود هیچ نمیتواند کرد این مصنف گوید که این عبارت دلیل بر بطلان دو مطلب خطا  
 میباشد یکی آنکه موقوف کردن سبب دلیل بر وقوع شخصیت حال آنکه در انجیل نوشته است  
 انصاف هم این است که انجیل و احکام عیسوی و فعل تورات است شکسته شد نسبت دلیل  
 بر اینکه احکام سبب برقرار نماند و منشوخ گشته و دیگر آنکه هرگاه یسوع علیه السلام خدا بود پس چگونه  
 فرموده است که من از خود هیچ نمیتوانم کرد زیرا که این معنی اعبودیت و خضوع و عجز و انکسار  
 میباشد و با صریح خداوند که حق را انانیت منافات دارد چنانکه مرتبه عبودیت و اربوبیت  
 ذاتیه منافات دارد حاصل آنکه اگر انصاف حضرت یسوع علیه السلام را بکری حق میدانند فی الجمله دلیل



عینا است و حید حقیقتا و متقا و ادعای او بر این معنی مشارکت با سایر انبیاء و اولیاء بلکه هر  
 موجودات آفات حق میثابتند و اگر میگویند یسوع هم حقیقت حقیقتا است بر این معنی را بداند  
 سابقه و توجیهی است **فصل ۱۹** و این گفته که در قرآن در حکایت نوح و ابراهیم و  
 حتی ایلایع و غیره با شمس و جد هاتما طالع بی عین حقیقه اکبر و حال آنکه زمین گرد نیست و اسم  
 محیط بانست و خورشید را اسم است پس چگونه خورشید زمین خورشید و زمین خورشید  
 از زمین بزرگتر است بچندین مرتبه بزرگتر چگونه میتوان شد که در چشم از زمین خورشید و در حجاب او  
 در فصل اول از کتاب معروف کتاب یوشع بن نون نوشته است که زمانی زمین حقیقه را بدید میانه  
 حای خورشید و آفتاب حد و دما است الخ و این بحث نصرا باللبس است عبارت نیز جاریست تا این  
 جواب از هر دو از اخص فیما که خلافتش مروده و کائنات تقریبی که غیر حقیقه بلکه فرموده است قوه را  
 تعریفی که عین حقیقه یعنی چنان یافت که با بخاطر میبرد و این معنی مجاز متعارف نیست که در زبان  
 میایند آفتاب باب فرمود چنانکه این معنی با تقاسیر و تواریخ معتبره مطابقت حکایت  
 را آنکه یسوع صاحب که از جمله فضلا فیضا است در این اوان در اصفهان آمد و رجلا فیض  
 سایر فضلا اعتقادات فاسده اظهار کرده که سایر فضلا این بلایر فضا اعتقادات او شهادت  
 داده اند و این گفته و فضا اعتقادات انوار را اثبات نمود و چند مجلس جانین حاضر شدند و هر یک از  
 فریقین بر حسب طریقه عیسوی فضا اعتقادات دیگر را اثبات نمودند و یسوع صاحب بر سایر فضلا  
 این دلیل مدلل داشت که آنها مرکب از پنج رتبه و رتبه بر سر میهند و در هر یک از این اقسام  
 و نیز صورت در کلیسا کشیده اند و انبیاء را انبیا صورت خدا و دیگر صورت یسوع و  
 دیگر صورت روح القدس است حاصل آنکه شنائع و اعتقادات فاسده انوارا ایشود و اقرار  
 انها ثابت نمود و سایر فضلا اصفهان نیز فضا اعتقادات و را اثبات نمودند و مدلل داشتند که  
 عصمت جمیع انبیاء و انکار نموده و معصوم را محض در یسوع مسیح قرار داده و عصمت  
 حضرت خرم را منکر شده و گفته است یسوع یسوع یسوع است و نسب یوسف محض و تبار و غیر  
 میهند و از این جهت مسیح را از نسل او دانست و دیگر آنکه اکثر احکام عیسوی را تغییر و تبدیل  
 و اکثر کلمات را احوال را دانست و میگوید محض ایمان بیسوع مسیح تجا حاصل شود و دیگر هیچ کار و ثواب

فانك ندانند و منكر شد كه روح القدس را مشاهده نمود و حال آنكه در اعتقاد كافه نصائر روح القدس بر حق است  
**فصل** در بيان ابطال شبهات و كلمات پرهيز چنانكه نظر از است كه در چند مجلس گفتگو نموده و محقق  
هر يك از شبهات را شنیده ملزم كرد بده و تا الحاله بر كهن وجهها و صناعات دين بآه و احباب وجود داشت  
بر و بر حسب گفت دليل بر حقايق نصائر حقيقت و اكرايزان بر اين مطلب بياورد و بيقول آيكنه و حال  
آنكه فقره نصائر بتوحيد الهی مطابق سور توحيد معترف هستند و چون ايمان بخدا آوردند  
بايد با كاشانند و ابا نكه انهميشه از ذرع دين سلامت و موقوف محكم صاحب شرعيت  
و بعد از آنكه عصمت بقوت حضرت خاتم الانبياء ثابت شد تصديقا احكام و ايا احكام برين  
واجب است و ايه كه ايتا المشركون محسن شاهد بر حقايق نصائر است و نصائر هر چند در  
ظاهر بليان معترف بتوحيد خدا نك هستند و در معني شرك هستند بجهت اينكه عيسى را  
خدايي دانند و بقدماء و انايم ثلثه قائل شده اند و ميگويند خدا و يسوع و روح القدس هر سه ملزم  
و واجب الوجود باشند و معرفت ربوبيت را براي يسوع قائل شده اند و حال آنكه منكر توحيد و جمع  
مذاهب حتى در مذهب نصائر شرك و كفر است و با احترام ايمان بخدا و ايتا مافات دارند و ديكر آنكه  
حضرت يسوع مسيح عليه السلام و هم چنين ساير پيغمبران ع بر نبوت و رسالت حضرت خاتم الانبياء  
محمد صلي الله عليه و اله و الشهاده داده اند چنانكه در جميع كتب يعني مسطور كشته و فقير در اين  
كتاب بعضي از آنها را موصوفه نوشتار و در رساله علي بن مبطوطه كه مسامي و لبسان الفيل و كشت  
سماء و اير است اكثر شواهد محمد صلي الله عليه و اله نقل كرده ام اين نكند حضرت محمد صلي الله عليه و اله مستلزم نكند حضرت  
يسوع ع و ساير پيغمبران است چنانكه نكند حضرت عيسى مستلزم نكند پيغمبر حضرت موسي عليه السلام  
بلكه نكند بجمع پيغمبران است و انكار يكفر از انبياء و رسول مثل انكار جميع پيغمبران است و مستلزم كهن  
و شركست و مشرك در ايتا المشركون معني كهن است و انكار پيغمبران مستلزم نكند بخداوند  
عالمست كه تصديق حجت رسول افروده و نكند ب خدا الواحد و شرك و كفر است پرهيز صاحب شرع  
روز جمعه ۱۲ شهر ذيقعدة ۱۲۹۹ از جهات مناظره حاضر شدند از جمعا عديد الزام حجت او نمودم  
اولا كه حقيقت حضرت يسوع ع را بر يهود و ساير ملل اظهرا ملل ميداد كه گفت منقرتو ريتي كه در  
مجادل موضوع از ان تصريح بآنست كه تمام توريه منحصر در ده موضوع است اشاره بنبوت مسيح شده و الا

از اين كتاب

حضرت عیسیٰ علیه السلام بر منکر یهودیه عیسیٰ گفت معجزات متوازه و شهادت مسلمانان دلیل بر حقیقت  
 بیسوع است و کتاب انجیل نیز دلیل بر حقیقت معجزات حضرت محمد پیر سیارک و قرآن نیز شاهد بر حقیقت  
 انجیل است و اگر بگویند یهود نیز گویند که توان نصاری را که در نبوت بیسوع عالم  
 نیست و بی معلوم است که توان در هر صورت مفید علم است اما استدلال با انجیل پس صحیح انجیل موطن  
 ثبوت و رد آنست در کانه ملل اثبات بر خدا است گفت شما را انجیل دلیل بر حقیقت آنست و دیگر آنکه  
 مطالبه انجیل انسان را بر سه صفت غالب و کمال میرساند که هم استشهاد دلیل بر حقیقت نیست چه بر سه  
 از امور مشهوره و اصطلاح شدیم که باطل است و دیگر آنکه انجیل را پیغمبر نبوده و خطاء در آن عمل او نبوده  
 و دیگر آنکه مطالبه انجیل موجب کمال نیست بلکه اگر اخلاق را اسلامیه احوال انجیلست و هر کس مطالبه  
 انجیل را بموجب کمال بود پس چرا اکثر نصاری با کمال طایع بر انجیل مشغول بپرستی و شکر و سایر عبادت  
 شده و اکثر احکام مسیح را تبدیل نموده اند و دیگر آنکه اقامه مرغان و صحت این ادعای قوم مشرقات  
 پس این استدلال باطل است گفت قرآن نیز جمله آیات از آنکه مشقت بر مضایل علی بن ابی طالب بوده  
 استغاث نموده اند که هم بر فرض ثبوت انبساط این جمله مانع از حجب به بانه آیات نیست چه برین  
 داریم و می دانیم که بر قرآن چیزی نیامده اند و نمی توانستند این مثل قرآن بیاورند و دیگر آنکه  
 سابقا در این کتاب ثبت شده حقیقت قرآن است باست و انجیل و توراتیه معجزه ندان گفت پیغمبر کاشی  
 باید اسم او در کتاب پیغمبر بقی باشد و در مواضع علیه از توراتیه تصریح ببیسوع شده است  
 اسم حضرت محمد ص در کتب یقینا نیست گفت او را این معنی شرط در نبوت رسالت نیست بلکه معجزات  
 قطعیه گانه در نبوت و تأیید مواضع علیه تصریح ببیوت حضرت محمد ص چنانکه در کتاب  
 مکاشفات ابوحنافه را بداند و از دم در او ایراد نوشته که علامه عظیم در این ظاهر شد که زنی پوشیده  
 حور شد و ماه دزدی پای او بود و بر سرش حاجی بود و در دوازده ستاره گفت از آن حضرت نفرات  
 که فردا بر آفتاب غلبه داشت زیرا که آفتاب از آن نور خورشید و حاجی از دوازده ستاره بود مرتبه  
 ولایت دوازده امام علیهم السلام بود و ممکن است که آن دوازده ستاره عبارت از حضرت محمد و علی و  
 ده نفر از اولاد او باشد و ماه عبارت از حضرت قائم ص باشد و در چهار سطر بعد یوحنا گفته که از آن  
 طفل که در یازده انجیل بعضی الهین بر هر طوائف حکم خواهند کرد پس ظاهر است که ان طفل حضرت قائم ص باشد

مرا اندک است و بشیر و بلبل که انحصار در هر عوالم و طوایف حکم خواهد نمود و بیچاره را نیز نمیتوان بر حضرت  
 فرو بسویع و حواریان تفسیر نمود زیرا که حواریان هر چند دوازده نفر بودند ولی کثیر از آنها کافر شدند  
 پس این معنی را عبارت دوازده ستاره متافا دارد پس صاحب گفت ازین عبارت از کلیسیا و ان  
 دوازده ستاره و فرشتگان نکایسا هستند بلبل اینکه در باب دوم از نکاشفات میوهها نوشته که  
 فرشته کلیسیا افسس نویسن که آنکس که هفت ستاره را در دست خود دارد و در میانها هفت چراغ را  
 سپهر میثاقی چراغی که کلیسیا نصاری فرشته و ستاره ندارد و از خادم و کشیشها را با عدم نور  
تفسیر ستاره نمودن بسیار بعید و ماطل و بیخواسست و عقلا نمیتوانند باین خط خواهند کرد و دوم در باب  
عمر از انجیل یوحنا نوشته که سیح حواریان فرموده که من از پخواهم خواست که او را قلیط را برای شما  
خواهد فرستاد که تا باید باشد اما خواهد ماند روح را سنی که او را جهان نمیتواند پذیرفت اما شما و را  
میشناسید زیرا که نزد شما خواهد ماند و در میان شما خواهد ماند شما را ایمین نخواهد گذاشت  
انکه دیگر که جهان دیگر را نمیپسند اما شما امری پسند از انجا که من ندانم شما نیز ندانید خواهد بود  
الح و در اینجا دیگر از ترجمه انجیل یوحنا ملاحظه شد که در آن نوشته شده است که بسویع فرمود من بلبل  
شما حق میگویم من نیز بدیدم بروم و فار قلیط خواهد آمد و رفتن من شما را خیر است زیرا که من نزد  
فار قلیط خواهد آمد چون من بروم فار قلیط خواهد آمد و او شما را بر هر اشیاء خیر خواهد داشت و  
در بعضی از نسخ ترجمه انجیل نوشته است که بسویع فرمود و انفار قلیط را که بدید او را با من خواهد فرستاد  
همان شما را هر چه خواهد موخت و هر چه من شما را گفته میاید شما خواهد آورد این معنی واضح است که  
فار قلیط باید در مرتبه بسویع یا افضل باشد تا آنکه مقام بسویع قرار داشته باشد و بطریق دیگر به  
علوم و احکام مردم را خبر دهد و ان مختص در روح محمد است باشد پس صاحب نظر را گفت  
اینفار قلیط تسلطی دهنده است که در روز بعد از حضرت بسویع نازل شود و ان روح القدس بود زیرا  
که در هیچ موضع از اسلام محلّه روح القدس نامیده و مخاطب نشده و چگونه ممکن است که محمداصل  
سال بعد از حواریان آمده سخن مسیح را بیاورد ایشا آورد و همیشه نزد آنها نماند و در فضل اعمال او  
شد که بعد از آنکه روح القدس بایشان نازل شده و مرتبه رسالت و قوه معجزه حواریان را داده ایشا  
او تسلیم یعنی از بیت المقدس جدا گشت در مقام عالم انجیل را و عظم نمودند مصطفی این معنی از چند جهت ماطل

اَنَّ قَارِیَ قَلِیْطٍ دَرِیَغَرِ عِثْقِ مَعْنٰی اَحَدٍ مَحْمُولٌ اسْتِثْنَاءً رُوحِ الْقَدْسِ قَبْلَ اَنْ حَوَارِیِّیْنَ بِاَبْنِیَا اسْلَفِطِ دَسْتِ مَعْنٰی  
 اَنْهَا اُبُودَه وَاَمْدَانًا وَفَخَصْرَه جَلَّ زَرْقَتِیْنِ مَعْنٰی مَقُودَه مَلِكِه اَزْ قَلْبِ اَوَّلِ دَرْ دَنَیَا مَوْجُودِ بُوْدَه وَبَاهِیْرِ عِثْقِ  
 صَدِیْقِ وَمَعْنٰی اُبُودَه وَتَالِثًا دَرْ اَصُوْلِ دِیْنِ نَصَارَ رُوحِ الْقَدْسِ قَدِیْمٌ وَثَلِثٌ ثَلَاثُ اسْتِثْنَاءً لِّسِ صِفَتِ نَفْسَانِ  
 وَهَكَانَ لَمَعْدَنَ بَاوَعِیْنِ اَنْ نَسْتِ دَادَ وَرَاجِعًا دَرْ عِجْزِ اَنْ نَسْتِ نُوْشْتِه اسْتِ كِه یَسُوعُ دَرْ فَرْوِ دَرِیَغَرِ قَلِیْطِ رُوحِ  
 نَاسْتِ اسْتِ كِه مَدْرَحِیْ مِّنْ شَهَادَه خَوَاهِدِ اِدَا وَجِهَانِ اَنْ اَصْبَدِیْقِ لِنَصَافِ مَلَزَمِ خَوَاهِدِ سَاخْتَنِ  
 مَعْنٰی مَرْدِ اَبَاوَصَافِ عِجْزِ مَعْنٰی كِه بَعْضِ الْخَصْرَةِ دَرْ مَانِ ظَهَرِ حَضْرَتِ قَارِیَ دَرْ رَاوِزْمَنْ  
 رَحْمَتِ عَمَامِ جِهَانِ اَنْ اَهْلِ جِهَانِ بَصَدِیْقِ وَرَاسْتِ سَلُوْكَ خَوَاهِنْدِ وَدَحِیْرَه مَعْلُومِ اسْتِ كِه رُوحِ  
 الْقَدْسِ هَمَّ جِهَانِ اَنْ اَصْبَدِیْقِ وَرَاسْتِ مَلَزَمِ نَسَاخْتِ بَلَكِه بَاعْتِقَادِ نَصَارَ مَعْنٰی اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 اَخْتِصَاصِ نَاسْتِ وَتَمَاسَّ رُوحِ الْقَدْسِ بِنِیْ وَرُوحِ مُسْتَقِمْ وَرَاسْتِ دِلِیْهَ نَمِیْشُودَ وَازِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 مُسْتَقَامِیْ شُودَ كِه قَارِیَ قَلِیْطِ اَمَّا اَهْدِیْ كُنْدِ وَبَعْضِ اَنْ نَصَارَیْ قَارِیَ قَلِیْطِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ مَعْنٰی كِه  
 وَبَعْضِ اَمَّا دَرْ اَنْ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 سَادَسًا دَلِیْلِهَ مَذْكُورَه نُوْشْتِه اسْتِ كِه قَارِیَ قَلِیْطِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 مَحْوَرِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 قَارِیَ قَلِیْطِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 لَیْزِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 رَحْمَتِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 مَعْنُوْیَرِ دَارِدَ وَامَعْنٰی اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 یُوحَنَّا نُوْشْتِه كِه دَرْ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 تَمَامِ عَالَمِ رُوحَالِیْنِ لَانَسَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 عَالَمِ اَمَكَانِ مَوْلٰی وَبِیْرِ وَرَاسْتِ وَلِیْ نَصَارَ اَنْ نَسْتِ عَصِیْتِ وَجُودِ كَفْتِه اَنْ كِه مَرَادِ اَنْ لَفْزِ  
 اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 بَاهِلِ رُوحِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 سَمَاوِیْرِ مَشِیْ قُوْرِیْهِ وَغِیْرِهِ وَفَحْمِ كِه شَیْطَانِ اَنْ نَسْتِ حَضْرَتِ اَدَمِ اَمْدَه وَخَلْقِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ  
 دَرْ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ اَبَاوَصَافِ

نوشتار است که پیش از این خوانده مدتی چون که آمده است بخواند از آنکه بعد از آن خواهد آمد چه معنی دارد و باین  
 آیه رضای کلمات می کند بر اینکه شیطان مالک کاهشت یعنی نگاه از او است و پیش جهان را اینجاست  
 مراد نیست بلکه پیش جهان اشاره بر اینست که سلطنت عظمی است و در هیچ یک از  
 معنای شیطان را لم یظفر که مراد از این لفظ است پیش از این نبوده اند و آنکه انبیای  
 بر سبیل او نیستند مطابق با ظاهر عبارت نیست و فتح باب تاویل در کتب معنای موجب هیچ  
 مرجع است در این صورت پیوند نمودیم خواهند دانست که اینچنین در تفسیر با هم پیوند پذیر شده  
 چون بطریق ظهور و استاده است و بلفظ پیوسته تصدیق شده باینها تا تاویل نمود حاصل  
 آنکه تاویل پیوند نصداً قریب بیکدیگر است هر دو مشتق از یک مصدر است و از اینجاست  
 نوشته است که پیوسته فرمود دیگر با شما گفتگو خواهیم نمود زیرا که پیش از اینها میاید از شک  
 نیست زیرا که گفتگوی پیوسته محض تعلیم محبوسه و آمدن شیطان مانع از گفتگو و بیان مختصر  
 نیست و خلاصه اینهاست بعد از تفصیل ذکر آمدن تا قبل از اینست پس باید مقصود از مختصر چه  
 باشد در کتاب بقریه در سفر تکوین الخافیه در فضل هفتم نوشته و در حق اسمعیل اینک و در آنکه  
 دادم و دوازده سر و دو کتله تولید خواهد نمود و او را ائمه عظمی خواهیم نمود که در کتاب ساجا  
 که از اسرار العجم میگویند نوشته است که این پنج عرب که از پیغمبر است در میان کوههای مکینه  
 شود و خواستار سواران باشند و کتاب و منسوخ گرداند هر کتاب است که از این پنج پیوسته در فضل  
 است که یک کتاب یکسوی صفر است و دوازده دوازده که هر کدام از این کوههاست و در هر کدام  
 از این دوازده اسم هر یک از این دوازده نفر تعیین شده که از این کتاب آنکس که از دوازده نفر در  
 بردار و جمیع مخلوقات تعلیم دارند نوشته شده است بعضی از آنها شیب نخب شده در راه  
 خدا بگویند تشبیه شده اند و حضرت شیعیان پیغمبر در کتاب خود در میان بدست ششم و هفتم  
 فرموده ای نور خدا اسم تو یاد داشت تو خواهش روح ما بوده است و در سفر طایر شبها از او  
 ظهور تو بوده ایم پیش از این نور خدا بلند شود دست تو تو بعد از چند کلمه میگوید ای نور خدا  
 تان حلال است هم فرسایند بلکه خدای تو در ابتدا بوده حاصل آنکه در این ایسوقات مفصل اعلام  
 ظهور حق فرموده را بیان فرموده آنکه منیر شما در این زمان تمام خواهد گشت نور خدا بشیر تو و برکت

از روزان نور خدا خواهد طلبید آنچه خود را و خدا و مهر و صلوات خود را و اینها در میان می رود  
حضرت شیخا پیغمبر مطالب میفرماید که محصل آنها اینست که بعد از آنکه پادشاه خواهد کرد از پادشاه  
تا آنکه میفرماید در روز و زمان و وقت بدترین وقتها خواهد بود **خ** در کتاب شیخا آمد که راست که  
خدا میفرماید ای فرزند حبیب من بخواب و بختی که در این رحمت و مصیبت که بمصلحتها بسیار  
گفتا شده من تو را فراموش کرده خلاص میگردم و خود خواستم بواسطه تو بختها را بر هر خلق تمام  
کنم باین جهت تو را خلاص کرده ام و چنان ندانم که من تو را فراموش کرده ام پس اینست که من تو را  
سید قدرت خود و زاد را نشو و علم انداخته بودم باده نفر میگرد که از آن در شهر علم بوجود میآید  
حصانها ان شهر خواهند بود **خ** اگر منصف این فضل را با خود بخواند که ملاطفت زمانهاست  
حضرت امام حسین علیه السلام را مژگان میکند در بیان واقع که باده در فضل چهارم کتابها  
سجده میگوید بجز خلاصه از اینست که چه شد و چه حادثه رویید که در یک بهرین طلاها  
نار یکشده و سسنگهای بنای عرش الهی بر آید و فرزند آن بیت المعمود که باو این طایفه  
زینت داده شده بودند و از جمیع مخلوقات محبوبتر بودند چون سفال کوزه کران پنداشتند  
در وقتیکه حوائط اطفال خود را شیر میآوردند عزیز من در میان امتی **ج** چون چوبخت  
شده در میان گرفتار ماند است و از تشنگی بیک طفل شیر خواره چسبیده اند که در سفر  
عزیزت بسم الله و در راهها آنگشتند پس بوی بر عریض ایشان **خ** هرگاه منصف تمام انبض  
تبع کند بسیار از وقایع که باده و حضرت امام حسین علیه السلام را مژگان میکند  
در وصف ظهور حضرت قائم علیه السلام در کتاب جاما است نوشتار است که فرزند دختران پیغمبر  
که خورشید جهان و شاه زنان نام دارد کسی حکم خدا را بشیران پیغمبر باشد در میان دنیا  
و دولت او تا قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا در بی بر طر شود و او هرگز که سده  
عاصه است گرفتار نشود و نام و مذهب آنحضرت را طاع باشد و زنده گردند بسیار از  
خلق نیکان و بعد از زنده گردن پیغمبر بسیار تا آنکه میفرماید و در روز یکشنبه در جبال  
کور باشد جزو آن که دعوت خدا کند ما و خواهد بود صاحب حجای پیغمبر و قسط طس  
هندستان را بگیرد و علمها را بکشد و در آنجا بر آید و عصا موسی را بکشد و سلیمان را باو بکشد **خ** حال

آنکه بسیار از غلامان ظهرو حضرت قائم را در انقیض میان و فرموده باد کتاب دید که باغشاهان را  
 استیلا است در بنا خانی که دنیا گوید باد شاهی در ابرار عثمان پیدا شود که امام خلافت باشد و تمام  
 عالم را بگیرد و بدین خود دوازده و ده کس را و دانشناسد و هر چه از خدا طلب کند باو برسد و کلا  
 باب در کتاب و محی گوید که قال ان طفل یهودیت که از جمله کتب معتبره یهود است نوشته است  
 که انحضرت ص است چه نیکو مرد نیست باصلاح و روحی نشاند مینها و همهها پیش از و دین  
 او هر را فرستید و دین او بیایست و نرسد و کند و کند باهر که او ستیغ و که کند دنیا  
 شود شرافت و جبروت و مشرفان را در زندان شکنج و دشوار افتد و کار و فخر را بکنج  
 حجاب برید شود و در کار و فخر را در صحرای امتحان کرده شد و شکست شد انج و بعد از آن جمله  
 از قایع بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را بیان نموده است در کتاب انجیل و از انجیل  
 مرتب نوشته است که بیایم چندی و دانای که جزیره داده شوند و حواری کشته شوند و از شهر  
 او را کشته شوند حلیف ها و پیشواها را بکشند انجیل در کتاب نند و باز نند که در جمیع  
 از اصحاف نامند کلمات چند نوشته است که حاصل ترجمان اینست سلام خدا و سلام افواج  
 باد بر هر عظیم الشان و او پیغمبر است و انا و سخن کو خوانند مردم بخلا و او پادشاهی قواد  
 میبندد و انحر و خوبا را بهم حاکم بزرگ است و یکه در کتاب از پاهن نوشته شده که چندی  
 اخرا عثمان در عرب پیدا شود و از نصیبت و فیلسوف بنشد و استادند آشتی بنشد و انچه  
 گوید از لوح محفوظ گوید و روح القدس برابر او آید و حدیث کند و انرا بر گرداند و ماه را  
 شگفتد و حیوانات با او سخن گویند و همه معجزات پیغمبران را ظاهر نماید و از خدا سخن گوید و انجا  
 خود نگوید و پیش از پیغمبران باشد در روز قیامت و رفته او چون مسیح گاه کند و دشمنان  
 او را ذلیل گرداند انجیل از کتب بر اهر نقل نموده اند که ناموس اخرا عثمان شاد پوشش ما بندهکان  
 بلشیند و کوهها و درختها او را تعظیم نمایند و سنگها با او سخن گویند و هر چه از او  
 ساینه باشد و از احوالات اینده خبر دهد و انچه برسد بفرندان او باز گوید و بیاید از اصحاب  
 او کافر شوند و جنتی حق را از اعضا بمانند و دین او را خراب کنند و بدعتها را بکشند الی اخره  
 مصنف گویند تواند رتبا انحضرت ص و ائمه هدی صلوات الله علیهم را جمیع در کتب عهد



عاقبت متکبر است و نه روا که انجا بش ذکر آنها را اندازد به من چند ایراد کفایت کند که در این مختصر بحسب عصبیت  
عناد شواهد محمل بر صحت آن ترجمه کتب توفیر و الحیل مجعوده و تید بلیاده اند و فقیر چون بر  
مضاکت بهما ویر اطلاع کامل داشته ام لهذا برخی ازان شواهد طحله زاد بر این کتاب بیا نمودم  
که انشاء الله تعالی باعث بر اتمام حجت و تقویت شریعت مقتدر سر باشد بمقتضی وجوده و کرمین  
در اخیر اول از الحیل نویخته شده است که بوسیله فرموده که بعد از این شما اسما را بکشاده و فرستاده  
که بر فرزندانشان صعود و نزول میکنند خواهی دید در کتاب اول ملوک در فصل سیزدهم  
در این بقیه نوشته است که خداوند چنین میفرماید که اینک پسری که اسمش یوشیا خواهد بود و بجهله  
خانه واده دارد و آسیده خواهد شد و کاهنا مقامها ملوک که بر یقحور میمانند ایشان را بر یق  
ذبح خواهد نمود و استخوانها مردمان را بر تو خواهد سوختند الخ ظاهر مسئله اینست که اهل  
بیت زمان ظهور است و معصوم و علی است بنیت نیز که ایشان را مات در عیسی موجود نشد  
نیز در فصل چهارم کتاب شعیانی ع بنور خاتم الانبیاء ص خطای فرموده که روح من  
که با تو است ز تو را نداده بودی بر طرف بخواند تا قیامت الخ و این روح با جمیع انبیاء بوده و حاضر  
خاتم ص و با ائمه هدی ع نیز هست و ایشان را امدادی نماید چنانکه در تفسیر امیر علیه السلام آمده  
و الشرح انهم ائمه انهم باقی طاعت دارند شده است و نیز در فصل چهارم و دهم از همان کتاب شعیانی  
تو خطاب میفرماید که اینست بنده من که من او را خواهم گرفت و این است حبیب من که من روح خود را  
در بالای او قرار داده ام اینست آن کسی که خبر قیامت را به تو خواهم داد و نظر اهل این روح عبارت از  
روح القدس است و او حاضر بپوش ع جدا نمیشود جاء انک ابن الله عالی است که نموده اند و در  
هیچ یک از کتب شاهده بر او نیست لکن در فصل اول از کتاب تکوین الخلاق از توفیر نوشته است  
که روح صاحب قبل از خلق عالم و آدم و سایر زمینها دنیاد را بالای آب راه میرفت الخ کاد  
فضل بیست و نهم از کتاب چهارم توفیر که از اول و تمام میگویند حضرت موسی ع فرموده که حضرت خاتم  
انکه ظهور خواهد نمود و یا یغبارت نوشته که صاحبان دنیا میاید و از ساعیر طالع خواهد  
کرد و از کون فاران بدید خواهد آمد و انصاف حقیق نیست در فضل سیم کتاب خود از جانب خدا خبر داد  
که پیغمبر معصوم لو فکشت جنوب آن کوه فاران خواهد آمد و عبادت او اسما را خواهد پوشانید و اینان

صلوات او پیش از قبول و شرفی نوشتند و در عالم در مساجد خیا المومنین در فصل ششم از کتاب  
 الخلائق از زبان حضرت یعقوب علیه السلام نوشتند که این مختصر در وقت قبیل یهودی و فرمود که ناسخ  
 نبوی از قبیل یهودی و انحراف اعدا نادانیا دید آن کسی که خدا تعالی او را خواهد فرستاد و او انکس است  
 که هر آنها انظار او را می کشند و اعتبار و اطمینان بر وقوع نسخ و حال آنکه نصایح نسخ با انکار  
 عموده اند و نیز دلیل بر مختصر محمد است **کتاب** در فصل چهارم از کتاب شعایع پیغمبر  
 بنو حصر خاتم صم حظا بنو حصره که امت بود از بنو حصره بنو کور و خواهند بود و زمین را بکشت  
 خواهند گرفت ابدالا باد و این مختصر است بر همان ظهور حضرت قائم و رحمتی را که در آن روز  
 می آید از صفت طاعت و عبادت **کتاب** بنو حصره و داد و نوشتند است که کیست امری که از خدا  
 میسر شد و خداوند عالم چو را و انحراف کرده بود بر او دین قرار داده و او را دهر و زمین را  
 بمیراث خواهند کرد صاحب شرابی گفت شراب تلذذ از آن حرام نیست مصمم گوید و جمیع ملل  
 و ادیان شراب حرام بوده و مذهب یهود و نصاری که مشرب هم را مرتکب می شوند بلکه حلال میدانند  
 فاسد است و از کبر این مطلب بسیار و درین کتاب بچند دلیل اکتفاء می شود اول در کتاب قصص  
 که کتاب شریف است نوشته که با حدیثی شراب و مسکرات از انوشه و ادرجیز با بالی بخورد و در وقت  
 در فصل دهم در این هشتم و هم میفرماید خداوند هار و زامت کام شد گفت بنو و پس از آن هفت هنگام در  
 آمدن شما بحیث وقت بخیزد و جمیع شراب و مسکرات از انوشید مباد که بمیرد و در قرنها شما فافون پل  
 باشد سیم در کتاب حضرت شعایع پیغمبر در فصل پنجم در این میفرماید ای یارانیکه بزرگوارید  
 نا آنکه بروی مسکرات عموده نادانید در آن وقت میباید که شراب با آنرا که می کنید و این  
 در فصل ۱۸ از همین کتاب شعایع میفرماید ایشان انشراب صال و مسکرات گواه شدند چو هار و  
 در کتاب با جوم نوشته اشیا فی که مانند هست شده کار تغییر از خودشان مستند سوخته میگردند  
 الخ پنجم در کتاب هوش میفرماید در وقت شراب و زنا و بپرستی که زنا و شراب را از امیکین نالد و ح  
 زنا کاری از ایشان ضلال عموده است ششم در فصل ۱۹ میفرماید شراب از تغییر نایقه بر بسته  
 زنا کاری مشغول شده اند هفتم در کتاب مشی حضرت سلیمان در این اول میفرماید در وقت شراب  
 که شراب بسته و مسکرات و زنا و زنا است و هر کس که با و فرقیه شود حکم عی شود هفتم در کتاب ثمال

در فضل بیستم در ذایم هفتم میفرماید در طایفه شراب غیر نمیشود و انصافاً در فضل بیست و یکم نوشته  
ای نپس من بنش و حکیم باش و خود را در راه حق نماند که در آن در سلسله هرستان و مجلس هم  
در فضل بیست و یکم مثال حضرت سلیمان در ذایم چهارم و پنجم نوشته نویسد آن شراب را بنوع ملوک  
و بادشاهان بنیت و میل سکرات هم لایق امیران نیست مبادا بنوشد و حق را فراموش کند که مصطفی  
کو بدقتی اینمواضع را از نسخ کتب استخراج نموده ام هر چند نصاحت مذمت شراب از تو حیرت خارج  
گرفته اند چون حرمت شراب بر حسب کتب عهد عتیق و جدید ثابت شده معلوم شود که اعتقاد  
نه آنکه در یهود بر حلیت شراب خلاف محض و محض خلاف است مع ذلک در باب دوم از انجیل  
نوشته که بسوی مسیح گفت کوزه ها را از آب پر کنید پس آن کوزه ها را از آب ملو کرده اند و ایشان گفت که  
حالا قدس از این لایق از این بدین و بدین بیای پس بزد و چون میر مجلس از آن شراب بنوع جدید  
داشت که آن شراب را کجا آمد الخ حاصل آنکه در انصاف ظاهر نوشته که این جمله عجز حضرت علیه  
واقع شد ملاحظه کنید چگونه انصاف را به انصاف چون خواستند شراب را حلال کنند دست از  
کتب سماوی برداشته اند و نسبت شراب را ختن نام بر چرخ داده اند و حال آنکه حرمت خود ستر  
حرمت شراب ساختن است و مقدس حرام و اعانت بر حرام بدل عقلی حرام و نتیجتاً با وجود اینکه  
در باب بیست و یکم از انجیل لوقا نوشته است که بسوی مزمع فرمود که ملکوت خدا نزد یکسده است و من  
شما را استی کویم و اسامان و زمین خواهد گذشت و سخنان من نخواهد گذشت و با جفا باشد که با  
دلها شفا بر و چون وی پرستید که آن کرد الخ ملاحظه کنید هرگاه حضرت بسوی مزمع در اینجای  
نوشته است فرمود پس چگونه در انجیل نوشته شده که احسان می پرستان را نمود و برای آنها عجز فرمود  
و منشأ این خلاف اختلاف چهارمی بوده اختلاف دلیل بر عدم حقیقت کائنات پس چرا انصافاً  
با آن کتب غیر صحیحیه اعتقاد می کنند و بنای دین خود را بر اینها می گذارند مصطفی کونید چون ادله  
مستوره را از کتب عهد عتیق و جدید برای نصرا می خوانند و حرمت حمز را بر او دل و ثابت نمود  
امایت بر مسکرو بر کثرت خمر را و لایق بوده و حال آنکه این ادله مختصیر بکثرت و دفع باطل و دل در کتب  
مستلزم مجود حقیقت پس معصیت عاموم این ادله خرمط حرام است و انچه بر حقیق معلوم شد نیست  
جمع انبیا و صلواتی حکم خمر جز و سایر سکرات فرموده اند و انواع فسق که بر خمر مرتب از وقوع  
شود

مخالفانند و بیتی و سیوفیه خصوصاً لفظ احوال نفوس و احراض و وقوع زنا و امثال اینها در آیه است و این  
بر آنکه شارع مقدس غرض از رجوع حواله امکانیه حرام فرموده و دلائل عقلی قابل تخصیص نیست و لکن خود  
فاصله حقایق را در آن نمیکند و السلام علی من اتبع الهدی پس ای صاحب انصاف ملاحظه کن که این  
از فضل سیزدهم از کتاب فضائل آنکه در آن نوشته اند هر چه یک زنا را می بیند این خود شراب و سگ را  
نوشد و چترها را بپا اگر بخورد آن صاحب نظر آن گفت که بیوع میخورد و بیعت است و افضل و شایع  
همه خلقت و معصوم محض را بخضرت است جواب گفت قطع نظر از آن سابقه و سایر ادله بریت  
حضرت محترم فاش شده و قطع نظر از تحریف و تفسیر آنکه در توفیر و انجیل و سایر کتب نصارت و بهیود  
واقع شده هیچ دلیلی بر حاکمیت جناب یسوع نیست و اگر شاکه بر این مطلب از کتب نصارت و ادیان باطنیه  
آن نصرت اکابر انجیل برداشت و گفت در انجیل نوشته است که حضرت یسوع فرمود بعد از من پیغمبران  
نمایند و خواهند آمد و باسم من خود را خواهند نامید مثلاً و انبیا بدهند و دیگر فرمود که من خود را  
مثلاً نخواهم آمد و معلوم شد که آنحضرت بعد از این از جهت خدا خلق زمین خواهد آمد و چون آیت  
پیغمبران کاذب نمایا و مانند مثل سمیه کذاب و مطیع و متقی و باب و غیر اینها لکن اینها بر دلیل نیست  
علیه و نیست و طاعت حضرت عیسی هم بمنزله مسلم است و موصوفان زنا طاهر و حضرت فاطمه که  
نازل خواهد شد و جلال خواهد داشت و یا آنحضرت نماز خواهد نمود و حاضری آنکه مدد کتب انجیل  
و توفیر و غیر اینها نتایج کرد و شاهد کبر مدعی خود پیدا نموده بضرر آن گفت حضرت یسوع قبل  
از بعثت مدین حضرت موسی که دین حضرت خلیل ام است بوده و پیغمبر سابق باید بدین پیغمبر سابق باشد گفت  
من مفسد اینکار ام آنکه حضرت موسی هم افضل از حضرت عیسی باشد و محبت آنکه در اسبق و از امت  
آنحضرت محسوب شده است رسولان را در جمیع افضل و اعلم باشد و این معنی با حاکمیت یسوع منافات دارد  
و نیز که حاتم الانبیا که درین اواسط هر ادیان است باید افضل از جمیع پیغمبران باشد تا آنکه دین او شایع شود  
و اقامت باشد و سابقا بیان شد که شریعت از جانب خداست و در مرتبه امکانیه واجب بر حضرت  
حاتم است و سایر انبیا که بطریق وجود انشود صاحب شرفیت شده اند و بعضی از نور مقدس مستفیض  
گشته اند و تفصیل انیمطال از فقیر در کتاب شرح زیارة جامع علیه غوده ام نصرت آنکه گفت ما خدا را تعالی  
نشناسیم و دلیل بر این مطلب تعالی اینجاست که یسوع هم را پس خدا نامیده و در جمل از مواضع آنحضرت را با نام

خدا تعالی است چنانکه خداوند اینست که بایزده فرق باشد و اندک مثل قول مجلول و انحاء و مظهر  
و حله وجود و وحدت موجود و انبساط و ترکیب و اعمال اینها و جمیع امیدها و امیدها و توحید الهی و توحید  
چنانکه سابقا بیان شد و دیگر این قول مستلزم ترکیب است چه لازم که مفهوم بلکه حقیقت واجب وجود  
مربک باشد و سر مصلحت و ترکیب از لوازم امکان و وحدت است و با مرتبه و وجوب بلکه منافات دارد  
و دیگر آنکه نصا و خود معترف هستند باینکه علیی و روح القدس مخلوق بوده اند پس باید عبادت  
باشند و مخلوق در مرتبه حال نیست و منتهی است که در ساحت و وجوب بوده باشد و دیگر آنکه انقضای  
از حقیقت انجیل است که سابقا بیان شد و دیگر آنکه در هیچیک از انجیل از بعد و سایر کتب سماوی و قدیم  
بودن روح القدس و عطا الی و ابلیه نموده و در باب خدا بودن و چیزی در آنها مطلق و نشان  
قول نصا و انیس که روح القدس ثالث ثلاثه است هیچ مستند و بلکه باطل است نصرا که  
دگر بر خاتمیت یسوع علیه السلام است که در آخر انجیل مرقس نوشته است که انقضای  
ما با ما می یابیم چنانکه بر فرض صحت انجیل این عبارت دلیل بر خاتمیت حضرت نیست بلکه اشاره  
بمقام نبوت است یسوع است زیرا که بعد از ان و همیشه با خلق باشد و از انوار و عقول عطا  
اسماء الله هستند و بسیار خلق اطاع دارند و هم احیاء عند ربهم و یزیدون و دیگر آنکه در انجیل  
و سایر کتب نوشته شده است که عیسی علیه السلام با امان صعود فرمود پس چگونه همیشه در مقام بشریت  
تا انقضاء زمان خواهد بود و دیگر آنکه در مقام دیگر از انجیل فرموده من میروم و قذ فی طرد دیگر  
انقضای و این معنی را مرتبه خاتمیت منافات دارد و در انجیل نوشته است که مرتبه دیگر خواهم آمد و این معنی  
با احادیث شیعه مطابقت نیکو که یسوع علیه السلام در زمان حضرت قائم خواهد آمد و تا انقضاء  
باشیم خواهد بود و در انجیل آمده است که اعتقاد ما مسلمانان است که حضرت یسوع مقول و مصلوب  
نکشت و با امان صعود فرمود چنانکه حکما گفته اند و ما قتلوه و ما صلبوه و لیکن شریک  
و شخص دیگر شمشیر شد یسوع و او را قتل نمایند و از اینجهت است که از باب بیست و ششم از انجیل  
مقوله معلوم می شود بطرس که شمعون الصفا نام و یکی از حواریین بود سر مرتبه یسوع را که گرفتند آنکه  
ممود و قتلها اید عود که او را نمیشناسم پس ظاهر میشود که پیش گفته و یهودان شخص انجیل را که او  
یسوع است گرفته بودند که بقتل رسانند و یسوع علیه السلام نبوده و شمعون ختم دروغ یاد فرمود و قتلها شخص

ما به کسوم مقول و معلول بخوندند پس چون با بیان صعود و فرود و چیز شریف مخفی بود لهذا امر خلاق  
 مشتبه شد و مشهور شد که کسوم مدام مصلوب و مقبول نموده اند هر دو صاحب کتب را می گفت  
 حضرت محمد صدم دین خود را بچنانک رواج داد و این مخالفان باقون شرایع و مرتبه ای است بلکه بابان  
 امان از خیار باشد جواب آنکه کونا اینم را در کتب دین خود اطلاع نداشته ملا حظ آنکه فضل ششم  
 از کتاب دیم شومیل اگر در ایوان نوشته است که داود شکست داد فلسطیان را و ادیان را مغلوب  
 ساخت و در این فصل وقایع جنگ داود را بیان نموده و مصالح و فواید جهان بسیار است چنانکه  
 بعضی از آن سابقا اشاره شد و آنجا در فصل یازدهم از همین کتاب شومیل در بیان اول نوشته است که  
 بعد از انقضای سال هشتاد و یکم بیرون رفتن داود تمامی اسیران را فرستاد و ایشان بی عیون را خراب  
 کرده راه را با محاصره نمودند آنحضرت را که مذکور است گفت حضرت محمد صدم میل بسیار بنزد داشت و او  
 اینجهت نرسیدن بخوار خوار اختیار کرد جواب آنکه کثرت تو تجارت بطی بر حله نبوت ندارد و در  
 کتاب دیم شومیل بکثرت زنجاران و عذابها احترام آسان نموده و در کتاب اول ملوک در حق  
 یازدهم در اینم نوشته است که سلیمان علیه السلام هفتصد تن را بنویس و سیصد نفر تعذر داشت  
 بر سر صاحب مصر را که گفت دلیل شمار و وقوع تحریف و تغییر تورات و انجیل چیست جواب آنکه  
 تورات نسبت شرب خمر بنوح پیغمبر داده گفت در قرآن هم میفرماید و عصای آدم ربه فتوح کنیم  
 عصایا در اینم که هر معنی ترک اولی است زیرا که حضرت آدم معصوم بود ولی چون در مقام  
 مقرران بود بمحض جنون حسنات که بر او سیئات القربین ترک اولی نداد و مقام هایل عز که از انقضای  
 فصاحت و بالعنت است عصیان نامیده اند حاصل آنکه عصمت قرین بر مجاز است و در نسبت  
 شرب خمر نمیتوان بر ترک اولی حمل نمود و حال آنکه مقتضای کتب معانی ویر چنانکه سابقا ایات از آنکه  
 شد حرمت خمر در آنکه در تورات در سفر تکوین الخلاق نوشته که چون آدم و حوا  
 از شجره خوردند خلا آمد در بهشت و میخامیاد فریاد از دین جواب نمیدهند دانست که از شجره  
 حزن و قبح خورده اند آنحضرت حاصل آنکه از نسبت کذب دلیل بر تحریف است بضر آن گفت ایضا که  
 شده زیرا که باید دان نوشتن باشد که کلمه خلا در بهشت مد و مقصود آنکه حضرت یسوع  
 مسیح است و مدعی شد که کار اینجو غلط خمر نموده اند گفت چنانکه این کتاب انصاف بجو غلط خمر نموده

ممکن بلکه طاعتی که مؤلفان توحید و الخلیل بنحو مختصر تألیف نموده باشند **فائده** بدانکه اعتقاد ماسیحا  
 در حق حضرت مسیح و معرفت علیهم السلام آنستکه حضرت مسیح و هم چنین سایر پیغمبران معصوم بوده اند  
 و در مدت عمر هیچ گاه ای ذات ان صاد نشده اند و در صغیرت نه کبر و نه قتل از عیبت و نه بعد از نبوت  
 نه قبل از بلوغ و نه بعد از بلوغ نه در حالت عدل و نه در حالت سوء و نه سیاه و نه چهل چنان سابق  
 ببعوضی از ذلالت و غلطی اشاره شد و تفصیل این مطالب را فقیر در رساله سیف الشیعر و مجمل از انرا  
 ذکر که احکام الشیعر و مضایب الاثر و منتخب المضایب و ملخص المرام بیان نموده ام و اعتقاد  
 ما در حق مریم آنستکه طاهره و معصومه بوده و هیچگاه ای ذات ان صاد نشده چنانکه  
 حکایتها میفرماید **لَا يَمُرُّ بِهَا إِلَّا اللَّهُ أَصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى بَشَاءِ الْعَالَمِينَ** و در  
 مرتبه جلالت مرتبه صیغه های کثرتا داخل علیها ذکرینا الخیر و **وَحَدَّ عَنْهُ هَارِزُ قَالَ أَفْئِ  
 لَكَ هَذَا قَالَتْ هِيَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ** و اعتقاد ما در حق حضرت مسیح  
 علیه السلام آنستکه افضل از ملائکه بوده و شفیع عیسویین بلکه سایر شیعیان در قیامت بنحو اقربان  
 شفاعت خواهد نمود هر چند مرتبه مجتهدی در مقام شفاعت افضل و اکرم از مرتبه  
 پیغمبر و سایر پیغمبران می باشد و نور مسیح و انوار سایر پیغمبران و انوار قبل از خلقت ملائکه خلق  
 شده اند زیرا که افضل از ملائکه بوده اند و احوال اشراف دلیست بر اینکه بایا افضل در  
 مقام خلق مقدم بر معضول باشد و الا لازم میاید انحطاط در تبار افضل و تقدیم در جرح بر  
 راجح و انرا حکیم صادر نمیشود و دیگر آنکه پیغمبر مسیح و در مقام نورانیت بتسبیح و تحمید و  
 تقدیس الهی مشغول بوده و در مقام قرب بودند و محل علوم و حکمت معرفت و شرافت گرم  
 بود مانند و الخلیل المختصرت هم بر حق بوده و الا نه هم انرا الخلیل از اهل حق موجود است و انرا  
 الخلیل نصاری تحریف شده و اوصیای حضرت عیسی بر حق و معصوم و هاد و خلق نموده اند  
 و روح القدس معین و قرین بجانب بوده و ترك اولی انرا مختصرت صادر نشد و انرا بنحوی از  
 حضرت ادم افضل بوده اند خداوند عالم جل شانهم هر علومی را با حضرت عنایت فرموده و علوی  
 بدانیرین بتدریج بر انجمناناز شده و حیثا دارند و در اسماء چهارم بعبادت حقیقه مشغول  
 و پیوسته و پیوسته و باینیر با مختصرت انبیا شده و در ظاهر و حضرت حجراته عجل الله تعالی فرجه بآل  
 سرور

میشود یا شمشیر بر حسب تیر و کایت جنگ بمقتضای او محضرت قائم مقام آمدن می نمایند و در حال اقبال و سلا  
 و انتقام میکشد از کسانی که بخند ایمان نیارود اند چنانکه بعضی از این مطالب را بحیل بضاعت و تمام  
 این مطالب را بحیل حضرت عیسی مسطور کشته بر نفس صاحب بضاعت گفت دلیل بر نبوت حضرت محمد  
 نیست و سخن نهان داشته و تواتر معجزات آنحضرت مایه مسلمین کفایت نمیکند و نه نبوت حضرت یسوع  
 بنصرت توریه ثابت شد **جواب** اولاً اگر سابقه کائنات در ثبوت این مطلب است و دیگر آنکه هرگاه  
 نبوت باید و منکر نبوت یسوع شود نصارت و هم چیز مسلمانان او را حجاب می سازند باینکه حضرت  
 یسوع معجزات متواتره داشته و در توریه و زبور و سایر کتب سماوی تصریح بدیوت آنحضرت شده  
 و انجیل مدعی نبوت شدند و دعوی آنحضرت مقرون بتقریر خداوند عالم بوده که را دعوی نیاند  
 بلکه مصدق مدعیان آنکه ما را از کفر فاطمه جواب یهود را می دهند حال جمیع این ادله بنحو اکل و نام  
 بر نبوت حضرت خاتم موجود است و اگر نصاری بگویند معجزات حضرت خاتم متواتر مسلمانان  
 ثابت شد بلکه باید خضم متواتر باشد یهود نیز همین سخن باطل را با تشبیه معجزات یسوع خواهند  
 و چرا از هر دو دانست که تواتر در هر مقام که محقق شد مفید بقیض است و دیگر آنکه کلام نصاری  
 مذکور که میگوید نبوت حضرت یسوع معصرت توریه ثابت شود محل کلام است بجهت اینکه کلمات  
 کجا توریه منوطست بنبوت صحت آن و نبوت موسی منکرین آنحضرت خواهند گفت که معجزات حضرت  
 موسی علی السلام مایه نبوت و نصارت و مسلمانان ثابت است و متواتر است و در این فکرین آن  
 حضرت و هکذا و جواب این شبهه اینست که تصدیق فی سابق و لاحق جمیعاً از ادلیل حجت  
 متواتر است و دیگر آنکه ایراد کرمیه اکثر است لسانه و انشقاق فیست بر محقق این سخن و زنا که  
 هرگاه این معجزه واقع نشده بود اخبار بوقوع آن ممکن نبود و محل تکرار جمیع خلق میشد و تکرار  
 آن متواتر می شد و حال آنکه صحت نبوت آن متواتر شده است و بعضی از نصاری مثل صاحب  
 کتاب میزان الحق و غیره تفسیر کرده اند این ایراد کرمیه را بر روز قیامت و گفته اند انشقاق معجزات است شوق مثلاً  
 یعنی در وقتی که روز قیامت خواهند آمد ماه شکافه خواهند شد و تکرار نموده نموده اند باینکه  
 بشارت از بعضی نقل کرده که گفته بعضی ماه در روز قیامت شکافه میشود و این معنی از چند جهت  
 باطل است اول آنکه انشقاق فعلی است و کالات آن هرستقبل از عذاب الهی در وقوع عذاب است و بخانه بدو تیره



در کلام هر طایفه می شود حاصل آنکه مقتضای ظاهر هر کس نیست که قیامت نزد یکش در وقت مشروط بر ط  
 میشود که شوق القدر که از محراب است و وقوع آن حالت نزد یکش در قیامت است زیرا که قیامت بدین  
 وجود خاتم تمام محقق خواهد شد بخت حضرت شریعت که باید قبل از قیامت محقق شود  
 شوق القدر محترم و ملائمت آن می باشد و ملائمت از نزد یکش در قیامت ظهور بعثت حضرت خاتم  
 که رسالت او پس از بعثت بقیامت کبری در نیم آنکه از انفس متواتر معلوم شود که از این امر  
 نازش که قریش مطالبه معجزه نمودند و اشاره آنحضرت و غیره مشق شد و اگر بعضی بگویند که  
 مسلمانان برای ختم کائنات بعثت و جبرائیل را در گذشت **کتاب** و توان معجزات حضرت یسوع  
 مسیح و یا از نصاری ایست و ایشان مدعیانند باین بود و نخواهد و ایشان میگردانند از مسلمین  
 و توانه یان ایشان مشهور بر همین اندوخته شود و ان منوط بنبوت و عصمت آنحضرت نبوت  
 انجانب منوط بنبوت معجزه است پس معلوم شد بوقت در هر مذهبی حجت و معیار است پس آنکه بعد  
 از آنکه و انشق القمر خلا و مرده و این رقیب آله بعرضه و یقولوا شیء مستحکم و از این امر مستفاد می شود  
 که مراد از انشق القمر ظاهر معجزه بوده و گمان از آنکه هر چند انجباء از جنوع عوم باشد  
 اما مورد باید شامل باشد زیرا که تخصیص عود در کلمات عرب واقع نمیشود و متعارف است  
 ضمیمه اینها است نصرت که گفت مسلمانان قائل بوجود نسخ شده اند و میگویند شریعت لاحقه مانع  
 شریعت سابقه است و معینا اعتقاد اینست که نسخ جایز نیست بلکه شریعت لاحقه مکمل شریعت سابقه  
 و شریعت حضرت یسوع و مکمل سایر شرایع است و اعتقاد مسلمانان اینست که نسخ تبدیل احسن  
 و اصل است چه بسا می شود که خلق بدردمان و مصلحت ناقص تر از زمان یسوع مقرر بوده اند لهذا  
 احکام حضرت عیسی عجلو اکل وارد شده است چنانکه خلاصه میفرماید ما نسخ من آت  
 نسیها فان کثیر منهن اولی احکام حضرت خاتم من است و برقرار است تا قیامت یسوع بعد از قیامت  
 آنحضرت دیگر نسخ جایز نیست زیرا که روحی و وفات انجباء منقطع شد و احکام نیامد و نخواهد آمد  
 که در این آنحضرت را منسوخ کند حاصل آنکه شریعت لاحقه مکمل شریعت سابقه می باشد و این امر آنکه  
 نسخ جایز است در جمیع نسخ به همین تکمیلست و مستلزم بقضایان نیست و لی نصرت توهم کرده اند  
 که نسخ با تکمیل منافات دارد و در ذیل هفتم از کتاب الجلیل آمده است که علی در جواب یهود و مومنان

می شود  
 نیز نوشته شد  
 گفت که توانست  
 نصاری در نسخ  
 حضرت یسوع  
 کافایت  
 می شود



بنویسند حضرت خاتم و احکام از دست پدر احکام از انجیل که تغییر یافته است بنوعی که مشتمل بر صد حضرت و  
 بلایه و بقران است و تأییدات و ابطال خواهی شد و حاصل این معنی را جمع می شود بشوئ احکام منسوخه  
 انجیل از زمان بعثت حضرت محمد و این کلمات با انجیل با این نحو است که استقامت سیم نظر کن گفت که  
 انجیل بسبب هدایت مردم نازل شده است پس باید در زمین باشد و بقران باشد و نازل و زیادت در زمین منتظر  
 باشد از احکام ان برانم که حضرت جبار و بقران است که از ان می طلب و اجابت از ان گوئیم آیات انجیل  
 برای هدایت خلق بود از زمان بعثت حضرت خاتم و بقول با سقر از ان منوطست و اینکه حضرت  
 یسوع و بطالان این قول واضح شد و تأیید صریح از انجیل برای هدایت خلق نازل شد و حفظ کتاب  
 خدا نعم واجب نیست بلکه در بعضی از کتب نوشته اند که انجیل صحیح با همان بالا رفت و مسلم است که  
 این انجیل را گفته و یوحنا و یسوع و کوفی و تالف عموده اند و کلمات متناقضه کرده در آن مسطور گشته  
 پس چگونه میتوان گفت که این انجیل با انجیل اصل مطابقت و ایضا داشته باشد و اینکه حضرت یسوع  
 نیز بحجت هدایت خلق نازل خلال فرموده و با اعتقاد مسلمانان با همان صعود و فرود و با اعتقاد  
 شهید شد و بعد از فرود و با همان صعود فرود پس بقاء انجیل هم در زمین واجب بود و تا آن  
 دلیل رجوعی بجواز نسخ ندارد زیرا که در مسلم از انجیل بالتشبیح بر همان حضرت مسیح است بقاء  
 ان در زمان حضرت خاتم و محال انکار است و دلیل رجوع نسخ و بطالان آنکه انصاری چند نفر  
 شاهد است آنکه رضای میگویند انجیل تکمیل نوریه کرده است اگر میگویند که نوریه در اول کامل  
 بوده که هیچ نقص در آن نبوده پس تکمیل چه معنی دارد و اگر بقصر داشته پس اگر میگویند در عهد  
 موسی حاجت بکامل بوده از میان کرموسى قصیر و تبلیغ عموده باشد و این با هر دو رسالت  
 دارد و مسلمانان هیچ نقصیری ننموده و اگر میگویند حاجت بکامل نبود پس از میان میاید که تکمیل دارد  
 فائده باشد و اگر میگویند در زمان موسی و صاحب تکمیل نداشت و در زمان یسوع تکمیل لازم شد  
 پس معلوم شود که امور الهیه نسبت با زمان مختلف میشود چه ضرر دارد که حکمی در زمان ثابت و  
 در زمان غیر ثابت باشد و مرجع نسخ در بین مطالب است و اینکه نصایح میگویند نسخ در غیر این  
 شریعت نبوده و این قول از جهات علم اطلاع آنها است بر کتب قبل از ان که اختلاف کتب سابقه  
 واضح و آشکار بود و صورت صحت مرجع انجیل است **ج** یوسف ابو که که از فضل انجیل اسرائیل است و فضل

این انجیل را گفته و یوحنا و یسوع و کوفی و تالف عموده اند و کلمات متناقضه کرده در آن مسطور گشته

سیم از آنچه اید از کتاب عقایدیم ذکر کرده که قبیح در کتب سابقین کرده و یافتیم که حلال خداوند و حرام کرد  
 و حرام در کتاب حلال میشود که در فضل و در انجیل هم روش نوشته است که طایفه در مسیور از  
 عیسی پس میداند که چه میگوئی ای استاد و طلاق بسوچ و پی رسید که موسی چه فرموده گفتند  
 گفته هر که طلاق بگوید و طلاق نام بر نویسد و زن را رها کند عیسی فرمود که استء خدا بفرماید  
 انها را زن و شوهر خلق کرده و کسی را که خدا را سوچ کرد ایشان تقوی نمیکند الخ در  
 فضل هم انجیل گفته اند که ایست که عیسی علیه السلام فرمود ما ازین چنین گفته شد پس حکمی را بیان  
 میکند و من چنین میگوید و نوعی دیگر بیان میکند و الاخر افضل این نحو است که از توره مستفاد  
 میشود که بر آدم و فرزندان او و از نفع نوح و خوردن عین کراه زمین حرام بود و در زمان نوح  
 اکل مطلق حیوانات حلال شد چنانکه در سفر اول توره نوشته است که خدا بسوچ فرمود که هر  
 حرکت میکند و زنده است برای شما خوراک خواهد شد چنانچه از زمان آدم تا حال اید  
 و هر چه که از زمین میرود دادم بشما و هر گوشت بخورید مگر گوشتی که در او خون باشد تا آنکه  
 حضرت موسی علیه السلام آمد و غیر مذکوره را بر وجهی خاص حرام نمود و هم چنین بعضی از حیوانات را  
 حرام کرد چنانکه در توره میفرماید اینست از حیواناتی که باید گوشت آنها را بخورید که او گوشتند  
 و کون و بز و پان و میش و اهو و ثور که کاهن است و ماور که جمعی شتر است و کاهن و کاهنی  
 و هر حیوانی که ناخن او شکافه باشد و تشنه را کند اما ان حیوانیکه نشو و میکند و هم او شکافه نیست  
 و گوشت و ماه گوشت و را بخورید و بعد از ان میفرماید خوک نیز چیز است که هر چند ناخن شکافه  
 دارد اما چون تشنه را نمیکند حرام است و گوشت و را بخورید و او را با غصه خود سمن نمائید  
 و قبل از نزول توره نیز سوچ میکرد و خواهر را با خلایوبه و در توره جمع میان در خواهر حرام  
 چنانکه از بارش خرموش مستفاد میشود که ماختن میساکه موضع مرتفع است که  
 مجتهدان ازین قرآنی میساخته اند و اول بعثت موسی بود و بعد از چند وقت حرام شد  
 آنکه حضرت ابرهیم و ماور شد و بنیج و در خود و بعد از ان ممنوع شد و قداء رسیدن کوبیم  
 اگر انجیل تکمیل توره نیز است و نسخ جایز نیست پس چرا طایفه نصاری دست از نسبت و احکام ان برداشته  
 و کبشیر و قنبر خود قرار داده اند و حال اینکه آیات متعدده در توره در وجو اخلاص است و ارد شده

بآنکه چگونه رضای منساخته باشند و حال آنکه در مواضع علی از توفیر امر مجتهد و در آنجا  
 در سفر اول و در آخر پادشاهی از توفیر میفرماید پس که داد خلافت او که ختنه نکند و را نیست شود  
 جان در میافا قوم و مشروطه آنکه نداشتند و در همان سفر مکرر مجتهد را بر همین عم خطا شدند که  
 ختنه نکرد و میثاقی با ملک کرده و در توفیر تصریح شده که مراد مجتهد است که زیاده گو  
 الت رجوع کند قطع نماید حال رضای هر خلاف توفیر ختنه را بقطع علاوه بر ترک شوق و التفسیر  
 نموده اند **بیت** آنکه رضای چگونه شراب خوردند و حال آنکه در جمیع کتب سابقین مدقن  
 رسیده چنانکه در این کتاب جمل از مواضع ان بیان شده **حج** آنکه چگونه رضای خورک و در غل  
 به نفع میخوردند و حال آنکه در توفیر منع رسیده و رضای هر در حجاب را داشته اند و حال آنکه  
 کتب سابقین امر حجاب شده و چه چگونه غسل جنابت ترک کرده اند و حال آنکه در توفیر امر  
 شده بود چگونه تنج عاجز نباشد و حال آنکه هوش پیغمبر در کتاب خود اسرائیل را خبر داده و گفته  
 باطل خواهم کرد هر شاد آنها ایشان را و ماهها ایشان را و عیله آنها ایشان را **بن** شکی نیست که  
 احکام و شرائع و مصالح و مفاسد باختلاف زمان و اشخاص و حالات ایشان مختلف شود  
 باینکه می شود که موافق مصلحت باشد حکمی می شود که زمان دیگر اقتضا خلاف آن کند و باینکه می شود  
 که مصلحت در بیان مدت حکم اول نباشد پس از آنرا مطلق میفرماید و چونا مدت منقضی شد حکم دیگر را  
 بیان میفرماید و حکم اول را نسخ میفرماید یعنی آخرت مدت حکم اول را بیان میکند و این نسخ مشاء با علم الله  
 بماضی و حال و مستقبل است چنانکه موسی و داود مامور شد به هدایت و دعوت فرعون و بعد  
 مامور شد که بنی اسرائیل را بر داشته برون رود **حج** در سفر اول توفیر در ضمن حکایت طوئان  
 نوح علیه السلام نوشته که چون خدا بیجا دید قباحات ایشان در زمین بسیار شده بود پس ایشان را  
 ناب بعل آورد و ایشان را ماست خورد و دل پس گفت هر طرف خواهم کرد ایشان را از زمین اخراج پس این  
 نصایح ایشان را ماست داد و ایل میکنند در نسخ نیز چنین بگویند **ک** خصوصاً یکشنبه در رضای  
 متعارفت و در مذهب یهود و سایر سابقین خلاف از منتشر و متعارف بوده است درین حق  
 موسی و داود و سلیمان علیه السلام و غیرهم جهات ثابت برقرار بوده و در دین عیسی جهات ثابت نبوده و انصافاً  
 نسبتاً در زمان حضرت موسی ثابت نبوده بلکه خلاف آن برقرار بوده و تفریح و معاشرت با خلق مطلوب بوده و

ملت حضرت یسوع علیه السلام و در بعضی از کتب نوشته اند در زمان سابق از هیچ بعضی  
از محارم جا نبروده و در وقت حرام کردن این کارها هیچ و در بعضی از کتب سابقه معتبر است اینها منسوخ  
گشته و شواهد این مطلب بسیار است و آنچه ذکر شد در اینجا کفای می شود از این نظر دلیل قول کشا  
که منکر این شده اند و امر است اول آنکه نسخ مستلزم بداء و ندامت است و آن در حق حقیقت محال است  
دوم آنکه انفعالی که مشتمل بر مصلحت باشد همان صحت و اگر مشتمل بر مصلحت نباشد از  
این مطلق نمیگردد و اگر از این آنکه نسخ مستلزم ندامت نیست بلکه اشیاء حکم است در وقت و در وقت  
بالتبیر زمان دیگر و بداء اظهار بعد از احوال است و ما غنی از تحقیق این نیست و حواله بکتاب دیگر  
فعلی که می شود که مشتمل بر مصلحت باشد در وقت و بعد از آن زمان دیگر انقضای موجود  
باشد یا آنکه انفعالی در زمان دومی مشتمل بر مفیدها باشد و این غنی باعث بر تعیین حکم و نسخ است  
مُصَنَّفُ کُتُبِ الْفَرَائِیْدِ مَذْکُورِ دَرْ مَحَلِّیْنِ دِیْکَرِ حَاضِرِشُد و چون بر هیچ مسطور و اطلاع یافت  
نسخ و بالتبینه با حکام سابقه معتبر نشد و نه کتب نسخ نشده و تعلیم کتب سابقه را نسخ و نسخ  
اولی کتب سابقه مخبر نشده و ثابت نیست که این کتب مد و منوال آنها مطابق باشد و دیگر آنکه کتاب  
مشتمل بر احکام است پس چون بعضی از احکام شریعت سابقه نسخ شود بعضی از کتاب نسخ شده و جمیع  
نسخ به همین مطلب است و دیگر آنکه در اینجا از انجیل لوقا نوشته است که شریعت پیغمبر و تابعی بود  
و احوال بشارت داده می شود بمملکت و خلا و هر که نسخی در آن در می آید و اسان تر است اسما و ماین  
و ایستادن تا آنکه نقطه از شریعت را بلیسود پس هرگاه بظاهر عبارت او که مقتضای شوق لازم می آید  
که علیی قریب نیست باشد و حال آنکه نصارت و مسلمین متفق بر توفیق در مسالمت انتخاب هستند پس این  
عبارت از انجیل غلط است و نه آنچه نوشته است که احوال بشارت داده می شود بمملکت و خلا اشاره است  
بنیوت حضرت خاتم که باید در زمان علیی قریب بشارت داده شود با ماین از نو و کل و هیکل و توحید و  
مظهر اسماء و صفات و ملکوت اقریب جمیع امور است بخلاف این و آن اشاره است بمقام تاجوتین  
او آنکه که محل واسطه فیوضات و منیع کمالات و مرتبه نور الانوار باشد و قابل شدن شریعت اشاره  
مبشر به خاتمیت است زیرا که حضرت خاتم صاحب شریعت است و جمیع شرایع فرع از اوست و جمیع  
علوم مشتمل بر آن حضرت می شود و ممکن نیست که هر از این عبارت احدی از شرایع سابقه باشد زیرا که نسخ و جمیع

لهذا ثابت و متحقق شد که شریعت حضرت خاتم عالم و زمامت باقی و برقرار است پس مدلول عبارت مذکور  
 مقصود در شریعت محمد صلی الله علیه و آله مدکور گفت چرا دان ملکوت خدا مرتبه الوهیت حضرت  
 یسوع است که آن نورانی و کلمه خدا بوده و همیشه هست محیه آنکه خدا است هرگز بدل و زنی و نبی  
 و روح القدس حیات خداوند است و حیات خدا نیز از نیست و مثل خدا مثل انسانیست که با نور  
 متحد است و هرگز به نور نیست مثال دیگر آنکه انسان نفس و روح و عقل آنرا دارد و اینها امر  
 میباشند بحسب مفهوم و یکیشی هستند بحسب مصداق پس وحدت موجود و کثرت نام منافات ندارد  
 پس عینی در مرتبه نورانیت و الوهیت همیشه با خدا بود و آن کلمه خدا بود و مرتبه خالقیت و  
 مخلوقیت هر دو برای آنحضرت ثابت بود و حوالا نیست که هرگاه عیسی قدیم باشد تعدد قدما لازم  
 میاید و از آنجا که توحید باطلست و هرگز اسرار و اجابا وجودی باشند ترکیب باقران و حلال و سایر  
 لوازم امکان لازم میاید و آن با مرتبه وجود باقی و قائم و لوازم و وجوب منافات ندارد و مرتبه خالق  
 و مخلوقیت در یک صلا منفع الوقوعت مثل امتناع اضفاء یک ضد از یک بر تبتین و وجوب امکان  
 دیگر آنکه اگر دو خالق موجود باشند لازم میاید شرک یا اجتماع علیت در معلول واحد و این هر دو  
 محال و منقست چنانکه گذشت و دیگر آنکه جمیع پیغمبران و نبوت و رسالت یسوع علیه السلام را خبر دادند  
 آنحضرت در کمال مرتبه عبودیت بود و خدا را عبادت و اطاعت نمود و این هر دو با مقام الوهیت  
 منافات دارد بلکه لازم است که نسبت امکانست و نه نصا چون حقیقت وجود و معنی امکان از  
 یکدیگر تمیز نمانده اند عیسی را خدا دانستند بضل و گفت عیسی علیه السلام بلکه هیچیک از پیغمبران و نبی  
 نداشتند **انما جوا انک** شعور الضمائم که او را پطرس مینامند و چند نفر دیگر از حواریین او را  
 حضرت یسوع مینامید و در باطن از انجیل متی در ایام آن نوشته است که عیسی فرمود من نیز بودم و ایستادم  
 که تو را پطرس و بر این سنگ کلیسا خود را بنا خواهم نمود و کلیه شما را که اسمان از ابوقواهم بنشیند  
 و هر چه بخواهید بر زمین بماند در اسمان نیز مستجاب خواهد گشت **انما** و دیگر در آخر انجیل متی نوشته است  
 که عیسی مژگان باز نه شاگرد فرمود که قدرتی در اسمان و زمین بمن عطا شده است بر دید و شنیدن  
 و بایست که در این بنامید بغسل بعمید دادن و امها محافظت کردن هر آنچه شما را فرمودم امر نماید  
 در توفیق و کتاب تکوین لفظ لایق نوشته است که چون خدا تعالی امر خلق فرمود فرمود که خوب نیست که لازم

نه باشد باقر بنده برای او جنتی از جنس خودش آید حال که در ملک فصاحت این حکم منسوخ و ترک ترویج و ارجح است  
 پدیس صاحب مسطور بر می گوید که مسلمانان مدعی شده که کتاب انبیاء مسطور مخترع نموده اند گوئیم  
 این ادعای است از شما و قبول کرده نمی شود مگر با اثبات که چه شخص مخترع نموده و کی نموده و چرا نموده و باید  
 مدعی مخترع اثبات کند چنانکه در مدعی سرت را بدین ثبوت قصد یقین خواهد کرد و چون این چند وجه  
 اول آنکه افسوس که معتمد مدعی و منکر را نشناخته و مطلب مسلمین را بدین باب ندانسته بحث نموده  
 مسلمانان کتب معجزه را از تصدیق دارند و نمی گویند بود و نصاری کتب عدیدین آورده اند و مدعی  
 شده اند که اینها کتب انبیاء هم هستند و اثبات آنها از حجتی نداشتند اما احکام و آیات آنها را حجت بدین نام و طاعت  
 نمایند و دلیل برای اهل کتاب بر صحت مدعای آنها نیست لهذا کتب آنها مردود است مگر آنچه از آیات  
 و احکام آنها که مطابق شرح حضرت خاتم ص است حاصل آنکه مسلمانان کتب انبیاء را رد کرده اند  
 بلکه کتب یهود و نصاری را باطل میدانند و قیم آنکه اختلاف معتمد این کتب و تفاسیری که سابقا ذکر  
 شد دلیلست بر اینکه این کتب مخترع شده و در کتب نصاری نوشته است که یهود تورات را جمع کردند  
 و لا من شعور با اختیار خود کامل کردند و این معنی مستلزم مخترعیت چه آنکه آنست که یوریه را جمع  
 نمودند معصوم نبودند و تمام آن ممکن نیست که بر طبق حق واقع و مجتمع شود سیم آنکه اول چهارم  
 انجیل هفتم و در فضل و احوال انجیل لوقا در نصیر ادعایی بخیر اختلاف ذکر شده اگر مخترع لفظی امین  
 واقع نشد سبب این اختلاف چیست چهارم آنکه در فضل و احوال انجیل لوقا ثبت است که ملائکه  
 بر سر هم نازل شدند و با و گفتند من در سید بنعتی از خدا و خواهی زاید پسری و میخواهی اسم او را  
 یسوع و عظیم خواهد بود و خدا اگر به داود را با و خواهد داد و مالک می شود بیت المقدس را از باب  
 پادشاه و نقض اینست پس اگر مخترع نشده و این همان انجیل حواری است که ما لیکت بیت المقدس  
 نالید و کو پادشاهی به انقضاء نمائید نصاری نیز بدین وقت و بصورت اول با خدا افتخار میکنند  
 فصل دوم انجیل مرقس ثبت است که یحیی بعد از آنکه مردم را غسل میداد و بشارت عیسی می داد  
 گفت ایمان بیاورید با انجیل الخ مصنف گوید آن انجیل که حضرت عیسی آورد در زمان خود  
 بود و یحیی از تصدیق فرمود و آن انجیل موجود نیست بجهت آنکه اناجیل اربعه یقینا بعد از  
 عیسی نوشته شده و مد زمان یسوع هم موجود نبود و بعد از آنکه بعضی از خواص این چیز هم آنها را جمع



نمودند و صد و حقیقت آنها منوط بشوئی که تا الیف غیر مصحح کتاب از خطا و مه و و نشینان نیست چنانکه کتاب  
 بجز بر رسید است و مجرد شک و عدم اعتبار آنها کافیست ششم چرا که نظر است که ترجمه  
 تودیه را نوشته و صادر اولاً محل حلول روح القدس و مؤید می دانند و سیصد و هشتاد سال بعد  
 از عیسی علیه السلام بوده و امر دین نصاری امر و با و متفق می شود و این خبر را در ابتدا ترجمه تودیه  
 صریحاً معترف بجزئی و نقصان کتب شده است و قول چرا نم راه را که معتبرند از اندام جمیع مباحث  
 و غیره آنها باطل می شود هفتم آنکه از کتب نصاری مستفاد می شود که بعد از آنکه یهود را با بل و غیره  
 خط خود را از راه پیش کردند و مضامین تودیه در نظر ایشان بود و ظاهر است که بعد از آنکه ملت  
 اسیر طول مکشد که خود را از راه پیش کنند البته در مضامین تودیه نیز از نظر آنها محو شده و نوشتن  
 مجدد محل تغییر و زیاده و نقصان می یابند و همین نقص و تغییر در آنجا جلیل از عبرت نیز موجود است که  
 بعد از رفتن یسوع با همان مردم انجیل را جمع نمودند و البته زیاده و نقصان بسیار در آن واقع شده  
 چنانکه کنشت هشتم در باب اول از انجیل مرتس نوشته یسوع فرمود اگر از کسی شکایتی دارید عفو  
 نمایند تا آنکه بدید شما که در اسم است نیز خطاهای شما را انجیل متناهی می آرند و هر که که بخشد  
 به شما که در اسم است نیز گاهان شما را نخواهد بخشید تا آن حال میگویم و لا خدا تا گناه من را  
 گناشت و در اسم امکان و نیست پس چگونه در انجیل مکان اسم را ترجمه اخلاص معین کرد و تا آنجا  
 را نیز مستفاد می شود که عفو آن گاهان خلق سبب عفو خدا است حال آنکه مقتضای اجله را تا  
 از انجیل متس و یوحنا و مرتس با اعتقاد نصاری اینست که محض ایمان بیسوع مسیح نجات دهنده و  
 بخشنده گناهان است و دیگر آنکه نصاری اعتقاد بالو هیئت مسیح را دارند و در اینجا یسوع را خدا را  
 بخشاینده گناهان است و نه در باب هفتم از انجیل یوحنا نوشته که یسوع فرمود که موسی شما را امر  
 بخشیده و با اعتقاد نصاری نسخ و بداء جایز نیست و از آیات انجیل و اعتقاد نصاری مستفاد می شود  
 که احکام انجیل مطابق احکام تودیه بلکه مکمل تودیه است پس چرا نصاری خشن و ارتک کرده اند  
 بلکه نقل یسوع دلیل بر اهتناء می یابند و در باب اول از انجیل متس مستفاد می شود که یسوع فرمود  
 از نسل داوود پدید می آید و مسیح پسر داوود است و در باب اول از انجیل مرتس نوشته که یسوع  
 فرمود چگونه نویسنده گاهان می گویند که مسیح فرزندان داوود است با وجود آنکه خود داوود نوشتار روح القدس

گفتار است بدست که خداوند خدایان و دین را که هر یک در دست است و از ایشان تورات را  
 اقامت کند نام آن حضرت است که این اختلاف را بدلیست بطولان و بینت که طلبان ازین طلب  
 کذب و کذب در کتاب خدا نیست یا نه هم در این چهاردهم ازین پنج فصل در مرقس نوشته که یسوع فرمود  
 نازا بگردید و بخورید که این جسم منست پس حاجی را که فرستاده داد و او را با سید و ایشا و فرمود  
 که این خون منست و بعد از چندایر نوشته است که بطرس یسوع گفت که اگر هر که من را پس بدین  
 میخواهم یافت عیسی فرمود که تو مرا پس را با آنکه خواهی نمود آنحضرت مصطفی گوید که بعبادت  
 اولی الفلاح است و بطرس هم شمعون الصفا است و او را وصفا حضرت یسوع و معصوم بوده  
 و جمله از این پنج فصل در این کتاب در مرقس در باب دوم در باب دوم در باب دوم در باب دوم  
 انجیل یوحنا نوشته است که شمعون فرزند عادل و متقی بود و منتظر است که اسرائیل مسیود و روح  
 القدس بر او بیاید و روح القدس الهام یافته آنحضرت چون چگونه عکس است که سر مرتبه یسوع علیه السلام  
 انکار کند و حال آنکه انکار رسول مستلزم انکار حقیقت دین است و در باب سیزدهم از انجیل  
 مرقس نوشته که یسوع به بر بطرس و یعقوب و یوحنا فرمود که بجهت اسم تمامی خلق شما را شمعون  
 خواهند نامید و این عبارت محض خلاف است زیرا که از خلق دشمن شدند و اینها را که قبلی  
 و اطلاق هیچ خلقت را به هیچ دلیل محاربه و بیعتی بعد از آنست سیر درهم و با سیر درهم از انجیل مرقس  
 نوشته که در روزهای کونا خورشید را میگویند شد و ماه نور خود را باز خواهد گرفت و  
 ستاره ها را بر زمین خواهد افکند و انگاه فرزندان را از دین یقوت عظیم و جلال خواهد پذیر  
 دید آنحضرت که ستاره ها را بر زمین میگردانند و تمام روز و شب را میگردانند که اینست چنانکه نصایح  
 ما در این طلب در کتاب خود اثبات کرده اند پس افتادن ستاره ها در زمین محال و متعسف است  
 دیگر آنکه فرزندان را که اشاره نموده اشاره بظهور حضرت قائم است و نصایح وجود و حضور  
 انکار دارند و محال است یسوع یا غیر او عکس نیست چهاردهم در باب سیزدهم از انجیل یوحنا نوشته  
 که یسوع فرمود تا کسی تواند ناله نیاید ملکوت خدا را نمیتواند دید و بعد از آنکه در مرقس نوشته  
 که فرمود تا کسی از آب و روح متولد نشود در ملکوت خدا نمیتواند ماند آنحضرت که در این صحنه از انجیل  
 ناقص نماید میفهمد که بسیار به معنی مستهجن است و از تفسیر کلام عیسی خارج است و دیگر آنکه احکام

این روح متولد نمی شود بلکه منوط بر عناصر دیگر هست یسوع از روح متولد شده از آب و روح مکرر  
 جسمیت و عناصر دیگر را نیز داشت و سایر یغیان از آب و روح متولد نشده اند پس مقتضا  
 انکار ام است که نتوانند در ملکوت خدا داخل شوند و این معنی همتا با مرتبه برزائیت و جبرائلیت  
 انبیاء است یا نه هم در کتابیم از انجیل یوحنا یحیی را با هم و بن نوشته و بعد از چند آیه دیگر نوشته که  
 یحیی گفت من هیچ نیستم بلکه فرستاده شده ام که پیشرو او باشم الخ شکی نیست در اینکه یحیی مرتبه برزائیت  
 نداشته و آمدن او محض مقلد و پیرو کار خدایی نبوده بلکه حضرت بجزر مستقل بوده و در انجیل نوشته  
 که یحیی یسوع را غسل تعمید داد و غسل تعمید را اعتقاد نصاب مکمل شخص پس مطابق اعتقاد آنها  
 محی سبب تکمیل یسوع شده و حال آنکه یسوع در مرتبه کمال بوده و حاجت به تکمیل نداشت بلکه یسوع هم  
 اکمل از یحیی بود و نور کمال بود و دیگر آنکه رضای عیسی را خاتم می دانند و خاتم باید افضل انبیاء باشد  
 پس چگونه یسوع را در تکمیل محتاج حضرت یحیی دانسته اند که او را غسل تعمید دهد و دیگر آنکه رضای  
 یسوع هم را خدای دانند پس چگونه محتاج خواهد بود در کمال خود را اینکه یحیی حضرت را غسل تعمید  
 دهد و دیگر آنکه در سطر بعد از انبیاء نوشته است که یحیی هم فرود خوشوقتی من با تمام رسیده ا  
 و عیسی باید ترتر می نماید و مرا باید که تحلیل روح آنسکه از بالا می آید یعنی یسوع را از هر کس بلندتر  
 و آنسکه از زمین است زمین است و از زمین حرف می زند الخ مصطفی گوید ایغبارت محض خلقت  
 زیرا که مرتبه یحیی را در تحلیل نبود بلکه در ترتر بود و خوشحالی او با تمام نرسیده بلکه خوشوقتی او  
 بعد از فوتی که بنویسند با نیه میرسد شانزدهم در کتاب توری که از اصحاح موسی نامیده اند در  
 سفر تکلون الخ لایق در فضل بنیم در لای اول نوشته که در روزیکه خدا او را فریاد و بصورت خدا را  
 ایشان را در کور و انات افریای الخ گویند یکسکه ایغبارت را حجل کرده از طایفه مجسمه بوده که خدا را حبل  
 صورت می دانسته که نوشته است خدا را در بصورت خدا ساخته و حال آنکه بدلیل عقلی و اتفاق  
 همه و رسول و اوصیاء و اولیاء و سایر عقلا مسلم شده که خدا منزه از جسم و صورت است و آنکه صورت  
 از فوکه کیفیات و ماهیات و حوادث و محکات و هیچ وجه مشارکت و مشابهتی دریا بر واجب  
 الوجود و مخلوق نیست و فقیر بقضیل این مسئله را در کتاب مقامات العارفین و سایر کتب کلامیه  
 مشروحاً نوشته ام بلکه هر جوان و عباد و انبیا تسبیح حق تعالی را میگویند و معترف هستند که خدا تعالی

متره از لوازم امکان و جمیع صورت است چنانکه معنی تسمیة آنها از این معنی شده است که میسر شد بلکه این معنی  
 با مرتبه توحید منافات دارد هفدهم نیز در فصل نهم از سفر نکون از توره نوشته است که هر چه در  
 می چید و تمام ماهی را در اند دست شما تسلیم باشند و هر چند که زنده که کسند برای شما طعام  
 خواهد شد هر آنچه چون علف سبز و گیاهان را که کوشک با جاندار است که خوردن آن مستحضر است یعنی که  
 خون شما را که حیاتها شما است طلب خواهم نمود بلکه از دست هر حیوان و از دست ایشان طلب  
 خواهم نمود آنچه اینک کلمات چند غلط دارد یک آنکه هر زنده برای مردم در هیچ طعام نشده و هیچ  
 آنها حلال نبوده بلکه بعضی از آنها حرام بوده و بعضی حلال شده و فهم چیز است که گوشت در هیچ طعام  
 بعضی از اقسام آنها حلال و بعضی از آنها حرام شده حرمت جمیع اقسام گوشت حلال نکرده اند  
 اگر کسی از حکم بال تشبیه در بیعت نوح ع است و اینک کلمات تعلق با زمان دارد جواب گویم که مطابقت  
 بعضی از آیات توره در بیعت نوح و تحلیل علیهم السلام مطابق بوده و دیگر آنکه بضای بیخ را منکر میشدند  
 و میگویند احکام شرع سابق بر هر مرتبه از است و تحلیل مکمل توره است و آنچه نیست پس مختص  
 اینک بال تشبیه با زمان در معنی آنها را می نداند و بنا بر طریقه بضای هرگاه اینک در زمان سلب  
 ثابت بوده باید در طریقه بضای نیز برقرار باشد و حال آنکه عدم بضای منکر اینک میشدند و بیضا  
 در همین فصل نوشته که نوح ع از آنکه نکرده و از مشاغل خورده مستثنا شد آنچه این صاحب انصاف  
 ملاحظه کن چگونه نسبت شرع جزا بر رسول خدا داده اند و حال آنکه سابقا حرمت حجر و جسد کتب  
 سماوی و معلوم شد و نیز ثابت شد که پیغمبر خدا باید معصوم باشد و دیگر آنکه شرع باعث نقصان  
 عقل و فساد دین و دنیا است و رسول باید صاحب عقل سلیم کامل باشد و دین و دنیا را خلق نظام  
 دهد و هر چه در فصل نهم از سفر نکون توره نوشته شده که در نهای زمین زبان و تکلم یک بود و  
 دلیله بعد از آن که گوید و گفتند بایند تا خستها و ابناءیم و آنها را با تشریف و بیوفیم و بجهت خود شهری  
 و بر جی با که سرش را میان نباید بنا کنیم آنچه مؤلف گوید عبارت از آن است با تواریخ معتبره منافات دارد و احکام  
 لغات مردم از زبان آدم برقرار شد و کلمات بعد از کلمات عقل و منافات دارد که از تشبیه و تمسوس  
 نوزدهم در فصل هفدهم از سفر نکون از الحاق توره نوشته که خدا با ابراهیم علیه السلام تکلم را با تمام دنیا  
 از خدا و صغیر نمود آنچه شکی نیست در آنکه صعود و نزول از حرکات و صفات احسان است مستلزم امکان و حلا

و غیر بدو است خدا یکجا منزه از اینها آنقدر که بعد از انبیا و مکرر و مستوره نوشت است که ابراهیم پسر  
 اسمعیل را با نیا می بلید شد کان خانه خود و هر آنچه در کور بود و اهل خانه خود در دهان روز  
 گرفته کوشت غله ایشان را خنجر کرده افکند اگر رضای مثل اهل اسلام میگویند این حکم از جانب خداست  
 پس چرا خنجر ترا کرده اند و حال آنکه ملت خلیل با ملت عیسوی و اسلام مطابقت دارد و میگویند  
 در ملت عیسوی نیز حکم برقرار اند و پس چرا نسخ را انکار دارند و اگر میگویند حکم خنجر از جانب خداست  
 نازل شده پس باید ملت مشرک که این فقره از توره غلط و خلاف و کذب است چون سابقا ثابت کردیم  
 که حکم خنجر از جانب خداست و در هر شرایع ثابت و برقرار است پس بر نصاری که انست که خنجر  
 کنند بیستیم در فضل نوزدهم از کتاب توره در سفر نکون نوشته که لوط و اند و ملک بخانه او رفته ضیاع  
 نموده نان برای آنها آورده خوردند و حال آنکه از کتب سماوی و توارخ و قواعد عقلیه معلوم شده  
 که ملائکه جزئی نمیخورند و بیستیم در فضل نوزدهم از سفر نکون توره نوشته که دختران حضرت لوط  
 با و شراب دادند و لوط اول با دختر بزرگ و بعد با دختر کوچک خود را کرد و مؤلف گوید این در وقت  
 بزرگداشت حضرت لوط داد و زنی شرافت و کذب عظیمست زیرا که لوط از جمله انبیاء صالحین بود  
 و گفته می شود که حضرت با اند و ملک دلیل بر جهالت مرتبه اوست چگونه انجیل شنیع را نسبت با نجاسات  
 داد و در فضل بیستم از همین کتاب نوشته که خدا در شب بخواب پادشاه افند ویرا گفت که سبب آنکه گفته  
 میبری و نیز که زن شوهر را راست افکند مصطفی گوید آنکه در خواب این صورت باید داشت باشد و خدا  
 و جمیع اسبیکه خدا بخوابد که در این بله بعضی از اشخاص و اهل امامت که در خواب مخصوص انبیاء  
 از خواب خدا خطاب می رسد مثل خطاب حضرت ابراهیم و در آنجا از هیچ اسمعیل و انوحی مخصوص پس  
 و شامل این پادشاه ظالم بوده بیست و دهم در باب چهاردهم از انجیل یوحنا نوشته است که عیسی فرمود  
 ای ابا و یونانی که در پدر منست و من در پدر من شما راست گویم که آنکه سکر من امان آورد انکارها را  
 انکارها را که من میگویم او نیز خواهد کرد بلکه بر یکتر از این نیز خواهد کرد زیرا که من نزد پدرم و من  
 با من من بخوابم و او من خواهم کرد تا آنکه در سبب پس حلال باید افکند شک نیست در اینکه کسانیکه عیسی  
 مسیح ایمان آوردند نمیتوانستند کارها مسیح را از معجزات و غیره بکنند و هر که این معجزات کامله را از انبیا  
 نشد و حال آنکه از این آیه مستفاد می شود که بزرگوار از معجزات عیسویان نیز خواهند کرد و دیگر آنکه عتبات اولی

و در کتاب انجیل یوحنا نوشته است که عیسی فرمود  
 ای ابا و یونانی که در پدر منست و من در پدر من شما راست گویم که آنکه سکر من امان آورد انکارها را  
 انکارها را که من میگویم او نیز خواهد کرد بلکه بر یکتر از این نیز خواهد کرد زیرا که من نزد پدرم و من  
 با من من بخوابم و او من خواهم کرد تا آنکه در سبب پس حلال باید افکند شک نیست در اینکه کسانیکه عیسی  
 مسیح ایمان آوردند نمیتوانستند کارها مسیح را از معجزات و غیره بکنند و هر که این معجزات کامله را از انبیا  
 نشد و حال آنکه از این آیه مستفاد می شود که بزرگوار از معجزات عیسویان نیز خواهند کرد و دیگر آنکه عتبات اولی

از حصول اسلین مجتمع است زیرا که حلول و لغو از امکان و تفریق و وحدت است چنانکه گفتیم و دیگر آنکه نوشته شد  
 که پدر در زمان است و من پدر و حال آنکه بدیهی است که دروغی البتة میگوید که بحال مجتمع است که هم حرف  
 باشند و هم مضروف ظرف و مضروف حال و محل متناقصین میباشند و وقوع تناقض در کلام  
 خدا منتهیست و دیگر آنکه خدا تعالی بالذات در جلال خود محتاج بخلاف و نیست بلکه محتاجی  
 در جمیع جهات محتاج بخلق است و خالق از مخلوق کسب جلال نمیکند و عقد و اتفاق و صلح اینها  
 شهادت این چنانچه از انجیل در این آیه نوشته است که در پیغمبر خدا بسبب این جلال یا باطنیت  
 و سیم در بابها از انجیل یوحنا نوشته که بسوع م فرمود که اگر شما از جهانان بودید جهان شما لذت  
 میداشت اما از اینجا که شما از اینجا نیستید بلکه من شما را از جهانان برگیرم بهمین علت جهانان  
 شما را از من میداند و الخ و در موضع دیگر از انجیل از قول بسوع م نقل میکند که فرمود من از این جهان  
 نیستم و شما ها از این جهان میباشید الخ و این دعا بر تناقض و بقا مض دارد و نیست جهانم در آخر انجیل  
 متی نوشته است که بسوع م فرمود که دائم نا انقضاء ای جهانان ما میباشم و این پیغمبر با جلاله از آیات انجیل  
 مخالف است در یک نوشته است که فرمود با نجاری که آمده ام خواهم رفت و در چند موضع نوشته است که فرمود  
 نه پدر من و نه من و نه من و نه من است میان من و خدا که بسوع م بعد از این نازل خواهد شد بر زمین پس  
 معلوم شد که بسوع م باید با حواریین بخواند مانند بلکه راستما صعود فرموده و بعد از این نیز مین  
 خواهد آمد پس اینجا و نه از انجیل مخالف با سایر آیات و تا قبل این عبارت تقریب و نحو خلاف با معنی  
 اینکما است و فتح باب اول در کتب مقدس و غیر مستلزم الحاد است بیست و پنجم در سفر اول توبیر نوشته شد  
 که خدا بسوع م فرمود با خود میر یکشتی از حیوانات پاک هفت هفت و از غیر پاک دود و از طیور هفت  
 بعد از آن میگوید بشیر روح از هر حیوانی دود و داخل کرد چنانکه خدا فرموده بود بیست و ششم آنکه در  
 سفر اول توبیر نظر کن در احوال ساره زن حضرت زکریا م که او را الهی تر خوف پادشاه خواهد خود خواند  
 دو صد و اربعه نقل میکند با اختلاف تمام بیست و هفتم در باب شانزدهم از انجیل لوقا نوشته است که در صحرای  
 پیغمبری ناچای بود و الحال بسیار تادیبی شود بمملکت خدا و هر کس بجه در آن در میان ناخ شکن نیست  
 که حضرت بسوع م بعد از حضرت یحیی بوده بلکه در انجیل است که یحیی بسوع را غسل تعمید داد و این عبارت  
 که البته خاتمت یحیی م دارد و این پیغمبر با قول کافران مسلمان و تمام نصاری مخالف تمام دارد زیرا که نصاری

مسلمان حضرت یسوع را صاحب شریعت و کتاب دانستند انضا انصان میگوید که حضرت یسوع شریعت  
 حضرت مرسله بوده و این معنی منافست با عبارت سابق که شریعت را یحییٰ بن مسمیٰ میگوید و حال  
 آنکه در مقام دیگر از انجیل نوشته است که حضرت یحییٰ خبر از آمدن پیغمبر دیگر داده است و ذکر آنکه این  
 عبارت مستلزم نسخ و انشاء شریعت است در زمان یحییٰ واحد از نصائر اینک اصل گفته انضا  
 در همین باب از انجیل نوشته است که اما تراست آسمان و زمین و زلزله ایشان از جانا آنکه فقط از شریعت  
 زایل شود و این عبارت با عبارت سابق نهاده دارد زیرا که هر محبت در اینکه شریعت ختم تمام میشود یعنی  
 احکام شریعت زایل و بجز آن است انضا در باب پنجم از انجیل گفته نوشته است که یسوع فرمود نا آنکه  
 استخوان و زمین زایل نشود بیکه همزه با یک فقط از شریعت زایل بخواند شد پس هر کس یکم کو چکر بگیرد  
 دهد در ملکوت آسمان صغیر مشهور خواهد شد عیسی نام بیلوس و جراتیم مضر است که احکام حضرت  
 یسوع را تغییر داده اند چه قدر صغیر و حقیر گشته اند و دیگر آنکه نصائر اکثر احکام حضرت  
 یسوع را تغییر داده اند و مع ذلک خود را نایب شریعت یسوعی که شریعت موسی و خلیل است دانند  
 و حال آنکه شراب حرام بوده و غسل جنابت و ختنه واجب بوده و ملتزم با احکام شنیده بودند  
 و هکذا و عامر نصاری و این از ضریح متابعت بزرگان خود ظاهر اند با احکام عیسوی ملتزم نشدند  
بسیست و هشتم در باب دهم از انجیل یحیی بن مسمیٰ نوشته است که عیسی معجزه ابراهیم کرد و این معجزه او آن  
 آنحضرت بوده آنچه و حال آنکه قبل ازین مکر معجزات آنحضرت نقل نموده چنانکه بر مفسرین و انجیل این  
 مطلب واضح می شود دیگر آنکه از آیات سماوی و مفسد آتشکاو کرد بیکه شراب حرام است چنانچه  
 سابقاً ذکر شد پس هر بن شراب و در دست نمودن شراب نیز حرام است و حضرت یسوع با یک وقت و  
 معصوم بوده بیست و نه در باب وقایع قریب بر واقع فعل حضرت یسوع میان زمان انحلال تمام واقع  
 شده می نام نظر بکشا و ملا حظ کردن در فضل آنرا انجیل و در فضل دهم از انجیل لوقا و در بیست و  
 اختلاف میان این و انجیل از میا آن حضرت یسوع واقع شده در اول میگوید یوسف جفت مریم و  
 شوهر او پسر یعقوب و آن پسر میثان و آن پسر البیادر آن و در دهم لوقا میگوید یوسف بن هانان  
 مطیب بن ری بن ملکی انضا در انجیل گفته در فضل چهارم مذکور است که عیسی چون تولد شد  
 هر دو یک پادشاه بود چون از محراب صفت یسوع را شنیدند بود در صد ساله او را بردند و در محراب

یوسف و شاهر که ماد علی را برادر با طفل عیسی و روح الحاکم را برادر با جیل همدان است و کلام خدا ۳۱  
 پس از کجا است این اختلاف و ادنیاً جز اینیم نصرانی در کتاب خود نوشته است که هفتاد و شش مرتبه از انجیل را  
 ترجمه کرده اند و میگویند نیلایم که این هفتاد و شش مرتبه را بر دو نوع را یعنی هفتاد و شش مرتبه را و یکصد و شصت  
 مرتبه است الحاکم و دیگر در کیفیت مطلع شدن مجوسان بر تولد عیسی هم از انجیل گفته و اتفاقاً اختلاف  
 واقع شده و هم چنین خواب دیدن یوسف میثامی و تولد اختلاف نقل شده و ادنیاً در واقع  
صحابت شمعون و در ابتداء انجیل گفته و در متن هفتاد و شش مرتبه را و انجیل و یوحنا و لوقا با هم و اختلاف دارند  
 و ادنیاً اختلاف دارند در واقع شهادت دادن یسوع ع در روز شنبه که موجب اعتراض یهود و عداوت  
 آنها شد حال کوئیم اگر این چهار از انجیل کلام خدا است این اختلاف از کجا است می و دریم در باب چهارم  
 از انجیل لوقا میگوید که یسوع فرمود بر وی شیطان زنی که نوشته شده است که تو عیسی خداوندی  
 ستادیش کن و او لا یثبتهای که غما الحاکم در موضع دیگر از انجیل نوشته است که شخصی او گفت ای  
 استاد نیکو یسوع ع فرموده مگو نیکو خدا است و ادنیاً معلومست که یسوع ع خدا را خدا و پسر  
 می نموده و مقام الوهیت نداشته پس چرا در چند موضع از انجیل عیسی ع را خدا نامیده و نصیحت را  
 او را خدا امید دارند و این معنی را مقام عبودیت یسوع ع که در انجیل لوقا تصریح ما شده که با درج  
 عیسی کند تا قصه دارد سعی و تمام آنچه در دو روز در سفر کنی را مثل ایق در فصل بیست و یک نوشته  
 که بر هم علی که پسرش اسحق را خست کرده و در انجیل نوشته است که لیکفصل از شریعت و این  
 شد حال کوئیم اگر خست از شریعت است که هو الحاکم اثبات پس چرا انصاف خست را ترک کرده اند و اگر میگویند  
 خارج از شریعت است خلاف گفته اند زیرا که حضرت خلیل ع افعال و مطابق با شریعت بلکه  
 مستند بوجی الهی است و چهارم در کتاب دوم شموئیل در فصل از بیستم در ایبر و در دوم نوشته  
 که داود از پیشانم نیز آید که خویشان را شست و شو میگرد و از زبیر بسیار خوش صورت بود و او  
 زنا داریه برادر داوره بود و داود از زبیر هیچ نموده با او خوابیده و از زبیر بعد از آنکه شدن زبیر  
 خود رفت و زبیر زخمی شده بود و بعد از چند آیه نوشته است که داود و داریه را دعوت نموده  
 که در حضور من خورد و آشامید و داود است که داریه و بعد از آن نوشته است که داود و داریه را  
 پیش جنب لشکر و نشانی که گشته شد و بعد از چند آیه نوشته است که بعد از انصاف تو بر داود زنا و داریه



نموده این کار بیکه داد و کرد و بود بنظر خداوند پسند آمد مصیبت کونیا عیضاً بیک نسبت بنا و در علیه السلام داده اند  
 از آنجا که مرکب ناو سبب برشتن و شراب شد مخصوص کن نیست با مرتبه نبوت منافات دارد و این حکایت  
 پنجم صحیح در قرآن عظیم مسطور گشته است در فضل و از دهم از همین کتاب در امیران دهم نوشتار  
 که خداوند بداد و مصلحت را بداند از کاه و تابو از خانه خودت بر پا خواهم نمود و زبان تو را در  
 پیش رویت گرفته بر فیت خواهم داد که در زبان این کتاب باز نماند خواهی خواست ای علی و بعد از چند  
 آیه دیگر نوشتار است که سلیمان ازین و زبانی آمد و پیچ در کمال ملک در فضل از دهم در  
 چهارم نوشتار است که سلیمان را در وقت پیری زنهایش را بلبش را بسمت خدا بیان غریب برگرداند  
 و قلبش مثل قلب پادشاه و او را با خدا و بخویش کامل نبوده و در دهم نوشتار است که خداوند سب  
 سلیمان غضبناک شد بسبب آنکه قلبش از خدا و خدا را ایشیل کرد و برادر و مرتبه مرئی شد که  
 ای ایگانی که انصاف از دین حال حظه کنید چگونه و دعوت و توبه خدا را تحریف نموده اند و  
 بر سلیمان نبی داده اند که قلبش از غشای نقره محو شد و حال آنکه انجیل لایق شان پیغمبر و معصوم  
 نیست و دیگر آنکه نوشتار است خداوند در مرتبه مرئی شد و حال آنکه در حسب برادر عقلیه  
 رویت و مشاهد خدا را است چگونه خدا را مشاهده میکند و حال آنکه خدا مرکب نیست و  
 جهت ندارد و هیچ صفت زاید را می خدا نیست لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَوْلَ الْخَالِقُونَ خَلَقُوا لِي عِيسَى وَشَقَم  
 در کتاب هوشع در فضل ششم در آیه اول نوشتار که خداوند بن فرمود که بار دیگر وافر شده و زن را نیز که  
 محبوبه رفیقش باشد و دوستی موافق محبت خداوند اسرا بیل و حال آنکه ایشان بخدا یا غیر و آورده  
 شیشه ها را شرباد و مستی داشتند پس او را بجهت خود برانزده مثال نقره محصله نمودم ای علی سی  
 و هفتم در کتاب امثال سلیمان در فضل و یکم در آیه ششم نوشتار است که شراب بر قلع جانان بدو تا که  
 بخورد و فقر خود را فراموش کند و انیکلام با دانه سابقه که دلالت بر جرم و جرم داشت منافات دارند  
 و هشتم در فضل شانزدهم انجیل یوحنا ازین ذکر فیصل آمدن فار قلیط نوشتار که مسیوح و مرفوع  
 بعد از این شما را نخواهید دید و بعد از چند سطر دیگر نوشتار است که آنکه مملکت را نخواهید دید و دیگر و باز  
 اند که دیگر را نخواهید دید و این عبارت را و این عبارت را و این عبارت را و این عبارت را و این عبارت را  
 بسوخته بعد از آنکه در روزیم نزد حواریان آمد و از آنجا که بعضی از ایشان از حاجت و بعضی عیسی را نسبت

و باینکه که اختیار ازین عالم باین عالم شده و درین مقام دنیا غسل تقدیر میدهد مردم را با اسم و بوی  
 و روح القدس است و آنکه در توبه و در سفر نکون در فصل چهل و نهم نوشته است که عکاسا خلقت طرز  
 بیرون از ظرفها از میان پاینها این به صفت میخواهد نمود تا وقتی که شیوه بیاید که با او متی جامع شود  
 شد بخار خود را با او و کرم الاغ خود را بر زمین تا که آنها خواهد نشست لبس خود را بر لب و صاحب خود  
 بخور را نکور میشود چنانکه از شراب سرخ و دانه های این از شیر سفید خواهد شد آنچیز که در کباب  
 ذکر یاد در فصل سیزدهم در باب چهارم نوشته است که در آن روز و آن صبح می شود که سبزه از هر کس از دنیا باشد  
 حیوانی که بقوت عوده است و در دنیا خواهند شد بجز تریب و زینت جامه و دار و آن خواهند پوشید آنچیز که در  
 یکم جرایم که از کتب را ترجمه نموده و در ترجمه ها نوشته است که مردم بعبث ترجمه کردند و از آن فریاد کردند و  
 در نوع می گفتند و اینها جرایم مذکور در باب چهارم که نوشته است که آنوقت که در زمان خطیبان  
 ترجمه کتب است و آنکه عوده اند و باین و باین روح القدس بود و خطیبان چیزی در آنکس نیست نموده  
 بودند چهل و دوم جرایم حضرت در باب چهارم ترجمه نمود و نوشته است که هر که در پیش عبادت و دنیا  
 ترجمه ها من و در خطب کل سخن چه نقش کرده بر لبید باینکه که اینچنین است که در ترجمه هفتاد و هفت  
 و من در اینجا یاد کرده ام هفت در فصل دوم آنکاسا توبه در ترجمه جرایم نوشته است که در روز  
 هفتم که خدا ایشان را از فریدن هر چیز فایز شد استرح و فایز ظاهر تیری یا استرح که نیست و دیگر آنکه  
 اینها با مذہب بود و عود مطابقت که گفته اند یا الله قعلو که و برهان عقلی بر بطلان این قول قائم  
 شده است صبح دوم سفر نکون از توبه و نوشته است که حوالا خدا را استخوان چپ آدم خالق فرمود و  
 در میان آن گوشت خلق فرمود و در فصل بیست و هفتم از کتاب توبه و فرموده که لعنتی میشود هر که باین  
 مذہب خود یا بخوار خود یا باین سپر خود جامع کند بجهت آنکه اینها از اصل و نسب با هم نزدیک میباشد  
 آنچیز که چون ممکن است که حوالا استخوان چپ آدم خلق شده باشد و درها انسانیت خدا با و بر نهاید  
 جامع کن و دیگر آنکه لازم این مطلب آنست که اگر چنین بود که لازم می آید که در بدن آدم و بدن هر یارانی  
 اولاد حضرت در عبادت چپ و گوشت حکما باشد و این بدیها البطلان است و دیگر آنکه در فصل  
 هفتم از کتاب توبه نوشته که هر که خواهد مرد و نخواهد زن و فقر آنست که در رجعت نمائید و این عبارت با این  
 ناقص دانند و این توبه و در حکما آدم و حوالا مستقاه شود چون آدم حوالا از دنیا فرستاده شود و در آن

و بعد از این شر را دانستند خدا بر آنها غضب نمود ایشان از بهشت بیرون کردند و از این عبادت مفقود شود که این علم  
باید معصیت را نترساید و باید بحال آنکه اطاعت داشتن بر حجت و قبح شرط در نبوت است و استعمال آن  
مردم است و از لازم عقولست که در انجیل نوشته است که یسوع که بود و آنکه خدا بود و یسوع  
در بسیار از کلمات انجیل تصریح بخدا بودن آنحضرت دارد و این معنی با ادله عقلیه منافات ندارد و حال آنکه  
حضرت یسوع در انجیل میفرماید که خداوندان توفیق که من بامت خود زندگی ابدی را دارم و توراتیهات  
میطلبم که بایشان تعلیم کرده ام که فوق خدا و احد احد از من کند که ظرف فرستاده تو باین تالیف پس چگونه  
نصرت قابل با ایم و الهی نشسته اند و حال آنکه این معنی نشان تو خداست و حق در توراتیه  
باز این معنی در احادیث نوشته است که چون پسران خدایان دیدند دختران مردم را که محبوسه باشند آنها را از  
غوند تالیف حال از نصرت باید پرسید که توراتیه را که صحیح میدانند و نشان پسران خدا چیست اگر مقصود  
لازم این کفر است و اگر مجاز است چنانکه در حق حضرت یسوع ادعاء نموده اند لازم این اقرار آنها اینست که  
شوق آنحضرت بر همه جاری شود و این معنی در جمیع مذاهب کفر است بلکه با قول نصرت که میگویند از الله  
ثالث ثلث منافات دارد و منحصر در الهی نشسته بود و دیگر آنکه تخصیص پسران را باین خدا و دختران را باین  
مرحی و الهی ندارد و من در کتب نصرت نوشته است که شیاطین از جنس ملائکه اند و منافات با خدا  
کردند تا چندند ملائکه که محبت میباید و ان نافرمان نیست که خدا با آنها فرموده بود که از خدا خواهد  
آمد که من انسان شوم پس باید شما را در انوقت انسان بدید و ان انسان که با منست از خدا دانسته  
پرستش نمائید و ملائکه این مطلب را انکار کردند شیطان شدند و در جهنم رنج میبردند و نصرت این  
مطلب با اقرار دلیل بر الوهیت صحیح گرفتند و حال آنکه در هر عقلی تفریق ذات اقدس الهی با الخالق  
صحیح و ایضا در فضل مذکور نوشته است که چون خدا تعالی بدید که معنی ایشان بسبیل شده بود ایشان را  
شد تا آنکه چرا انسان را فرید بود پس فرمود آنها را بر طرف خواهم کرد و انسان را حیوانات و موذیان را پرندگان  
آسمان از جهت آنکه ایشان شد که چرا آنها را فریدیم آنکه مؤلف گوید و او این نسبت بخدا ایتیم محض خلا  
است و خدا از خلقت انسان پشیمان شده و تائب گشته و انسان چه رجوعی حیوانات دارد و ان شاء الله  
انسان را بر طرف بلکه جمیع آنها را بوجه در کشتی نجات یافتند و ملائکه انجیل استفاده میشود که  
حضرت یسوع در انجیل حضرت مریم و هم چنین از جناب یوسف بخبر میداد و حال آنکه مسلم است که مریم

با کرم بوده و خدای تعالی او را از روح القدس خلق نموده پس یوسف پند و حضرت مسیح  
 نبوده گویند این مرحله را بسط و در کتاب با جوینیم دو ترجمان الحاق نموده اند و در فصل  
 پانزده انجیل گفته نوشته اند که یسوع م فرمود که من معیوت و فرستاده شده ام مگر  
 پیمامت بنی اسرائیل الخ مختلف گویند حضرت عیسی از انبیاء اولوالقمر بود و بر تمام  
 خلق زمان خود تا زمان بعثت حضرت محمد بنوت و ولایت داشت چگونه این انجیل  
 اختصاص داده رسالت آنحضرت را بخصوص بنی اسرائیل و نصاری که آنحضرت را  
 خاتم پیمبران میدانند چگونه میتوانستند این تخصیص را محترمشوند و فصل پانزدهم  
 از کتاب توریة نوشته که خدا با بریم وحی فرستاده که آن کسی که از رحم تو بیرون  
 می آید و ارث تو خواهد شد الخ شکی نیست که این عبارت را جوینیم نصراست  
 غلط ترجمه کرده زیرا که ولد از رحم زن خارج می شود تحت  
 کتاب هدایت الا متری رد طائفه کفره اقل العباد احدین  
 محمد علی گوید این نسخه مختصر است در رد پادری تازه که با کرم  
 سرکار شریعت را رساله الله تعالی نوشته اند و او را  
 نماید و بجهت خواص و عوام هر دو  
 خوب است و لکن شروع فرموده اند  
 در نسخه مکتوب در رد یهود  
 و نصاری که منکرات

جمع

شبهات یهود و نصاری را قادیما و جدیداً و در اینجا با بط و جبر جواب داده اند و اما  
 نبوت خاصه را می نویسند انصافاً لا رشت در این زمان بر مسلمان که آن نسخه شریف را  
 نمایند و اگر ممکن نشود اقل این مختصر را حرز و تقوید نمایند  
 تا از شر شیاطین کفره سالم و از شبهات فرقه فیه  
 این کردند ربنا و فقنا بحکیم

الایمان و توفیر

الایمان